



مجله الکترونیکی
همجنسگرایان ایران

سال دوم ، شماره ۱۳ ، دی ماه ۱۳۸۴



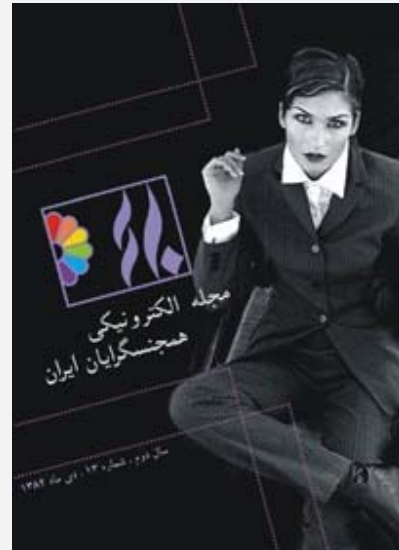


ماها

مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران

تاریخ آغاز انتشار: آذر ماه سال ۱۳۸۳

شماره ۱۳، دی ماه ۱۳۸۴ - ۷۶ صفحه



MAHA

The First Iranian GLBT e-Magazine

January 2006. Issue 13

Majaleh_maha@yahoo.com

ارتباط با ما

برای بیان نظرها و پیشنهادهای خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد و همین طور اشتراک «ماها»، از نشانی پستی زیر استفاده کنید:

majaleh_maha@yahoo.com

(پست الکترونیکی علاقه مندان به اشتراک ماهنامه «ماها» در لیست مشترکین وارد شده و پس از آن همزمان با انتشار شماره جدید، نسخه ای از آن برای مشترکین ارسال خواهد شد.)

فهرست مطالب:

- ۱..... فهرست مطالب
- ۲..... حرف های سردبیر
- روابط بین جفت های همجنسگرا
- ۵..... الگویی برای زوج های دگرجنسگرا
- ۸..... فلسفه ی سکس - مهدی
- ضرورت جرم زدایی از همجنسگرایی
- ۱۱..... در قانون مجازات اسلامی
- مصاحبه ماها با نماینده جوانان
- ۱۵..... فدراسیون همجنسگرایان اسپانیا
- ۲۳..... مداد رنگی - مریم
- جنبش حقوق مدنی و همجنسگرایان
- ۲۵..... (به مناسبت تجمع روز ۱۰ آذر در تهران)
- ۲۸..... فلش های زندگی یک لژیون (قسمت چهارم) - آذر
- ۳۲..... نامه های خوانندگان
- ۴۰..... فیلم نگار: معرفی فیلم "پنجره های روبرو"
- ۴۴..... جشن عشق
- ۴۹..... همجنسگرایان و جبهه مشارکت
- ۵۱..... از خوش وقتی تا خوش بختی - ام. تا. سیس
- ۵۶..... آزادی آیا وجود دارد؟ - واراند
- ۵۹..... اخبار و رویدادهای جهانی
- دختران دو جنسگرا، فراموش شدگان
- ۶۳..... یا فراموش کنندگان؟ - دلارام
- نگاهی به نمایشنامه "بازی آخر"
- ۶۷..... نوشته نیلوفر بیضایی - واراند
- ۷۲..... نامه نگاریهای فرید و مهران (قسمت دوم)
- ۷۵..... شوخی با طعم جدی - جدی با طعم شوخی

ماها را به دوستان و

آشنایان خود معرفی کنید



حرف های سردبیر

برای رسیدن به هدف، تنها خواستن آن کافی نیست. باید برای آن تلاش

کنی.

م حافظه کاری، دورن گرایی، گوشه گیری و تنهایی واژه هایی آشنا برای ما همجنسگرایان هستند. هیچ یک از ما از این که گرایش جنسی خود را برای اطرافیان بازگو کنیم لذت نبرده ایم. همیشه از عکس العمل های دیگران نسبت به گرایش خود ترس داشته ایم و همیشه از نگاه های پر از سوال و تعجب مردم گریزان بوده ایم. مطمئن هستیم که یکی از آرزوهای بزرگ همه ی ما همجنسگرایان مشترک است: زندگی با معشوق در یک گوشه از این دنیا، بدون مزاحم، بدون ترس، بدون نگاه سرزنش گر.

ما همجنسگرایان هر روز شاهد وقوع فجایعی علیه هم احساساتمان هستیم، حتی برای خود ما هم گاهی پیش می آید که به خاطر همجنسگرا بودنمان متحمل نا ملایماتی از طرف اطرافیانمان می شویم. تمام این بی رحمی و بی عدالتی ها ما همجنسگرایان را تبدیل به انسانهای صلح طلبی کرده است.

چطور ممکن است همجنسگرایی که به خاطر عاشق یک همجنس شدن، از حق زندگی کردن محروم می شود برای حقوق انسانها ارزش قائل نشود؟ همجنسگرایان بیشتر از هر انسانی طعم گناهکار شناخته شدن به خاطر یک نعمت خدادادی را چشیده اند، پس خود باید جزو پیشگامان حقوق برابر برای همه ی انسانها باشند. مگر نه این که همه ی ما انسانها از یک سرشت هستیم، همه ی ما یک خدا داریم و همه ی ما در آخر به سرشت اولیه ی خود باز می گردیم. پس چرا باز هم بین ما و دیگران فرق گذاشته می شود. چرا ما باید برای گرفتن حق زندگی بجنگیم در حالی که این حق مسلم همه ی انسانهاست.

این چرا ها و هزاران چرای دیگر همیشه موضوع اصلی مباحث مربوط به همجنسگرایان بوده. فعالان جنبش های همجنسگرایان هم همواره هدف اصلی خود را روی حقوق برابر همجنسگرایان متمرکز کرده اند، نه حقوقی بیشتر از بقیه ی انسانها. ما همجنسگرایان هیچ گاه خود را برتر از دیگران ندانسته ایم و هیچ گاه برای گرفتن حق خود وارد خشونت و یا اعمال زور نشده ایم و این روح صلح طلب ما را نشان می دهد.

داشتن حق ازدواج، یکی از مباحث مورد توجه جنبش های همجنسگرایان کشورهای اروپایی است. اما در ایران که همجنسگرایی هنوز به رسمیت شناخته نشده، فعلا بزرگترین هدف ما جمع کردن هم احساساتمان به دور هم و معطوف کردن توجه حکومت به حضور تعداد زیادی همجنسگرا در کشور است.

این حق ما همجنسگرایان است که برای خود یک مجله داشته باشیم تا در آن بتوانیم به راحتی به طرح مسائل و مشکلات خود پردازیم، با هم احساساتمان آشنا شویم، از خبر های روز همجنسگرایان آشنا شویم. در کل از سرکوب کردن احساساتمان دست بر داریم، خود را باور کنیم و با حقوق خود آشنا شویم.

مجله ی ماها تا امروز که یک سال از انتشار آن گذشته موفقیت های زیادی را در این زمینه کسب کرده و توانسته است توجه جامعه ی همجنسگرایان دنیا را به خود جلب کند. تعداد زیادی از همجنسگرایان داخل و خارج از کشور مشترک مجله هستند و هر ماه مجله را دریافت و مطالعه می کنند. ماها برای همجنسگرایان این موقعیت را فراهم می کند تا حرفهایی که همیشه از بیان آنها ناتوان بودند را با هم احساساتشان در میان بگذارند.



اما واقعا چند در صد از همجنسگرایان از این موقعیت استفاده می کنند؟ چند در صد از همجنسگرایان مایلند برای گرفتن حقوق خود قدمی بردارند؟

همه ی ما اعتقاد داریم که مهم ترین لازمه ی رسیدن به هدف اتحاد بین ماست. همه می دانیم که با تعداد اندک هرگز به رسمیت شناخته نمی شویم و علاوه بر آن می دانیم که با دست روی دست گذاشتن هیچ وقت موفق نخواهیم شد.

همه ی ما آروز می کنیم که "ای کاش مردم من را گناهکار نمی دانستند"، "ای کاش من هم مثل همه می توانستم بدون ترس از رسوایی زندگی کنم"....

قابل ذکر است که تا امروز تعدادی از دوستان هم بوده اند که مجله را مورد لطف قرار داده و مطالبشان را برای ما ارسال کرده اند. اما متأسفانه لزبین ها در این میان نقش بسیار اندکی داشته اند.

تا به حال بار ها و بار ها گفته ایم که ماها متعلق به من و شما و همه ی اقلیت های جنسی چه زن و چه مرد است پس چرا نباید از این امکان به وجود آمده استفاده کنیم و در کنار دوستان گی خود برای آزادی همجنسگرایان تلاش کنیم. چرا همیشه فکر می کنیم که باید بنشینیم تا بقیه مشکلات ما را حل کنند. چرا نباید خود دست به کار حل مشکلات خود شویم.

لزبین ها از این که ماها مطالب کمتری برای لزبین ها نسبت به گی ها دارد دلخور می شوند و بیان می کنند که این مجله یک مجله برای گی ها و اگر شد، لزبین ها است. حتی اگر در عمل هم این طور باشد مسبب به وجود آمدن این، به قولی بی توجهی به لزبین ها، خود ما هستیم.

بعضی از خوانندگان لزبین ماها از راههای ارتباطی لزبین ها می پرسند و این که چطور می شود لزبین ها با هم بیشتر در ارتباط باشند و بیشتر با هم آشنا شوند.

متأسفانه همان طور که می دانید به دلیل ترس همجنسگرایان و مخصوصا لزبین ها از حکومت امکان آشنایی آنها در مکانهایی مثل پاتوق های خاص لزبین ها نیست. شاید واقعا پاتوق خاصی هم وجود نداشته باشد.

اینترنت شاید بهترین راه ارتباط بین ما همجنسگرایان نباشد ولی حد اقل تا حدودی امن ترین مکان برای آشنایی است. البته حتما اگر حتی یک بار به روم لزبین ها رفته باشید دیده اید که تعداد لزبین هایی که به راستی دنبال یک دوست واقعی هستند بسیار کمتر از پسر ها و دخترانی هستند که فقط به دنبال شریک جنسی می گردند.

فرض می کنیم که در میان همه ی این آدمها کسی را پیدا کردیم و مدتی در اینترنت با هم در ارتباط بودیم و بعد قرار گذاشتیم تا همدیگر را ببینیم. همدیگر را دیدیم و نپسندیدیم! آن وقت چه می شود؟ دوستی ما از بین می رود و هر دو به سمت سرنوشت دیگری می رویم؟ پس تکلیف آزادی چه می شود؟ تکلیف اتحاد لزبین ها، جنبش همجنسگرایان، حقوق مساوی و.....!

قبول کنید که خود ما لزبین ها هیچ وقت برای بهتر شدن وضعیتمان تلاش نکرده ایم. همیشه از وضع بد چت روم ها گله داشته ایم، همیشه گفته ایم که نمی شود با یک لزبین واقعی آشنا شد، چون لزبین ها خود را پشت نقابی از ترس پنهان کرده اند و از این که وارد جمع های هم احساساتشان شوند واهمه دارند.

حتی اگر خیلی خوش شانس باشیم و توانسته باشیم برای خود دوستانی دست و پا کنیم و دور همی هایی داشته باشیم تا به حال چند بار در مورد آزادی خود بحث کرده ایم، چند بار دوستان خود را دعوت به همکاری برای وحدت بین همجنسگرایان کرده ایم. حتی اگر باز هم فرض کنیم که تمام این صحبت ها هم انجام شده، چند نفر از دوستانمان به درخواست های ما پاسخ مثبت داده اند، چند نفر به فکر فرو رفته اند و چند نفر فقط به حرفهای ما گوش داده اند.



شاید بگویید که هیچ وقت امکان این که دوستان لزیبن پیدا کنید را نداشته اید، وارد چت روم ها نشده اید و از این که در اینترنت دنبال دوست بگردید دل خوشی ندارید. اما مطمئنا نمی توانید بگویید تا بحال در کوچه و خیابان لزیبن ندیده اید. نمی توانید بگویید در جایی که من زندگی می کنم، جایی که من درس می خوانم و یا جایی که من کار می کنم لزیبنی وجود ندارد. گفتن این حرف مثل آن است که بگوییم در اطراف من کسی که چپ دست باشد وجود ندارد.

پس بهتر است بگوییم ما هیچوقت دنبال هم احساساتمان نگشته ایم، ما هیچ وقت به دنبال به وجود آوردن جمعی از لزیبن ها برای دفاع از حقوق خود نبوده ایم، ما هیچ وقت اقدامی برای برداشتن نقاب خود برای اطرافیانمان نکرده ایم. من و شما حرفهای زیادی برای گفتن داریم، حرفهایی که باید زده شوند، باید بیان شوند تا شنیده شوند. هیچ وقت برای رسیدن به هدف دیر نیست.

سردبیر لزیبن - دلارام

مژده به دوستداران ادب و فرهنگ



با خبر شدیم که مجله جدیدی به جمع مجلات همجنسگرایان کشور افزوده شده است. هم اکنون، اولین شماره این مجله که دلکده نام دارد و خود را "ماهنامه ادبی اجتماعی همجنسگرایان ایران" معرفی کرده، برای علاقمندان قابل دریافت می باشد. دلکده سایت ندارد، در قالب پی دی اف منتشر می شود و فقط از طریق ایمیل می توانید آن را درخواست دهید. ایمیل مجله دلکده برای علاقمندان:

delkadeh@gmail.com

موفقیت هر کوشش و تلاشی بسته به این است که دوستداران و علاقمندان تا چه اندازه پا پیش نهاد و در حمل بار گران به یاری پیشگامان بشتابند. پس از همه دوستان تقاضا می کنیم که در حمایت از دلکده نهایت کوشش خود را به کار گیرند. ما به سهم خود ضمن خوش آمد و خیر مقدم گویی به دلکده، برای همکاران مطبوعاتی خود در دلکده آرزوی موفقیت و بهروزی را داریم، و شادمانه می سراییم:

خوش آمدی که خوش آمد مرا ز آمدنت - ماها



تحقیقات علمی:

روابط بین جفت های همجنسگرا الگویی برای زوج های دگرجنسگرا

تاکنون تصور عمومی بر این بوده که روابط همجنسگرایان همه موقتی، کوتاه مدت و خالی از بار و ارزش

معنوی است. اما باورمندان به چنین گفته هایی از پرداختن به علل و ریشه های موقتی و کم دوام بودن روابط جفتهای همجنسگرا طفره می رفتند.

هر چه شرایط زندگی همجنسگرایان مساعد تر باشد، هر چه حقوق آنها در قوانین، محل کار، تحصیل، محلات سکونی و... بیشتر محترم شمرده شود به همان اندازه هم روابط جفت های همجنسگرا از بار مسئولیت و تعهد برخوردار می شود و تجارب و الگوهای بسیار مثبتی هم برای یادگیری جفت های دگر جنسگرا بیار می آورند.

جان گوتمن (Jon Gottman) پروفیسور روانشناسی بازنشسته دانشگاه واشنگتن و روبرت لونسون (Robert Levenson) پروفیسور روانشناسی دانشگاه برکلی کالیفرنیا با هم به تحقیقی در باره روابط بین جفت های همجنسگرا دست زده اند که تمام برداشتها و ادعاهای کلیشه ای در باره روابط بین همجنسگرایان را به چالش می کشد. نتیجه این تحقیقات اخیراً در مجله "ژورنال همجنسگرایی" (Journal of Homosexuality) منتشر شده است. آدرس وب سایت: <http://www.haworthpressinc.com/web/JH>

برای انجام این تحقیقات ۸۰ جفت (۴۰ زوج دگر جنسگرا و ۴۰ جفت همجنسگرا) از زاویه های مختلف از جمله درجه خشنودی از رابطه خود، سطح درآمد و تحصیل با هم مقایسه شده اند. چهل جفت همجنسگرا شامل اینها می شده: ۱۲ جفت گی که از روابط خود راضی هستند، ۱۰ جفت گی ناراضی از روابط خود، ۱۰ جفت لزبین راضی و خشنود از رابطه خود و ۸ جفت لزبین ناخشنود از رابطه خود. و در مورد چهل جفت دگرجنسگرا، ۲۰ جفت راضی و خشنود از رابطه خود و ۲۰ جفت ناخشنود از رابطه

"درجه بلوغ فکری در جفت های همجنسگرا بسیار بالاتر از درجه بلوغ در جفت های دگرجنسگرا می باشد. جفت های همجنسگر برای اصلاح و بهبود روابط خود تلاش بیشتری می کنند و در مقایسه با جفت های دگر جنسگرا، جفت های همجنسگرا از آگاهی و دانش بیشتری در باره برابری و عدالت برخوردارند و آن را در روابط بین خود نیز رعایت می کنند."

خود برای شرکت در تحقیقات انتخاب شده بودند.

آنچه که این تحقیق را با اعتبارتر می کند این است که در انجام این تحقیقات تنها به جواب هایی که شرکت کنندگان به سئوالات داده اند اکتفا نشده بلکه بصورت ویدیویی هم از همه جفت های شرکت کننده، فیلم برداری شده و در حین بحث و مشاجره هر جفت، ضربان قلب، حالت فیزیکی مثل چشم ها، انقباض ماهیچه ها و شکل نشستن و حرکات آنها هم فیلمبرداری شده و بعداً برای خودشان هم نمایش داده شده است.

این محققان برای اعتبار بیشتر نتایج تحقیقات خود، همچنین به مدت ۱۲ سال، به جمع آوری اطلاعات و داده ها و اتفاقات در روابط جفت های همجنسگرا دست زده اند که در این مدت ۱۲ ساله، از مجموع ۴۰ جفت همجنسگرا، هفت جفت لزبین و یک جفت گی از هم جدا شده اند. (یعنی حدود ۲۰ درصد)



آقای گوتمن می گوید: " اگر ما این مدت ۱۲ ساله را به چهل سال تعمیم دهیم میشود ۶۴ درصد و به نرخ جدایی و طلاق در بین غیر همجنسگراها که ۶۹ درصد است، نمی رسد. توجه به ضربان قلب افراد همجنسگرایان و غیرهمجنسگرایان جالب است. جفت های همجنسگرا که با هم اختلاف داشته و از رابطه خود خشنود نبوده اند، ضربان قلب آنها پائین بوده است در حالی که ضربان قلب پائین در بین جفت های غیر همجنسگرایی دیده می شده است که از رابطه خود راضی و خشنودند. مورد قابل توجه دیگر که در این تحقیقات به دست آمده نیز جالب است. گوتمن می گوید: "جفت های همجنسگرا صادق تر از جفت های غیر همجنسگرا هستند. آنها واضح و علنی از سکس و اهمیت اعتماد به هم و خیانت نکردن حرف می زدند. در حالی که در طول ۳۱ سال مطالعه روابط زوج های غیر همجنسگرا چنین چیزی دیده نشده است. زوج ها و جفت های غیر همجنسگرا به طور واضح و علنی از سکس حرف نمی زدند. در مطالعه فیلمهای گرفته شده در این تحقیقات از زوج ها، فهم این که غیر همجنسگراها از چه چیزی حرف می زنند مشکل است، آدم واقعاً نمی فهمد که اینها چی دارند به هم می گویند. در حالی که جفت های همجنس در صحبت های خود بلوغ بیشتری نشان می دهند و بدون واژه به شکلی عادی با هم از سکس صحبت می کنند." جان گوتمن می افزاید: "درجه بلوغ فکری در جفت های همجنسگرا بسیار بالاتر از درجه بلوغ در جفت های دگرجنسگرا می باشد. جفت های همجنسگر برای اصلاح و بهبود روابط خود تلاش بیشتری می کنند و در مقایسه با جفت های دگر جنسگرا، جفت های همجنسگرا از آگاهی و دانش بیشتری در باره برابری و عدالت برخوردارند و آن را در روابط بین خود نیز رعایت می کنند."



جان گوتمن که این روزها ریاست " انستیتوی تحقیقاتی روابط " (Relationship Research Institute) در شهر سیاتل آمریکا را به عهده دارد اضافه می کند: "من فکر می کنم که در ۲۰۰ سال آینده روابط هتروسکشوالها (دگر جنسگرایان) به نقطه ای خواهد رسید که امروز در روابط بین همجنسگرایان حاکم است. این دو محقق در تحقیقات و بررسی های اولیه خود در مورد چگونگی حل اختلافات فی مابین در روابط یک جفت همجنس با هم و دو غیر همجنس با هم، از روش ها و مدل های علم ریاضیات استفاده کرده و در نوبت بعدی فاکتورها و عواملی که به رضایت و خشنودی و یا عدم رضایت و جدایی یک جفت منجر می شود، را مورد مطالعه و بررسی قرار داده اند.

جفت های هتروسکشوال نقطه شروع بحث و جدل با همدیگر را در یک حال و هوای منفی شروع می کنند در حالی که جفت های همجنسگرا بحث و اختلاف خود را با مزاح و شیوهای مهربانانه آغاز می کنند...

آقای گوتمن می گوید: "ما به شیوه های برخورد

هر دو گروه دقت کردیم و متوجه شدیم که شیوه برخورد جفت های هر دو گروه بسیار از همدیگر متفاوتند... جفت های هتروسکشوال نقطه شروع بحث و جدل با همدیگر را در یک حال و هوای منفی شروع می کنند در حالی که جفت های همجنسگرا بحث و اختلاف خود را با مزاح و شیوهای



مهربانانه آغاز می کنند. جفت های همجنسگراها در بحث و جدل های خود کمتر حالت تحکم و تسلط خود به دیگری را به کار می گیرند و در عوض مقدار زیادی احساس مثبت توجه به طرف دیگر را چاشنی بگو مگوهای خود می سازند... " شکل و شیوه ای که یک اختلاف نظر و دعوا در بین یک جفت شروع می شود، مهم است. در روابط هتروسکشوالها، بگو مگوها و دعواها همیشه از یک نقطه منفی شروع می شود و در تحقیقات ما ثابت شده که اگر دعوا از یک نقطه منفی شروع شود، در ۹۶ درصد موارد، بعداً برخوردها تندتر و باز هم منفی تر ادامه می یابند. در حالی که گی و لزبین ها گرمتر و دوستانه تر و کمتر کج خلقی می کنند. می توان این موارد را بارها و بارها در روابط آنها شاهد بود و در نتیجه طرف مقابل، یعنی فرد دوم رابطه منظور و پیام اصلی طرف خود را بهتر درک می کند و مستعد شنیدن حرف های طرف خود می شود. در عوض در بین زوج های غیر همجنسگرا، بحث و مشاجرات و دعوا بیشتر سر قدرت است و در دعواها اکثراً طوری با هم رفتار می کنند که یکی آن دیگری را خرد و مچاله کند و بر حریف تسلط یابد. " از خلال گفته های گوتمن چنین استنباط می شود که در روابط جفت های همجنسگرا "احساس مثبت بر احساس منفی"، غلبه دارد.

"احساسات منفی عامل عمده تری در روابط غیر همجنسگرایان است در حالی که احساسات مثبت در روابط همجنسگرایان قوی تر است."

گفته می شود که شیوه حل اختلاف در روابط زوج های همجنسگرا همانا چسب و سریشمی است که این روابط را پایدار نگه می دارد. گوتمن می گوید: "جفت های همجنسگرا گفتگو در باره یک موضوع مورد اختلاف بین خود را با شیوه و روش مثبتی شروع کرده و در خلال گفتگو هم همان روحیه را ادامه می دهند در نتیجه امکان رسیدن به توافق و حل اختلاف هم راحت تر می شود."

او ادامه می دهد: "نتیجه کلی که از این تحقیقات عاید ما شده این که همه ما باید آن تصویر غالب و عمومی منفی در مورد روابط بین جفت های همجنسگرا را به کنار نهیم و به روابط آنها به عنوان جفت هایی که اهمیت و ارزش زیادی به کانون جفتی خود می دهند، نگاه کنیم. گی و لزبین ها از توان بیشتری برای تشکیل یک رابطه بالغ مساوات طلبانه برخوردارند. داده های به دست آمده همین طور دال بر این هستند که جامعه ما باید نگاه

خود را عوض کند و برای عشق، ارزش و احترام بیشتری قائل شود فارغ از این که این عشق و عاطفه در کجا و بین چه کسانی و با کدام گرایش جنسی متجلی شود."



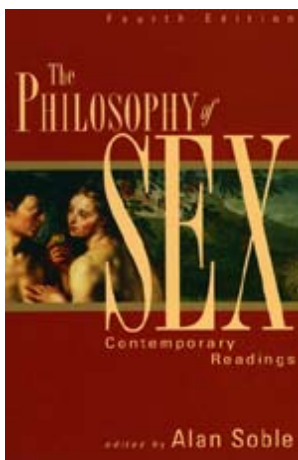
جفت های همجنسگرا صادق تر از جفت های غیر همجنسگرا هستند. آنها واضح و علنی از سکس و اهمیت اعتماد به هم و خیانت نکردن حرف می زدند.



فلسفه ی سکس (نگاهی فلسفی به رفتار جنسی)

این مقدمه برگرفته ای ست از
Philosophy of sex, by Alan Soble

ترجمه و ویرایش: مهدی



اشاره: در این مقاله سعی کرده ایم با معرفی مختصر فلسفه ی سکس، آشنایی کوتاهی با این بخش از مطالعات فلسفی و جنسیتی داشته باشیم؛ مطالب طرح شده، رویکردهایی نوین و نوظهور در شناخت قلمروهای کمتر شناخته شده ی رفتار و کنش انسان اند که افق های تازه ای را برای واریسی بعدی در این زمینه در برابر ما می گشایند. در ترجمه ی این مقاله، کلمه ی "سکس" برای واژه ی اصلی sex و "جنسیت" یا "رفتار جنسی" برای sexuality به کار رفته است.

فلسفه ی جنسیت همچون فلسفه ی علم، فلسفه ی هنر و فلسفه ی قانون، مفاهیم و موضوعاتی را که حول یک محور اصلی (که در اینجا سکس است) می گردند، مورد مطالعه و بررسی قرار می دهد. متخصصان این فلسفه ها پرسش های مفهومی (conceptual)، متافیزیکی و عرفی (normative) را مبنای کار خود قرار می دهند.

فلسفه ی مفهومی سکس به تحلیل ایده های مربوط به کشش جنسی، فعالیت جنسی و لذت جنسی می پردازد. به موارد زیر توجه کنید: ۱- با اندکی توجه درمی یابیم پس از دست یابی عمومی بدن به لذت جنسی، اندام های تناسلی دخالت چندانی در ایجاد احساس جنسی ندارند؛ بنابراین پرسشی که به ذهن راه می یابد این است که چه چیزی ملاک و معیار تشخیص یک احساس به عنوان یک حس جنسی است؟ ۲- برای همه ی ما قابل درک است که لمس بازوی یک فرد می تواند درحالت های متفاوت، یک نوازش دوستانه، یک تجاوز جسمی و یا یک رفتار جنسی به حساب آید؛ ویژگی های جسمانی به تنهایی موجب تمیز آنها نمی شود. پس با چه معیاری یک عمل را عملی جنسی تلقی می کنیم؟ ۳- به نظر می رسد که قصد التذاذ جنسی و یا تجربه ی عملی سکس، هیچ کدام به تنهایی برای این که عملی را جنسی محسوب کنیم ضروری نیستند. با این حساب آیا اصولاً ارتباطی مفهومی میان لذت جنسی و فعالیت جنسی در کار است یا خیر؟



پرسش‌های مفهومی دیگری که باید در این بخش پرسیده شود در این باره هستند که چه چیزی باعث می‌شود یک رفتار، تبدیل به نوع خاصی از رفتار جنسی شود. مثلاً، "تجاوز جنسی" را چگونه باید تعریف کرد؟ چه تفاوتی بین سکس داشتن از طریق زور و سکس داشتن به وسیله پیشنهاد پول وجود دارد؟

فلسفه‌ی متافیزیکی سکس به بحث‌های هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی (ontological & epistemological) می‌پردازد؛ بحث‌هایی همچون جایگاه و مرتبه‌ی جنسیت در طبیعت انسان؛ رابطه‌ی میان جنسیت و عواطف و شناخت؛ معنای جنسیت در حیات فرد، در حیات نوع بشر و در کل کیهان. سکس چیست؟ دو دیدگاه در این مورد – که الزاماً هم ناسازگار نیستند – وجود دارد: یکی این که میل جنسی یک نیروی غریزی هدایت‌شونده توسط هورمون هاست که از سوی موجود برتری به اسم خدا یا طبیعت برای خدمت به بشر در وی قرار داده شده است، و دیگری دیدگاهی است که یک بعد عمیق روحی برای جنسیت قائل است. اهمیت جنسیت مسلماً تا اندازه‌ای با اهمیت چیزهایی مثل خوردن، نفس کشیدن و خوابیدن متفاوت است، و به علاوه، جنسیت تا حدودی با شخصیت اخلاقی نیز پیوستگی دارد.

فلسفه‌ی عرفی (یا متعارف) سکس در پی پرسش‌های همیشگی اخلاق جنسی است. پرداختن به فعالیت جنسی یا تجربه‌ی لذت جنسی در چه شرایطی جایز است؟ با چه کسی؟ با چه مقصودی؟ با کدام اعضای بدن؟ برای چه مدت؟ پاسخ‌های تاریخی مشهور، از قانون طبیعی توماس آکویناس، اخلاق کانتی و مذهب اصالت نفع (utilitarianism) نشأت می‌گیرند. فلسفه عرفی سکس به علاوه با مسایل حقوقی، اجتماعی و سیاسی نیز عمیقاً درگیر است. آیا جامعه می‌بایست مردم را در مسیر دگرجنسگرایی (heterosexuality)، ازدواج و تشکیل خانواده به جلو براند؟ آیا قانون باید به منظور جلوگیری از روسپیگری و همجنسگرایی، مقرراتی برای رفتار جنسی وضع کند؟ فلسفه‌ی عرفی سکس، از سوی دیگر در بردارنده‌ی سوالاتی نااخلاقی (non-ethical) هم هست: سکس خوب کدام است؟ سهم آن در زندگی خوب چیست؟

وسعت فلسفه‌ی سکس را می‌توان با تنوع موضوعاتی که در آن مورد کند و کاو قرار می‌گیرند به نمایش درآورد. این موضوعات به صورت فهرست وار عبارت‌اند از: سقط جنین، پیشگیری از حاملگی، تجاوز جنسی، پورنوگرافی (pornography)، آزار جنسی و موارد دیگر. فلسفه‌ی سکس با یک الگوی جا افتاده که از رابطه‌ی انسانی در ذهن‌ها نقش بسته است شروع می‌شود، که در آن الگو، دو دگرجنسگرایی بزرگسال عاشق یکدیگرند، در قالب یک ازدواج رسمی به یکدیگر وفادار و متعهد می‌شوند و خواهان تولید مثل و تشکیل خانواده می‌باشند. فلسفه‌ی سکس به عنوان یک جستجوی سقراطی در تجارب جنسی و اعتقادات و تصورات ما، در گام نخست با این الگوی جا افتاده به چالش بر می‌خیزد و برای این کار، به کند و کاو در ارزش‌ها و ضد ارزش‌های موجود در زنا، روسپیگری، همجنسگرایی، سکس گروهی، سکس با حیوانات، خودارضایی، سادومازوخیسم، سکس با محارم، بچه‌بازی (پدوفیلی)، و سکس اتفاقی با افراد ناشناس می‌پردازد. این کار، به همان روشنگری‌ای در مورد سکس می‌انجامد که فلسفه‌های علم، هنر و قانون می‌توانند با کاوش در الگوهای برتر مربوط به قلمرو خود ایجاد کنند.



به اردوی معتقدان به آزادی جنسی بپیوندید

بدون در نظر گرفتن این که شما دارای کدام گرایش جنسی هستید، لازم دارید که برای آشنایی علمی با مسائل جنسی و برای یافتن پاسخ صدها سئوالی که در باره مسائل مختلف جنسی در ذهن خود دارید، مجله سه کاف را بخوانید.

دو سه سال پیش مجله ای فارسی زبان به اسم سه کاف روی شبکه منتشر می شد که خود را نشریه معتقدان به آزادی جنسی معرفی می کرد. و هدف آن آگاهی رسانی، تابو زدایی از مسائل جنسی و پاسخ به سئوالات بی شمار جنسی در ذهن جوانان مملکت بود. در مجموع ۴۱ شماره از سه کاف منتشر و بعداً تعطیل شد تا بذر کاشته شده در جامعه ریشه بزند.

بدون شک مجله سه کاف تاثیر زیادی در کشور داشت اما در آن زمان، تعداد افرادی که به اینترنت دسترسی داشتند خیلی کمتر از امروز بود. به همین دلیل من به عنوان یکی از خوانندگان سابق سکاف و برای کمک به هدفی که این مجله در نظر داشت، تمام شماره های سه کاف را یک جا گرد آورده و مایل هستم که با علاقمندان و طرفداران آزادی جنسی در کشور قسمت کنم.

سکاف مجله همجنسگرایی نبود اما به عنوان یک مجله طرفدار آزادی جنسی از همجنسگرایان دفاع می کرد و افراد غیر همجنسگرا که سکاف را می خواندند همه توانستند مشکل خود را با مسئله همجنسگرایی حل کنند.

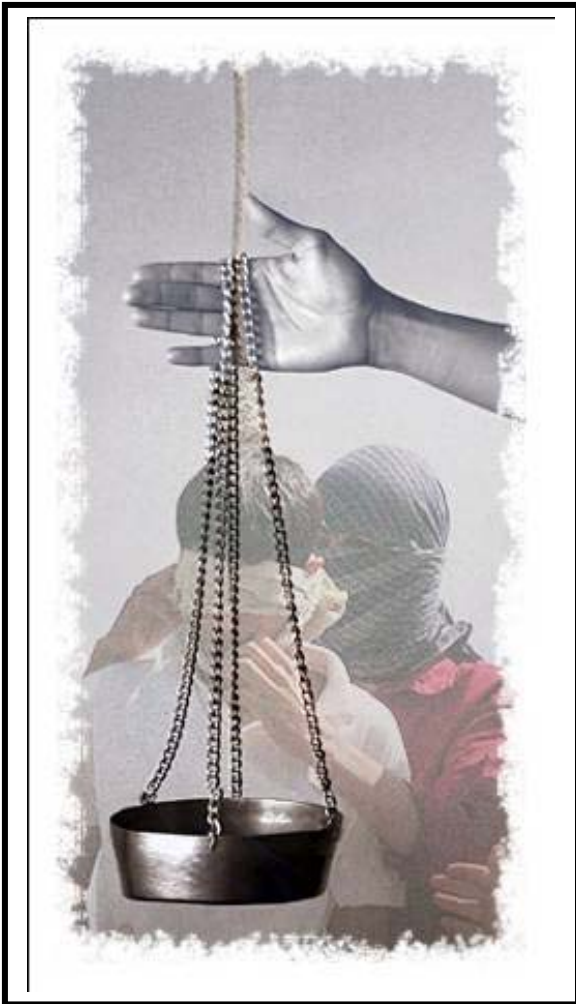
به این دلیل از همه دوستان تقاضا می کنم که با مطالعه سکاف و معرفی آن به دوستان غیر گی و لزبین و همچنین افراد دور و بر خود، هم به گسترش آگاهی جنسی کمک کنند و هم خانواده و دوستان غیر گی خود را به حمایت از خویش ترغیب کنند. پس سکاف را درخواست دهید و به دوستان غیر گی / لزبین خود هم معرفی کنید.

آدرس بری تقاضای مجله سه کاف:

helia.parand@gmail.com

اگر دوست غیر گی / لزبین شما سکاف را بخواند، بعداً با همجنسگرایی تان مشکلی نخواهد داشت.

ضرورت جرم زدایی از همجنسگرایی در قانون مجازات اسلامی



اشاره: قانون مجازات اسلامی جاری در کشور که مشتمل بر پنج کتاب می شود و شامل کلیات، حدود، قصاص، دیات و تعزیرات و مجازات های بازدارنده است، در سال ۱۳۵۷ تکمیل و به تایید شورای نگهبان رسید. قوانین مربوط به مجازات اعدام برای همجنسگرایان در همین کتاب قانون و مجازات اسلامی که در اوائل خرداد ماه ۵۷ به تصویب رسید، آمده است. نکته مهم و کلیدی این که این قوانین هیچ وقت در مجلس مورد بحث و بررسی و تصویب نهایی واقع نشده اند و تنها بر اساس اصل ۵۸ قانون اساسی تنها از طرف مجلس به صورت آزمایشی قابل اجرا شناخته شده اند. این اجرا آزمایشی قانوناً ده سال بیشتر نیست و باز بر طبق همان اصل ۵۸ قانون اساسی در اسفند ماه سال آینده، مدت اجرا موقتی که مجلس برای اجرای قوانین مجازات اسلامی داده، تمام می شود و در نتیجه این قوانین، قانوناً ضمانت اجرایی خود را از دست می دهند. مجلس نیز از این موضوع با خبر است و رئیس دفتر مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی اعلام کرده که پس از رایزنی با قوه قضائیه، نمایندگان مجلس، کارشناسان و حقوق دانان طی ماه های آینده مطالعات کاملی در زمینه قانون مجازات انجام خواهند داد. دفتر پژوهش های مجلس همچنین اعلام کرده که از نظر کارشناسان استقبال خواهد شد.

مجله ماها، از همه صاحب نظران و حقوق دانان بخصوص آنانی که به موضوع حقوق بشر و حقوق همجنسگرایان اهمیت می دهند تقاضا می کند که در این مدت یک سال به طور فعالی با این مساله برخورد کرده و با نگارش مطالب، توجه به قوانین بین المللی و..... تمام کوشش و تلاش خود را برای لغو قانون اعدام همجنسگرایان به کار گیرند. همچنین از تک تک همجنسگرایان دعوت می کنیم که بهر شکلی که خود بهتر می دانند، از هر فرصتی استفاده کرده و این مساله را فعالانه در هر جا و هر جمع و محفلی که می توانند، مطرح کنند. ما هم به سهم خود تلاش خواهیم کرد و مطلب زیر هم در همین رابطه نوشته شده است. ماها

ع قل و منطق هر دو حکم می کنند که انسانها و جوامع در برخورد با پدیده ها و مسائل پیش رو، به داده ها و

دست آوردهای علم بشر مراجعه و از آخرین یافته های علمی برای بهزیستی و بهروزی خود سود جویند. هر چند همه انسانها به طور همزمان با آخرین دست آوردهای علمی آشنا نمی شوند اما دولتها و حاکمیت ها با



استفاده از مکانیسم های خاص از جمله عضویت در سازمانهای مختلف جهانی، زودتر از حکومت شوندگان به نتایج جدید دسترسی خواهند داشت؛ به همین دلیل یکی از وظایف هر حکومتی معرفی و جا انداختن یافته های تازه علمی به جامعه است. بی جهت نیست که در کشورهای جهان، دولتمردان در بسیاری از مسائل عموماً از سطح متوسط آگاهی و شناخت جامعه جلوترند و برنامه ریزان حکومتی در پیشاپیش افکار عمومی حرکت می کنند.

این حکم کلی اما متأسفانه در مورد کشور ما ایران صدق نمی کند. نمونه زنده چنین ادعایی، برخورد حاکمیت سیاسی و دولت با موضوع همجنسگرایی در کشور است.

تا قبل از سال ۱۹۷۱ هر چند تحقیقاتی در مورد همجنسگرایی در جهان صورت می گرفت اما نتایج و دست آورد تازه ای به همراه نداشت و متخصصان علوم تقریباً همان ادعای مذاهب مختلف در مورد همجنسگرایی را در شکل دیگری تکرار می کردند، به عبارتی همه مذاهب، به درجات مختلف، همجنسگرایی را گناه آلود تلقی کرده و اهل علم آن را بیماری معرفی می کردند اما نقطه عطف سال ۱۹۷۱ بود که علم پزشکی نتایج جدید بدست آمده مبنی بر علمی و طبیعی بودن همجنسگرایی و گرایش به همجنس را بدون در نظر گرفتن مصالح مذهب و تنها با هدف وفاداری به علم و مختصات آن، منتشر کرد و به دفاع از آن برخاست. جدایی راه علم و مذهب در باره پدیده سکس با همجنس از همینجا شروع شد. اما مردم با توجه به آموزه های مذهبی گذشته، نمی توانستند چنین امری را به سادگی قبول کنند. برای جا انداختن این مسئله، دولتها، در قوانین خود از همجنسگرایی جرم زدایی کردند و وزارت خانه های بهداشت و امور پزشکی کشورها، همجنسگرایی را از لیست بیماریها حذف نمودند. این دو اقدام دولتها اما بدان معنا نبود که جامعه و فرهنگ اجتماعی یک شبه با همجنسگرایی کنار آمده و با همجنسگرایان آشتی کردند، نه فشار فرهنگی، اجتماعی در خانواده ها، محل کار و تحصیل و... به همجنسگرایان و اقلیتهای جنسی همچنان ادامه داشت ولی دو اقدام مهم دولتی یعنی جرم زدایی از همجنسگرایی و حذف بیمار روانی بودن همجنسگرایان از لیست بیماریهای وزارت خانه های بهداشت و درمان، کمک کرد تا همجنسگرایان بتوانند در حاشیه اجتماع، بدون ترس از دخالت پلیس و دولت، کم کم دور هم جمع شده، به آگاهی رسانی در باره همجنسگرایی پرداخته و طی پروسه ای (که همچنان ادامه دارد) فرهنگ و ذهن مردم و جامعه را به ترک باورهای کهنه و آشنا شدن با دست آورد علم و دانش در باره این پدیده کمک کنند. همین "داد و ستد" یعنی:

اصلاح فرهنگ اجتماعی = اطلاع و آگاهی رسانی همجنسگرایان + اقدام دولت و جرم زدایی از همجنسگرایی
باعث شد که بعداً دولتها راحت تر بتوانند در مسیر حرکت به سمت اصلاح باز هم بیشتر قوانین و اعتراف قانونی هر چه بیشتر به حقوق کامل و انسانی/شهروندی همجنسگرایان حرکت کنند. چرا که موانع فرهنگی سابق بر اثر تلاش خود همجنسگرایان و آگاهی رسانی وسایل ارتباط جمعی تا حدود زیادی صیقل خورده بود و راه برای اصلاحات قانونی هموار شده بود.

دید مسئولان دولتی ما در برخورد با همجنسگرایی تا حدودی به دید واتیکان و کاتولیک ها نزدیک است. با این همه در عمل بسیار متفاوت برخورد می کنند؛ هر چند که واتیکان پذیرش کشیش های همجنسگرا را رد می کند اما از همان سی سال پیش واتیکان اعتراف کرد که می پذیرد که بعضی از افراد ذاتاً همجنسگرا هستند و به همین دلیل با هر گونه آزار و اذیت همجنسگرایان مخالف و ظلم به همجنسگرایان را غیر اخلاقی می داند. اما برخورد دولتمردان ما جنبه مجازات انتقام جویانه دارد. این امر به اعتبار عطفوت، مهربانی و عدالت ذاتی دین و مذهب در اذهان صدمه می زند. چرا که حتی اگر بپذیریم که بر طبق اسلام عمل همجنسگرایی "گناه" است ولی اسلام برخورد مشفقیت آمیز و دلسوزانه به گناهکار دارد نه تنبیه انتقام جویانه. و علاوه بر آن گناه و گناهکار باید از هم سوا شوند.



جالب این که وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی ایران در مورد پدیده همجنسگرایی سکوت کرده، و تنها در قوانین دولتی (قانون مجازات اسلامی) است که برای سکس دو همجنس مجازات (اعدام) در نظر گرفته شده است. این قانون، نه بر اساس دست آوردهای علمی بلکه بر اساس اعتقادات مذهبی تنظیم کنندگان آن نوشته شده است و آن هم در شرایط خاص آن روزها. هم تسری دادن برداشت شخصی به قوانین و تحمیل آن بر همه افراد ملت منطقی نیست و هم این که یک اعتقاد مذهبی اما لزوماً به معنای علمی بودن آن نیست بلکه صرفاً یک اعتقاد/ باور است و برداشتی شخصی از یک آموزه مذهبی و مسلماً رهبران مذهبی میتوانند از دستورات مختلف برداشتها و قرائتهای متفاوتی داشته باشند.

به همین دلیل تعجیل در تصویب قوانینی این چنین به دوگانگی در عمل می انجامد؛ شاید مسئولان دولتی ما خود متوجه نباشند که از یک طرف ایران عضو سازمان بهداشت جهانی است و سایت اینترنتی وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی کشور، نه تنها به سایت معتبر سازمان بهداشت جهانی (WHO)، سازمانی که سالهاست همجنسگرایی را از لیست بیماریها حذف و آن را به عنوان یک گرایش جنسی طبیعی در بخشی از انسانها به رسمیت می شناسد، لینک می دهد بلکه از آن گذشته تعداد زیادی مجلات و سایتهای پزشکی معتبر که همه همجنسگرایی را قبول دارند را هم معرفی می کند. اما دولت در تصویب قوانین، علم و دست آوردهای همه جانبه آن در مسائل مهم جنسی را فراموش می کند. این "فراموشی" تنها به ضرر ما همجنسگرایان تمام نشده بلکه در افکار و اذهان بسیاری، نه تنها اخلاق مدعیان و منادیان چنین مذهبی بلکه همان طور که گفته شد به اعتبار خود مذهب نیز لطمات زیادی زده است و تصاویر اعدام همجنسگرایان در ایران چهره خشنی از اسلام و دولتمردان کشور ما در نزد افکار عمومی جهان ترسیم کرده است. از آن گذشته قانون اعدام همجنسگرایان در ایران، با این ادعا که اسلام با علم هیچ منافاتی ندارد، در تناقض است چرا که داده های علمی نه تنها آزار و اذیت و اعدام همجنسگرایان را رد می کنند بلکه بر برابری حقوقی همجنسگرایان دلالت دارند و مسئولان و مجلسیان باید با لغو قانون اعدام ما همجنسگرایان در کشور، به این همه تناقض پایان دهند.

اگر به عرف جامعه نگاه کنیم، می توان ادعا کرد که وجه غالب افکار عمومی در کشور، گرایش به همجنس را "بیماری" می داند و نه گناه. این برداشت "بیمار بودن" همجنسگرایان هر چند اشتباه است اما جنین برداشتی مجازات اعدام برای همجنسگرایان را تجویز نمی کند چرا که بیمار را نه اعدام بلکه مداوا و مورد حمایت قرار می دهند. و چنین "بیمارانی" حق تشکیل انجمن حمایتی خود را دارند.

از آن گذشته، مجازات همجنسگرایان بخاطر گرایش جنسی ای که خود انتخاب نکرده اند بلکه بر اثر عوامل پیچیده و متعدد ژنتیکی، اجتماعی، تربیتی و... شکل گرفته، را نمی توان با هیچ عقل و منطق و دینی توجیه کرد. ما دارندگان چنین گرایشی مجرم نیستیم و تجربه همه کشورها که از همجنسگرایی جرم زدایی کرده اند گواه بر آن دارند که همجنسگرایی و همجنسگرایان نه جامعه و اخلاقیات آن را تهدید می کنند و نه دولتها را.

و محترم شمردن حقوق انسانی گروههای موجود ضرری به دین، اخلاق و باور کسی نمی زند. قانونی بودن ترانس سکسوالها در کشور و به رسمیت شناختن حق تغییر جنسیت برای آنها در ایران، خود گواه زنده ای بر این ادعاست.

به اعتقاد ما با همین قوانین نیم بند فعلی هم می توان راه چاره ای جست اما به شرطی که مسئولان حکومتی سیاستها و برنامه های خود را نه در جهت دفع هر چه بیشتر گروههای اجتماعی و به حاشیه راندن آنها بلکه برای جلب و جذب همه افراد ملت از جمله همجنسگرایان، بنا نهند.



آئین نامه اجرائی تاسیس و فعالیت سازمانهای غیر دولتی و لایحه حریم خصوصی افراد که هر دوی آنها در زمان ریاست جمهوری آقای خاتمی مطرح شدند، می توانند کارپایه مناسبی باشند.

لایحه حریم خصوصی افراد هر چند که اخیراً در کمیسیون صنایع مجلس رد شد اما کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس چند روز بعد آن را تصویب کرد. در نظامهای حقوقی دنیا حریم خصوصی را تا جایی که برای دیگران مزاحمتی ایجاد نشود، تعریف کرده اند و ظاهراً دولت خود را به آئین نامه سازمانهای غیر دولتی متعهد می داند و مسئول اجرای آن است.

اگر دولت و مسئولین واقعاً به مصوبات خود پایبند باشند، بر اساس آئین نامه اجرایی تاسیس و فعالیت سازمانهای غیر دولتی و لایحه حریم خصوصی افراد، طبیعتاً همجنسگرایان حق دارند و باید بتوانند گروه و انجمن غیر دولتی خود را در کشور تاسیس کنند. اما برای پیشقدم شدن همجنسگرایان ابتدا باید قانون اعدام آنها لغو شود.

همان طور که در اول مطلب اشاره شد، تا یک سال دیگر، برای بازنگری قانون مجازات اسلامی وقت باقی مانده و این موضوع نباید از دید فعالان و پیشگامان و دلسوزان حقوق بشر و حقوق همجنسگرایان پنهان بماند بلکه در این یکسال باقی مانده باید روی این مسائل تأکید بیشتری کرده و در حد توان و امکان خود به کشاندن چنین مباحثی به سطح وسایل ارتباط جمعی رسمی بکوشند. حداقل نتیجه ای که از طرح چنین بحثی در کشور عاید می شود، همانا آگاهی رسانی و اصلاح فرهنگی جامعه است، حتی اگر دولتمردان گوش شنوایی نداشته باشند. و به همین دلیل هم دلسوزان و چشم نگرانان حقوق بشری باید به آن توجه جدی مبذول دارند. محال و ناممکن دانستن تحولات تنها تیشه به ریشه انگیزه فعالیت و تلاش می زند. و از یاد نبریم که ریشه هر تحولی در اعتقاد به استفاده از امکانات موجود، اصلاح و تغییر است. ناممکن دانستن هر کاری و هر حرکتی سم کشنده ای است که گروههای اجتماعی مهجور و به حاشیه رانده شده، باید از خوردن آن ابا کنند و گرنه تحولی در سرنوشت شان اتفاق نخواهد افتاد.

ضمیمه دوست یابی به همراه این شماره منتشر شده است. علاقمندان به دریافت
ضمیمه دوست یابی می توانند آن را درخواست دهند. لطفاً قبل از تقاضا، به
توضیحات مربوط به لیست ایمیل ماها در همین پی دی اف توجه کنید.



مصاحبه ماها با گونزالو سرانو

مسئول بخش جوانان فدراسیون سراسری همجنسگرایان اسپانیا

مقدمه: اسپانیا تاریخ پر و پیچ خمی را پشت سر گذاشته است. بخش بزرگی از آن، به مدت هفت صد سال تحت نفوذ و سیطره مسلمانان شمال آفریقا بود که آثار آن، بخصوص در شهر گرانادا، تا امروز هم دیدنی است. و بعد از آن جنگ خونین مسیحیان و مسلمان که به پیروزی مسیحیان انجامید و تمام اسپانیا مسیحی شد. در قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی امپراتوری اسپانیا شکل گرفت که کشورگشایی های آن تا قاره آمریکا هم رسید.

در سالهای ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ جنگ خونین داخلی بین جمهوری خواهان و فاشیست ها را تجربه کرد که به پیروزی فرانکو، دیکتاتور معروف که خود را "رهبر خدا دادی اسپانیا" می خواند انجامید. اسپانیا تا همین سالهای اخیر به عنوان یک کشور نسبتاً فقیر و رشد نیافته نسبت به دیگر کشورهای اروپایی محسوب می شد اما با کشته شدن فرانکو در سال ۱۹۷۵ و به قدرت رسیدن پادشاه، خوان کارلو، اسپانیا راه ترقی و پیشرفت را به سرعت پیمود. مذهب کاتولیک (مسیحی) در جامعه و بین مردم این کشور نفوذ زیادی دارد و گفته می شود که کماکان درصد بالایی از مردم برای عبادت همچنان به کلیسا می روند.

اسپانیا، امروز به عنوان یک کشور با نفوذ و قدرت و دارای دمکراسی قوی با قوانین پیشرفته، به عنوان یکی از کشورهای مهم اروپا دارای اعتباری جهانی است. در مقایسه با دیگر کشورهای اروپایی و آمریکا، همجنسگرایان اسپانیایی از تاریخ مبارزاتی کوتاهتری برخوردارند با این همه دستاورد بیشتری داشته اند و آخرین دستاورد آنها گرفتن حق ازدواج رسمی و قانونی است که چند ماه پیش به آن دست یافتند. بر همین اساس تصمیم گرفتیم مصاحبه ای با آنها انجام دهیم که با هم می خوانیم.

مها: لطفاً خود را برای خوانندگان ما معرفی کنید.

گونزالو: من گونزالو سرانو، ۲۹ ساله و مسئول بخش جوانان فدراسیون سراسری همجنسگرایان و ترانس جندره‌های اسپانیا هستم. فدراسیون ما با عنوان اختصاری "کولاگس" معروف است که شامل حروف اختصاری "فدراسیون سراسری گی، لزیبن و ترانس جندره‌های اسپانیا" می شود.

ماها: در چه تاریخی این فدراسیون شما (کولاگس) شکل گرفت و شرایط همجنسگرایان و ترانس جندره‌های اسپانیا در آن دوره چگونه بود؟ و در هنگام تاسیس چند عضو داشت و حالا چند عضو دارد؟

گونزالو: کولاگس در سال ۱۹۹۲ تشکیل شد یعنی ۱۳ سال پیش. در آن زمان از مسائل و مشکلات همجنسگرایان در سطح عمومی و سطح جامعه حرفی زده نمی شد و بیش از ۵۰ درصد مردم اسپانیا نه تنها مخالف



همجنسگرایی بودند بلکه به شدت در باره این موضوع هم پیشداوری داشتند و وقتی اسم همجنسگرایی را می شنیدند طوری واکنش نشان می دادند که انگار چندش شان شده. و اکثر مردم فکر می کردند که همه همجنسگرایان ایدز دارند. فدراسیون ما (کولاگس) در شهر کوردوبا (واقع در جنوب اسپانیا در ایالت اندلوس) پا گرفت و آن هم به صورت یک گروه دانشجویی در دانشگاه. کم کم و به مرور گروه های دیگری هم در شهرهای دیگر تشکیل شدند و امروز فدراسیون ما متشکل از ۱۶ گروه و انجمن مختلف از نواحی مادرید، والنسیا و اندلوس می باشد. در فدراسیون ما علاوه بر

دلیل شروع فعالیت من در فدراسیون فکر کنم این واقعیت باشد که تبعیضات، حق کشی ها، عدم درک شدن توسط جامعه و بی حقوقی ما همجنسگرایان، مرا متقاعد کرد که نباید عاطل و باطل گوشه گیر شوم بلکه باید برای تغییر شرایط و همچنین حقوق انسانی همه انسانها کار و تلاش کنم. چون اگر من و یا دیگری که تحت ظلم و ستم هستیم کاری برای تغییر وضع نکنیم پس چه کسی این کار را می کند؟

گی و لزیب ها و ترانس جندرها، همچنین پدر و مادرهای زیادی هم عضو هستند که فرزندان همجنسگرای خود را حمایت کرده و برای حقوق همجنسگرایان مبارزه می کنند. علاوه بر آن تعداد زیادی هم افراد غیر همجنسگرا که به برابری جنسی و حقوق مساوی برای همجنسگرایان اعتقاد دارند، نیز عضو هستند. در هر شعبه ما حدود ۳۰ نفر فعال و علنی کار می کنند. البته این را هم بگویم که اعضای هم داریم که هنوز خود را علنی نکرده اند.

ماها: چطور شد که خودت وارد فعالیت شدی و چند وقت است که به عنوان یک فعال همجنسگرا کار می کنی؟

گونزالو: ده سال است که من در شعبه این فدراسیون در شهر مالاگا (که در ناحیه اندلوس واقع شده) فعالیت دارم. اضافه کنم که من در شعبه سازمان عفو بین الملل در این شهر هم فعالیت می کنم. دلیل شروع فعالیت من در فدراسیون فکر کنم این واقعیت باشد که تبعیضات، حق کشی ها، عدم درک شدن توسط جامعه و بی حقوقی ما همجنسگرایان، مرا متقاعد کرد که نباید عاطل و باطل گوشه گیر شوم بلکه باید برای تغییر شرایط و همچنین حقوق انسانی همه انسانها کار و تلاش کنم. چون اگر من و یا دیگری که تحت ظلم و ستم هستیم کاری برای تغییر وضع نکنیم پس چه کسی این کار را می کند؟ البته چند تن از معلمانم در دبیرستان هم در جلب من به فعالیت تاثیر داشتند و همچنین والدینم چون موضوعاتی همچون حقوق زنان و محیط زیست در خانه ما همیشه مورد بحث و گفتگو بودند. اوائل که با فدراسیون تماس گرفتم، بیشتر به خاطر دیدار و آشنایی با افرادی بود که مثل خودم احساس به همجنس داشتند اما خیلی سریع وارد فعالیت عملی شدم و مسئولیت بخش حقوق بشر و محیط زیست در آن شعبه فدراسیون همجنسگرایان اسپانیا را به عهده گرفتم.

ماها: برای پیشبرد حقوق همجنسگرایان در اسپانیا گروه شما چه کارهایی انجام می دهد؟

گونزالو: این را بگویم که من فعلاً در شهر مادرید هستم و با شعبه فدراسیون در این شهر کار می کنم. تعداد اعضا فعال ما زیاد نیستند چون بسیاری از اعضا ممکن است وقت فعالیت عملی زیادی نداشته باشند اما آنها در جاهای دیگر کمک می کنند مثلاً به تشکیلات پول و کمک مالی می کنند یا اگر قرار است یک حرکت اعتراضی



صورت بگیرد حتماً سعی می کنند که شرکت کنند و حتی دوستان خود را هم بیاورند و از این طریق به ما کمک می کنند. برای معرفی و پیشبرد حقوق همجنسگرایان و ترانس جندرها ما این کارها را می کنیم:

برگزاری کنفرانس ملی که هر سه ماه یکبار برگزار می شود و نمایندگان همه گروه های عضو فدراسیون از سراسر کشور در آن شرکت می کنند.

برگزاری کلاسها و دوره

های یک روزه در رابطه با خانواده و همچنین خانواده های همجنسگرا که فرزند دارند (مثلاً یکی از آنها قبلاً ازدواج کرده و بچه دار شده است).

برگزاری فوروم ها

(تجمعات) در همکاری با سازمان عفو بین الملل در رابطه با موضوع حقوق بشر و حقوق اقلیتهای جنسی، برنامه رادیویی هفتگی و محلی برای همجنسگرایان این منطقه که از یک ایستگاه رادیویی محلی در مادرید پخش می شود، انتشار یک مجله، تیمهای آموزشی.



مصاحبه کننده (گونزالو) در این عکس دیده میشود (سمت راست، قسمت بالا با تی شرت آبی)

این تیمها بصورت دو یا چند نفره به مدارس و دانشگاهها رفته و در سر کلاسها درباره همجنسگرایی و حقوق اقلیتهای جنسی با دانش آموزان و دانشجویان صحبت و اطلاع رسانی می کنند و به سئوالات افراد جواب می دهند.

سر زدن به زندانها و ملاقات با زندانیان، سر زدن به خانه سالمندان و عیادت از آنها، رفتن به پناهگاه های محل نگهداری خارجیان متقاضی پناهندگی و... هدف ما تنها آگاهی رسانی به افراد ساکن این جاها نیست بلکه مطمئن شدن از این که حقوق اجتماعی و انسانی آنها توسط مسئولین رعایت می شود، هم هست. در واقع ما با این کار حمایت و پشتیبانی خود را از افراد و قشرهای ضعیف جامعه ابراز می داریم.

ما همچنین جزوات و بروشورهای آموزشی در باره همجنسگرایی و حقوق بشر نیز چاپ و پخش می کنیم.

ما همین طور گروه خاصی داریم که کار نظارت بر مطبوعات و رسانه های جمعی را پیش می برد به این شکل که اگر مطلبی بر علیه حقوق ما چاپ شود، به شکل منطقی جواب دهیم. همین گروه در مورد حوادث مهم روز نیز گاهی اطلاعیه هایی صادر و به مطبوعات ارسال می کند. ما در سازمانهای زنان، جوانان و مهاجران هم عضو هستیم و فعالیت می کنیم. یک گروه بین الملل هم داریم که ارتباط با سازمانها و گروههای همجنسگرایان در کشورهای دیگر جهان را به پیش می برد.



ماها: به غیر از فدراسیون شما، احتمالاً سازمانها و گروههای دیگری که متعلق به همجنسگرایان باشند هم در اسپانیا وجود دارند و فعالیت می کنند.

گونزالو: بله. در اسپانیا تعداد بسیار زیادی از گروه های همجنسگرا و همچنین سه فدراسیون بزرگ متعلق به همجنسگرایان فعالیت می کنند.

فدراسیون FELGT، بزرگترین فدراسیون و در ۲۰ شهر شعبه و تشکیلات دارد؛

COLEGAS، فدراسیون ما که از ۱۶ گروه و شعبه تشکیل شده؛

CGL فدراسیونی که فقط در منطقه کاتولون کار می کند و از تعداد بسیاری زیادی گروه کوچکتر تشکیل شده

که با هم یک فدراسیون را تشکیل داده اند.

یک فدراسیون دیگر هم هست به اسم بنیاد مثلث که از سه گروه تشکیل شده است.

ماها: کشور شما، اسپانیا، یک دیکتاتوری (دیکتاتوری فرانکو) و همچنین یک جنگ داخلی (۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹) را تجربه کرده. شرایط زندگی همجنسگرایان اسپانیا در آن سالها چگونه بود؟ و آیا در آن سالها همجنسگرایان اسپانیا فعالیت خاصی داشتند؟

گونزالو: جالب است بدانید که سی سال

پیش در دوره دیکتاتوری فرانکو همجنسگرایی در قانون به عنوان یک جرم شناخته شده بود (ماده ای بود در باره تنبلیها و ضعیفان که در واقع منظور همجنسگرایان بود). زندان و شکنجه همجنسگرایان هم امری عادی بود و در جنوب اسپانیا دو زندان مخصوص برای نگهداری زندانیان همجنسگرا وجود داشت. در آن دوره چیزی در باره سکس و جنسیت زنان گفته نمی شد چون جامعه اسپانیا خیلی مردسالار و سکسیست بود.

ماها: اسپانیا به عنوان یک کشور و جامعه مذهبی (مسیحی کاتولیک) معروف است و کاتولیک ها هم چندان رویه خوبی با همجنسگرایان ندارند. چطور شد که شما بر این مشکل غلبه کردید؟

امروز دیگر مردم به این که فلان رهبر مذهبی چه می گوید گوش نمی دهند یعنی تفسیر رهبران مذهبی از انجیل خریدار ندارد به خصوص که اروپا دوره حاکمیت سیاه مذهب را تجربه کرده، پس مردم سعی می کنند شناخت و تفسیر شخصی خود از مذهب داشته باشند چون اعتقاد به خداوند به هر حال یک اعتقاد شخصی است. در اسپانیا ما گروه های بسیار زیادی داریم که در رابطه با مذهب و همجنسگرایی کار می کنند و در فدراسیون های مختلف همجنسگرایان که در بالا اسم بردم هر کدام گروه خاصی دارند که به طور عمده در عرصه مذهب و همجنسگرایی و مسائل خاص همجنسگرایان مذهبی فعالیت می کنند.

گونزالو: کلیسای کاتولیک و بعضی از رهبران کلیسا رویه و برخورد خوبی با پدیده همجنسگرایی ندارند ولی در عین حال به آزار و اذیت و به حاشیه راندن همجنسگرایان هم معتقد نیستند. با این همه خود مردم اسپانیا به مرور و با کارهای روشنگری و فعالیت و علنی شدن هر چه بیشتر همجنسگرایان، کم کم روشن شدند. امروز مردم حتی اگر مذهبی هم باشند ولی به دستورات و آموزش های رهبران مذهبی اهمیتی نمی دهند و برداشت خود را از مذهب دارند.



مثلاً کلیسا و رهبران آن با سقط جنین، استفاده از کاندوم و طلاق مخالفند اما مردم کار خود را می کنند.

ماها: آیا کشیش های همجنسگرا که خود را علنی کرده باشند هم دارید؟

گونزالو: تعداد کشیش های همجنسگرا بسیار زیاد است و بسیاری از آنها فعالیت جنسی همجنسگرایی هم دارند اما هنوز به این مرحله نرسیده اند که آنها بخواهند همجنسگرایی خود را در جامعه علنی کنند. به خصوص که از چند هفته پیش واتیکان اعلام کرده که همجنسگرایان نمی توانند کشیش شوند و احتمالاً این دستور، علنی شدن کشیش ها را سخت تر می کند.

ماها: به هر حال اسپانیا یک جامعه مذهبی است و گفته می شود که هنوز هم بخش بزرگی از مردم به کلیسا می روند. چطور شد که شما ذهنیت مردم مذهبی خود را به سمت پذیرش حقوق همجنسگرایان ترغیب نمودید؟ و همجنسگرایانی که خود مذهبی هستند چگونه توانسته اند تعادلی بین مذهب و گرایش جنسی خود ایجاد کنند؟

گونزالو: همان طور که گفتم، امروز دیگر مردم به این که فلان رهبر مذهبی چه می گوید گوش نمی دهند یعنی تفسیر رهبران مذهبی از انجیل خریدار ندارد به خصوص که اروپا دوره حاکمیت سیاه مذهب را تجربه کرده، پس

مردم سعی می کنند شناخت و تفسیر شخصی خود از مذهب داشته باشند چون اعتقاد به خداوند به هر حال یک اعتقاد شخصی است. در اسپانیا ما گروه های بسیار زیادی داریم که در رابطه با مذهب و همجنسگرایی کار می کنند و در فدراسیون های مختلف همجنسگرایان که در بالا اسم بردم هر کدام گروه خاصی دارند که به طور عمده در عرصه مذهب و همجنسگرایی و مسائل خاص همجنسگرایان مذهبی فعالیت می کنند.



تعدادی از همجنسگرایان در صحن داخل پارلمان، بحث های نمایندگان را دنبال میکنند.

این را هم بگویم که بعضی از گروه

ها روش برخورد تند و افشاگرانه ای با کلیسا

و رهبران آن دارند و از همجنسگرایان می خواهند که کلاً کلیسا را ترک و تحریم کنند. اما فدراسیون ما روش دیگری را اجرا می کند به این شکل که ما در درون کلیساها و در زندگی روزانه در تماس با افراد مذهبی سعی می کنیم این مسائل را برایشان توضیح دهیم و آنها را ترغیب می کنیم که به تنوع گرایش های جنسی انسانها احترام بگذارند.

ماها: در تعداد زیادی از کشورهای اروپایی همجنسگرایان از حق ثبت قانونی رابطه خود برخوردارند اما تا امروز تنها در چهار کشور است که همجنسگرایان حق ازدواج رسمی دارند و اسپانیا یکی از این چهار کشور است. احساس شما در این رابطه چیست؟

گونزالو: شرایط ما سخت بود اما ما بیکار ننشستیم بلکه زور زدیم و نتیجه هم گرفتیم. ما از تلاش و



کوششهایی که برای رسیدن به حق و حقوق خود در این سالها انجام داده ایم احساس غرور می کنیم چرا که حق ازدواج را کسی به ما نداده بلکه نتیجه تلاش خود همجنسگرایان اسپانیا در طول سالهای طولانی است. ما از این که همجنسگرایان کشورهای دیگر هنوز از حق ازدواج برخوردار نشده اند، متأسف هستیم و امیدواریم که آنها هم به زودی به چنین حقوقی برسند. ما به نوبه خود برای کمک به همجنسگرایان در کشورهای دیگر حاضریم.

ماها: این را می دانیم که کلیسا و رهبران مذهبی اسپانیا با لایحه حق ازدواج همجنسگرایان

مخالفت کردند. آیا احزاب سیاسی مذهبی هم دارید و برخورد آنها با این مسئله چطور بود؟

گونزالو: در اسپانیا ما احزاب سیاسی مذهبی نداریم. هر چند که حزب دست راستی (به نام حزب مردم) روابط نزدیک و محکمی با کلیسا، مؤسسات و گروههای لوبی مذهبی دارد. به همین دلیل هم حزب مردم بر علیه لایحه رای داد. البته بسیاری از اعضا همین حزب موافق لایحه بودند ولی چون طبق قانون پارلمان، اعضا یک حزب نمی توانند بر خلاف نظر حزب خود رای دهند همه بر علیه لایحه رای دادند. با این همه دو زن نماینده همین حزب مردم در موافقت با لایحه رای دادند.

ماها: بعضی از نظریه پردازان و تئوریسین ها

در جنبش جهانی همجنسگرایان به خصوص کسانی که خود را کوئیر می نامند، بر این اعتقادند که همجنسگرایان نباید برای بدست آوردن حق ازدواج مبارزه کنند چون به اعتقاد آنها، کلاً ازدواج و تشکیل خانواده به شکل مرسوم یک موضوع مذهبی است و همجنسگرایان نباید از اشکال سنتی و کهنه روابط دگرجنسگرایان کپی برداری کنند. نظر شما چیست؟

وقتی که ما در باره شرایط سخت همجنسگرایان در بعضی کشورها از جمله در ایران صحبت می کنیم خیلی ها با تعجب و ناباوری به ما نگاه می کنند یعنی قبول این مسئله که در قرن بیست و یکم فردی را به خاطر گرایش جنسی و نیاز او اعدام کنند، واقعاً برایشان سخت است.

گونزالو: قبل از هر چیز صحبت بر سر داشتن حقوق برابر همه افراد ملت است فارغ از این که به کدام گرایش

جنسی تعلق دارند. اگر قرار است ارزش ها و معیارهای تشکیل خانواده و ازدواج و برابری مدرن و غیر سنتی داشته باشیم هم باید آن را به همه تعمیم دهیم و نه فقط آن را مختص همجنسگرایان بکنیم. چون این به برابری و مساوات بیشتر در مورد حق زنان هم می پردازد.

ماها: تنها چند ماه است که همجنسگرایان اسپانیا از حق قانونی ازدواج برخوردار شده اند.

ممکن است بگویی که در این مدت کوتاه چند جفت همجنسگرا ازدواج خود را ثبت کرده اند؟

گونزالو: نه زیاد. حدود ۶۰۰ جفت. (اسپانیا ۴۳ میلیون نفر جمعیت دارد.)

ماها: حدس می زنیم که فدراسیون شما (کولاگس) عضو ایلگا است. اما به غیر از این، آیا

شما در عرصه بین المللی فعالیتهای دیگری هم دارید؟

گونزالو: بله، به جز عضویت در ایلگا ما در "برنامه جوانان اروپا" که از سازمانهای جوانان لهستان، آلمان، ایتالیا

و فرانسه تشکیل شده هم فعالیت داریم. ما همچنین در اینجا یک سری کنفرانسهای بین المللی برگزار و از نمایندگان



سازمانهای همجنسگرایان در کشورهای دیگر برای شرکت در آنها دعوت می کنیم و از این طریق با مبارزات همجنسگرایان کشورهای مختلف آشنا می شویم. جدیدترین کنفرانس بین المللی ما در رابطه با اروپای شرقی بود که نمایندگان همجنسگرایان کشورهای لهستان، استونی، اسلواکی، روسیه، مجارستان و اتریش در آن شرکت کردند. کنفرانس بعدی ما که سه ماه دیگر برگزار می شود در مورد مهاجران و پناهندگان و کشورهای اسلامی خواهد بود چون تعداد زیادی از مهاجران و پناهندگان از کشورهای اسلامی به خصوص از کشور مراکش (مغرب) در اسپانیا زندگی می

کنند. ما همچنین اطلاعاتی به زبان اسپانیایی در باره شرایط زندگی همجنسگرایان و مسائل نقض حقوق بشر در کشورهای مختلف منتشر می کنیم و در این رابطه با شعبات سازمان دیده بان حقوق بشر و سازمان عفو بین الملل در اسپانیا همکاری داریم.



ماها: همجنسگرایان اسپانیا چه شناختی از وضعیت همجنسگرایان در ایران دارند و اگر حرفی یا پیامی برای همجنسگرایان در ایران دارید بفرمائید.

شادی و غرور همجنسگرایان بعد از تصویب قانون، در بیرون پارلمان

گونزالو: وقتی که ما در باره شرایط سخت همجنسگرایان در بعضی کشورها از جمله

در ایران صحبت می کنیم خیلی ها با تعجب و ناباوری به ما نگاه می کنند یعنی قبول این مسئله که در قرن بیست و یکم فردی را به خاطر گرایش جنسی و نیاز او اعدام کنند، واقعاً برایشان سخت است. مدتی قبل ما اطلاعاتی ای در محکومیت اعدام دو همجنسگرا در ایران منتشر کردیم. ما از شرایط همجنسگرایان در کشور شما خبر داریم و ما به دو شکل در این رابطه کار می کنیم. اول تماس با مسئولین دولتی ایران چه ارسال نامه های مستقیم به آنها و چه ارسال نامه به سفارت ایران در اینجا. و شکل دوم فعالیت، همکاری و هماهنگی با سازمانهای جهانی حقوق بشر و همچنین تقاضا از دولتها که قانون پناهندگی خود را اصلاح کرده تا شامل حق پناهندگی همجنسگرایان هم بشود.

و حرف آخر من این که اکثریت نباید بنشینند تا چند نفر محدود همه کارها را و سختیها را تحمل کند چون این دلسردی می آورد. بلکه باید به حرکت پیوست و در حد خود کمک کرد. یعنی هر کسی در محدوده زندگی و بسته به توان خودش.

حرف من برای خوانندگان مجله ماها و کلاً همه دوستان همجنسگرا در ایران این است: کسی که برای حقوق همجنسگرایان کار می کند تنها آن نیست که در یک سازمان یا گروه عضویت دارد و کار می کند. یک فعال و تلاشگر حقوق همجنسگرایان آن هم هست که در محیط زندگی و اطراف خود زیر بار بی عدالتی و نابرابری نمی رود و برای تغییر واقعیت محیط دور و بر خود تلاش می کند. یک فعال و تلاشگر برای تغییر شرایط باید بی عدالتی را بشناسد و از آنچه در دور و برش اتفاق می افتد شناخت کافی داشته باشد تا بتواند واقعیت را عوض کند. پس اگر هر کسی سهم خود را ادا کند و در



محدوده زندگی خود و اطراف آن، بی عدالتی را بشناسد و برای اصلاح آن کار کند آن وقت تلاشها در سطح وسیعی شکل می گیرد و مطمئن باشیم که نتیجه هم خواهیم گرفت اما به شرطی که نگوئیم چون چشم اندازی وجود ندارد یا چون ما تعدادمان کم است پس نتیجه هم نمی گیریم بلکه باید کار و فعالیت کرد چون این تنها راه است و عکس آن هم صدق می کند یعنی اگر کسی حرکتی نکند چیزی عوض نمی شود و حرف آخر من این که اکثریت نباید بنشینند تا چند نفر محدود همه کارها را و سختیها را تحمل کند چون این دلسردی می آورد. بلکه باید به حرکت پیوست و در حد خود کمک کرد. یعنی هر کسی در محدوده زندگی و بسته به توان خودش. و در پایان هم برای همه همجنسگرایان در کشور شما آرزوی موفقیت می کنم و امیدوارم که شما هم روزی به آزادی برسید و بدانید که شما تنها نیستید و همه شما را حمایت می کنند.

آدرس تماس و آدرس وب سایت سازمان ما فدراسیون کولاگس را برایتان می نویسم که به خوانندگان خود معرفی کنید:

www.colegaweb.org



لژیون های اسپانیا همپای گی ها پیروزی خود را جشن می گیرند.

بالاخره موفق شدیم. حالا با هم ازدواج می کنیم.



مداد رنگی

مریم



انسان از ابتدا موجودی آزاد بوده و در دامان طبیعت زندگی خود را اداره می کرده. با شکل گیری جوامع این موجود طبیعی به صورت سازمان یافته درون جامعه زندگی خود را ادامه داد. اگر چه همچنان آزادی خود را حفظ کرد، اما این آزادی درون جامعه به صورت های مختلف چارچوب بندی شد و این موجود آزاد و رها آموخت که حال فقط سود شخصی مهم نیست بلکه اجتماع و انسانهای دیگر را نیز باید در نظر داشت. دیگر رابطه ها صورت اخلاقی به خود گرفت و انسان آزاد و رهای ما آموخت که ارزش نیز در زندگی نقش مهمی را بر عهده دارد.

سالها گذشت و انسان ما آموخت که تا زمانی که اجتماع به سیاهی و بی نظمی کشیده نشود، آزادست که خود را محبوس چارچوبها نکند. تا زمانی که سرشت انسانی زیر سوال نرود، تا زمانی که انسانها از با هم بودن لذت ببرند آزادند، چارچوب حفظ خواهد شد و این آزادی است که همراه با چارچوبهای ساده ولی مستحکم خود را وفق می دهد. رابطه ها شکل تازه به خود گرفت و انسان آموخت برای رسیدن به هر هدف فقط یک راه وجود ندارد. راه حل اختلاف فقط جنگ نیست، شاید کشیدن شمشیر آخرین راه حل باشد. آموخت که داشتن خانواده بدون تعهد و وفاداری امکان پذیر نیست، آموخت که هر نکته ای هزاران زاویه برای دیدن دارد، آموخت شاید بتوان غریزه ها را کور نکرد و در آخر آموخت که می توان احساس عشق ورزیدن به جنس موافق را در خود کور نکرد و با خود گفت آیا عاشق شدن من جامعه را به خطر می اندازد؟

اگر قرار است من انسان، در چارچوب قوانین جامعه عمل کنم آیا محکوم هستم که آن طور که مردم می پسندند زندگی کنم، آن طور که می پسندند به زندگی ادامه دهم و آن طور که می خواهند عشق بورزم و اگر من تغییری در سبک زندگی خود بدهم چارچوب های ارزشی جامعه زیر سوال می رود؟ یا خدشه دار می شود؟

متاسفانه در جوامع امروزی چارچوب های ارزشی به شدت نزدیک به عرف هستند تا جایی که در مواقعی نمی توان میان آنها تفاوتی احساس کرده، کمک به ممنوع اگر یک ارزش اجتماعی است با زندگی در کنار پدر و مادر تا زمانی که انسان در حالت مجرد به سر می برد بسیار متفاوت است. در همان حال شاهد هستیم که اطاعت از عرف، برابر است با ارزشمند بودن انسان و انسان مطیع جامعه انسان ارزشمند می شود.



حال ممکن است در اینجا یک دو راهی برای فرد به وجود آید. گاهی بین آنچه من می‌خواهم و آنچه جامعه از من می‌خواهد فرسنگ‌ها فاصله است. جامعه به دنبال حفظ وضع موجود و انسان آزاد دیروز به دنبال تحول است. به دنبال تغییر است و این حداقل آزادی شخصی است.

می‌نگرد، فردی را می‌شناسد، دوستش دارد و می‌خواهد اگر قرار هست در طول مسیر زندگی همراهی داشته باشد، همراهش او باشد. تا اینجا انسان ما مقبول جامعه است، در چارچوب جامعه عمل می‌کند و مورد احترام جامعه است. تا آنجا که جنسیت این همراه مشخص شود و آنجاست که همه چیز خراب می‌شود، همه چیز بر می‌گردد و حال، من می‌شوم انسان گناهکار بدی که تمام ارزش‌های جامعه را زیر پا گذاشته (قابل ذکر است در اینجا قرض اصلی از ارزش‌ها همان عرف جامعه است که با نام ارزش تبلور می‌یابد).

اگر قرار است من انسان، در چارچوب قوانین جامعه عمل کنم آیا محکوم هستیم که آن‌طور که مردم می‌پسندند زندگی کنم، آن‌طور که می‌پسندند به زندگی ادامه دهم و آن‌طور که می‌خواهند عشق بورزم و اگر من تغییری در سبک زندگی خود بدهم چارچوب‌های ارزشی جامعه زیر سوال می‌رود؟ یا خدشه دار می‌شود؟

حال من می‌مانم و یک عشق و یک جامعه می‌ماندش. حال من می‌مانم و رنگ زندگی خود و

همرنگ جامعه شدن. سالهاست که غرق شدن را تجربه نکرده‌ام و حال به زور می‌خواهند من را در زیر امواج سهمگین چارچوب‌های مسخره و خفه کننده هم‌رنگ خود کنند، غرق کنند، حل کنند، هیچ‌کنند... نمی‌توانم....

و در عین حال همیشه از این که جلوی اشاره‌های پر از سوال مردم، چشم‌های پر از تعجب یا پیچ‌های فریاد گونه‌ی انسانها قرار بگیرم، فرار می‌کردم. می‌مانم با دو رنگ، رنگ انسان آزاد عاشق مغرور یا رنگ غرق شده‌ی صفر شده‌ی مردم. می‌نگرم، نه یارای دوری از عشق و زندگی آرزو شده را دارم و نه توان ایستادگی در میان هلهله‌های ترسناک اجتماع را.

و من سکوت می‌کنم و می‌هراسم.

امتحان نهایی فرا رسیده و من مهم‌ترین درسی که از این جامعه مدعی اعتقاد به ارزش‌های والای انسانی

آموخته‌ام را در برگه‌ی امتحان می‌نویسم: دورنگی!!!!



جنبش حقوق مدنی و همجنسگرایان (به مناسبت تجمع روز ۱۰ آذر در تهران)

جنبش حقوق مدنی ایران دارد شکل می گیرد و همجنسگرایان جزئی انکار ناپذیر از این جنبش اند.



مجموعه تحولات و رنجهای بی شمار رفته بر ملت و کشور ما در این چند دهه اخیر، رویکرد به خشونت و انقلاب برای حل معضلات اجتماعی را از سکه انداخته و نیروهای اجتماعی و سیاسی را به سمت گام نهادن در راه اصلاحات واداشته است، اصلاحاتی که طبیعتاً ابتدا دارند ولی انتها ندارند. اما حرکت برای اصلاحات بدون وجود انجمن ها و تشکلات گروهها و اقشار مختلف اجتماعی (که هر کدام نمایندگی بخشی از خواسته های انباشته شده و به تعویق افتاده را دارد) و همکاری و هماهنگی آنها امکان پذیر نمی شود.

همه داده ها و شواهد حاکی از آنند که پروسه شکل گیری سازمانها و تشکلات گروههای مختلف مهجور و ستم کشیده در کشور ما دارد مراحل نهایی خود را طی می کند، به عبارتی در کشور ما آنچنان شرایطی مهیا است که بتوان ادعا کرد که نیروهای تشکیل دهنده یک جنبش مدنی قوی در عمل وجود دارند، از جنبش زنان گرفته تا جنبش کارگران، جنبش دانشجویان، طرفداران محیط زیست، جنبش اقوام مختلف در چهار گوشه کشور، جنبش حمایت از حقوق کودکان، گروههای مختلف حقوق بشری، جنبش حمایت از زندانیان سیاسی و... و... مسلماً جنبش همجنسگرایان کشور هم جزئی از مجموعه جنبش های پراکنده اما عملاً موجود در کشور است.

جنبش حقوق مدنی در آمریکا (که در این مجله بارها به آن اشاره شده) تجارب خوبی برای ما دارد؛ در آمریکا همه سازمانها، گروهها و افرادی که به شکلی مورد تبعیض و ظلم حکومتی و قانونی قرار می گرفتند، از زنان و کارگران گرفته تا سیاهپوستان و اقلیتهای قومی، همجنسگرایان و... بعد از طی پروسه ای، به همکاری و اتحاد عمل با هم دست زده و به صورت هماهنگ و با برنامه چینی درست، فعالیتها و اقدامات اعتراضی خود را به پیش می بردند. حمایت علنی و عملی هر نیرو و گروه از خواسته های دیگر گروهها باعث شد که در هر حرکت اعتراضی وسیعترین نیروهای ممکن به خیابان آمده و اعتراضات خود را نمایش دهند. دستاوردهای جنبش مدنی آمریکا چنان بود که بعد از آن، همه کسانی که برای تغییرات اجتماعی در کشور خود تلاش می کنند به بررسی آن و درس گیری از آن رو می آورند.



در ایران اما هر کدام از خرده جنبش های اجتماعی، به صورت تک روی حرکت می کند و ضمن اعتراف ضمنی رهبران آنها مبنی بر اهمیت اتحاد و همکاری با دیگران اما در عمل کار چندانی صورت نمی گیرد. دلیل این کار می تواند ذهنیت حاکم بر بدنه این جنبش ها باشد. یعنی خرده جنبش ها نیز خود تابوها و خط قرمزهایی برای خود دارند که صحبت از آنها برای رهبرانشان چندان آسان نیست ولی برای رسیدن همگی ما به حداقل درخواست ها چاره ای جز غلبه بر موانع نداریم، تعمیق گفتمان حقوق بشر، آموزش پذیرفتن دگر اندیش و دگر باش در بدنه جنبش ها و تاکید بر این مسئله که دمکراسی یعنی به رسمیت شناختن حق دگرگونه اندیشیدن و خود بودن افراد، محترم شمردن زندگی خصوصی انسانها و برجسته کردن این مسئله که هر کدام از خرده جنبش ها به تنهایی نمی تواند به اهداف خود برسد و چاره ای جزء پذیرش دیگران و همکاری با آنها نیست، می تواند راه عبور از خط قرمزها و تابو شکنی را هموار کند. مثلاً انجام مصاحبه هایی با رهبران گروه های دیگر می تواند به آشنایی افراد یک گروه با دیگران کمک کند.

اصولاً یکی از صفات بارز خرده جنبش های خواهان تغییر و تحول، رک گویی و صراحت کلام آنها در دفاع از حقوق دیگران است که همین به تضعیف تابوهای اجتماعی نیز کمک می کند. از طرف دیگر این خود نوعی تمرین دمکراسی "درون گروهی" می شود و در پرورش ذهنیات باز و گشادگی نظر که از مختصات جوامع مدرن است، کمک می کند.

خرده جنبش ها در بطن اجتماع حضور دارند و با استفاده از حداقل امکانات سعی می کنند جای پای برای خود باز کنند. خرده جنبش های موجود در کشور می توانند با حرکت های هماهنگ و بدون خشونت با کشاندن وسیعترین نیروها به خیابان، هم جامعه را متوجه خود کرده و از این طریق اعتبار اجتماعی برای خود کسب کنند و هم به فشار افکار عمومی بر حاکمیت و مسئولان دولتی برای اصلاح و تغییرات مورد نظر بیفزایند.

هر چند نمی توان آینده را به طور دقیق پیش بینی کرد اما چنین به نظر می رسد که تغییرات سیاسی و اجتماعی در کشور ما از همین طریق پیش خواهد رفت؛ یعنی همکاری، اتحاد عمل و هماهنگی اقدامات اعتراضی خرده جنبش ها با هم. اما ای کاش مسئولان و رهبران این خرده جنبش ها از جدایی های حاکم بر نیروهای سیاسی که سالها پراکنده مانده و کاری هم از پیش نبرده اند، درس گرفته و موضوع گفتگو، مشاوره، همفکری، هماهنگی و اتحاد عمل بین اجزاء جنبش حقوق مدنی کشور را در دستور خود قرار می دادند.

تجمع روز پنج شنبه ۱۰ آذر در مقابل تئاتر شهر در تهران که به مناسبت روز جهانی ایدز صورت گرفت نمونه ای موزائیکی از همکاری و اتحاد عمل خرده جنبش های موجود در کشور را به نمایش گذاشت، هر چند که علی رغم موفقیت سمبلیک، اما نقص ها و اشکالات آن کم نبودند.

در این تجمع که به دعوت چند تشکل (انجمن تلاشگران سلامت، انجمن حمایتی فرهنگی کودکان کار، انجمن پرسپولیس (کاهش خسارات اعتیاد) - کمیته رنگین کمان، نشریه دانشجویی رستا، کانون هستیا اندیش و مرکز فرهنگی زنان) صورت گرفت، می توانست خیلی بهتر و وسیع تر برگزار شود اگر که برگزار کنندگان آن با برنامه ریزی بهتر و دقیق تر حرکت می کردند. مثلاً تماس با نمایندگان اقوام مختلف کشور که در تهران فعالیت می کنند، تشکلهای کارگری، ان جی او های دیگر، انجمن های مختلف دانشجویی، مجلات و سایتهای همجنسگرایان و....

ما متأسفانه خیلی دیر از برگزاری چنین تجمعی خبردار شدیم با این همه خبر آن را به همه مشترکین ارسال کردیم و جالب این که تعداد زیادی از مشترکین از خبر استقبال کرده و قول شرکت در آن را دادند. در خود مراسم هم حضور همجنسگرایان مشخص بود. با همه تاثیر خوب و مثبتی که چنین حرکت و ابتکاری در جامعه دارد، اما شرکت



تعدادی حدود ۷۰ تا ۸۰ نفر آن هم به دعوت چندین گروه مختلف، خیلی کم بود. شرایط و مشکلات را درک می کنیم با این همه می توان بهتر و بیشتر از اینها حرکت کرد. ما امیدواریم در آینده شاهد حرکات جمعی تر و پربارتری باشیم. نکته مهم دیگری که خود ما همجنسگرایان نباید از آن غافل شویم همانا آینده نگری است. خواه ناخواه این گونه حرکت ها و نمایش های آگاهی بخش در جامعه و در مورد مسائل مختلف اتفاق خواهد افتاد. تنها متشکل شدن همجنس گرایان و بسیج نیروی خود و ایفای نقش فعال در همکاری با دیگران در جهت تحولات اجتماعی است که برای ما اعتبار خواهد آورد و از حالت ایزوله شده و حاشیه ای بودن بدر می آئیم. هر چند شرایط کشور ایجاد انجمن و ان جی او علنی برای ما را مشکل کرده اما تحت انواع نامها و تشکلات پوششی میتوان حرکت کرد، همین طور تشکیل گروهها و محافل کوچک و دوستانه که به راحتی بسیج اعضا خود را داشته باشند، از جمله راه های دور زدن موانع موجود است.





خجالت می کشیم و دیگه نگاهش نمی کنیم.

بالاخره می رسیم به محل برگزاری بازی ها و به عبارت دیگه محل تجمع لژیون ها. طبق معمول وقتی وارد سالن میشیم و به سمت جایگاه تماشا چیان میریم سنگینی نگاه تمام سالن رو حس می کنیم. نمی دونم با وجود این همه لژیون چرا باز هم حضور آدم هایی مثل ما برای بقیه عادی نمی شه!

ما با یک تیم اصفهانی بازی داریم. قبل از بازی با مربی و بچه های تیم صحبت می کنیم، کاری که همیشه قبل از بازی ها انجام میدیم. من اصلا به حرفهای مربی گوش نمی دم. تهمینه هنوز نرسیده و موبایل هم توی سالن آتن نمی ده، نگرانش شدم.

مربی میگه: "آذر، گوش میدی؟"

مسابقه شروع میشه و تهمینه هنوز نیومده. حواس من اصلا به مسابقه نیست و همش دارم جایگاه تماشاچان رو نگاه می کنم. مربی میگه: "آذر پاشو گرم کن."

توی زمین دیگه وقت نمی کنم جایگاه رو نگاه کنم. نیمه ی اول تموم میشه و ما عقب هستیم. مربی دعوامون میکنه: "معلوم نیست حواستون کجاست، گلهای الکی میخورید، آذر با شمام هستما!"

چشم من به جایگاهه و با این حرف مربی بر می گردم و نگاهش می کنم و با دستپاچگی میگم: "ها؟ بله بله، ببخشید، چشم چشم!"

اعصابم خورد شده و واقعا نگران تهمینه هستم، از ناراحتی پاهام دارن میلرزن. با نا امیدي دوباره جایگاه رو نگاه می کنم و بالاخره گوشه ی جایگاه تهمینه رو می بینم که داره بهم لبخند میزنه. با شورو شوق براش دست تکون میدم، وجود تهمینه برام مثل آبی که روی آتیش ریخته باشن. انگار روح در تلاطم من با یک لبخند تهمینه عین یک بچه به خواب میره. سوت نیمه ی دوم زده میشه و مربی من رو با یک چشم غره بدرقه ی زمین مسابقه می کنه!

نیروی من حالا دو برابر شده، می دونم که تهمینه به درخشیدن من افتخار می کنه، می دونم که الان داره توی ذهنش من رو تحسین می کنه. می دونم که داره برای من آرزوی موفقیت می کنه. می دونم که دلش میخواد به همه ی آدمهای توی سالن بگه که: "آهای مردم، بدونید، شماره ی... تیم سفید عشق منه".

به این فکر می کنم که به تهمینه قول دادم اگر این بازی رو ببریم براش یه کادوی خوب می گیرم.

فقط یک امتیاز از حریف عقب هستیم و ۳۰ ثانیه تا پایان بازی وقت داریم. آوا عصبی شده و همش داره نعره می زنه. همه مضطرب هستیم. اما من دیگه حوصلم سر رفته، دلم می خواد زود تر برم پیش تهمینه.

مهدیس یه گل می زنه و برابر میشیم. ۱۳ ثانیه تا پایان بازی وقت داریم و توپ دست حریفه. ورزشگاه داره از صدا منفجر میشه. یکی از بازیکنان حریف یه پاس بد میده و توپ دست من میفته. تنها کاری که به ذهنم میرسه اینه که بدوم سمت زمین حریف و همین کار رو هم می کنم. شمارش معکوس سه ثانیه ی آخر شروع میشه و من تنها صدایی که می شنوم صدای بوق ساعت ورزشگاهه!

۱، ۲، ۳ و من توپ رو فقط پرتاب می کنم.

گل!! باور نمی کنم، من یه گل شانسی می زنم. تهمینه، دارم میام پیشت.

گونه ی تهمینه از خوشحالی گل انداخته و با شور و شوق من رو بوس می کنه و داره ازم تعریف می کنه. برق غرور رو میشه به راحتی توی چشماش دید. چقدر از خودم راضی هستم، چه حس رضایتی دارم از این که تونستم عشقم رو اون قدر خوشحال کنم.



با بچه ها تصمیم می گیریم که بازی بعدی رو هم ببینیم. همه دور هم نشستیم و داریم با ساندیس و کیک بردمون رو جشن می گیریم. بازی بعدی هنوز شروع نشده. بچه های تیم شیراز که مسابقشون قبل از مسابقه ی ما بوده و اون مسابقه رو باختند نزدیک ما نشستند. همشون یه گوشه ولو شدند و احتمالا منتظر سرویس هستند که بیاد دنبالشون. یکی روی پای اونیکی خوابیده، یکی دیگه سرش رو گذاشته روی شونه ی اونیکی و یکی هم خودش رو توی آغوش دوستش انداخته و داره با موبایلش بازی می کنه. ورزشگاه تقریبا ساکت شده و همه سر خودشون رو به کاری گرم کرده اند. از پایین جایگاه صدای داد یه خانومی میاد که میگه: "خانوما، لطفا درست بشینید!"

توجه همه به سمت صدا جلب میشه. یه خانوم مسن که معلوم نیست از کجا پیداش شده به بچه های شیراز میگه که درست بشینند. همه از این حرف تعجب می کنند و نمی دونند مقصود اون خانوم از درست نشستن چیه. همه فقط اون خانوم رو نگاه می کنند و نمی دونند چه عکس العملی باید از خودشون نشون بدن. خانوم مسن که از این بی توجهی ناراحت شده با صدای بلند تر به دختری که سرش رو روی شونه ی دوستش گذاشته بود میگه: "خانوم با شما هستم، درست بشینید، ما این چیزها رو بد می دونیم، اینجا ورزشگاه، اگر میخواین به دوستاتون محبت کنید جای دیگه این کار رو انجام بدید." از این حرفها تقریبا همه پوزخند می زنند و اون دختر خودش رو جمع و جور میکنه و میگه: "میخواین کیف هم بگذاریم بینمون؟" همه از حرف دختر خندشون می گیره و خانوم مسن عصبانی تر میشه و خودش رو به جایگاه و نزدیک بچه های شیراز می رسونه و باهاشون وارد جر و بحث میشه. همه این بحث رو به شوخی گرفتند و باور نمی کنند که کسی بخواد به یه نفر فقط به خاطر اینکه سرش رو روی شونه ی دوستش گذاشته گیر بده. مهدیس میگه: "این زنه مته این که نمی دونه اینجا همه دو تا دو تا با هم هستند." آوا میگه: "همچین رفتار میکنه انگار دارن خلاف شرع می کنند، خب شناسنامه هاتونو نشون بدید این خانومه بفهمه شما ها همسرید." بچه ها همه می خندند و نازنین میگه: "مثل این که شماها فراموش کردید اینجا ایران هست!" با این حرف هممون ساکت میشیم و کمی هم خودمون رو جمع و جور می کنیم. تهمینه از این اتفاق ترسیده و از من دور شده و شونه ی آوا رو چسبیده. آوا می گه: "وای نکن، الان خانومه من رو به جرم زنای محصنه دستگیر میکنه!" تهمینه واقعا ترسیده و میگه بهتره که زودتر بریم. اما ما همه داریم به حرفهای مربی شیراز با خانوم مسن گوش میکنیم. مربی شیراز خیلی عصبانی شده و به بچه هاش میگه که وسایلشون رو جمع کنند و برای رفتن آماده بشن.

همه از وضعیت پیش اومده ناراحت شدیم، اما هیچ کس جرات نمی کنه به خانومی که اصلا معلوم نیست مسئول مسابقاته یا آبدارچی چیزی بگه و همه فقط دارن ماجرا رو نظاره می کنند. ماجرای که هر روز و هر روز در گوشه گوشه ی کشورمون تکرار میشه. هر کس از راه میرسه به ما و عشقمون توهین میکنه و ما فقط ماجرا رو نظاره میکنیم. هر کسی هر جور که دلش میخواد در مورد ما قضاوت می کنه و ما هم ناتوانیم از دفاع از خودمون.

بالاخره تصمیم می گیریم به نشانه ی اعتراض هم که شده، ورزشگاه رو ترک کنیم. همه موقع رد شدن از کنار خانوم مسن بهش یه نگاه بد می کنند و از بچه های شیراز خداحافظی می کنند.

هوا دوباره ابری شده و آسمون خاکستری. هممون ساکت شدیم و کسی حرفی نمی زنه. همه از این ماجرا جا خوردیم و به فکر فرو رفتیم. توی ماشین هیچ کس حوصله ی آهنگ نداره. مهدیس می پرسه: "کجا برم؟" آوا، نازنین و من با هم می گیم: "قبرستون!"

ساعت حدود ۵ عصر هست که من و تهمینه از بچه ها جدا میشیم. هوا خیلی سرد شده ولی قبل از خونه رفتن باید به قول خودم عمل کنم. تهمینه میگه که عطر لازم داره و با هم میریم و براش عطر می گیریم. اون هم شروع



میکنه به تشکر کردن. نگاهش می کنم، نگاه چشمش که چقدر از این کار من خوشحاله، چقدر متشکره. چشمهایی که از شون عشق تراوش می کنه. پیش خودم فکر می کنم چه تشکری بهتر از اینکه من نگاه اونی که دوستش دارم بکنم و توی چشمش عشق رو ببینم!

تهمینه رو تا دم خونشون همراهی می کنم و بعد خودم سوار تاکسی میشم که برم خونه. راننده هایدن گذاشته. من تنها زن اون تاکسی هستم. مردی که بغلم نشسته تا تونسته خودش رو جمع کرده که به من نخوره. دلم میخواد بهش بگم که راحت بشینه، اما فکر می کنم که اون الان تازه درست نشسته و سعی نکرده خودش رو ول بده و فکر نکرده اونی که بغلش یه ضعیفه هست! ما زن ها انقدر عادت کردیم که حقمون رو بخورند وقتی یک نفر هم این کار رو نمی کنه فکر می کنیم داره به ما لطف می کنه! ترافیک خیلی سنگینه و ماشین هر ۱۵ دقیقه یک بار ۱۰۰ متر جابجا میشه. الان دیگه نیم ساعتی هست که از تهمینه جدا شدم و هنوز خیلی مونده که برسم خونه.

همیشه این جور موقع ها تهمینه برام SMS میزنه تا حوصلم سر نره. بالاخره صدای موبایلم در میاد. "آذر، مامانم اینا گیر دادند که کی عطر رو برات خریده، من هم جوابشونو ندادم. خیلی اصرار

کردند، کافی بود اسم تورو بیارم تا همه چی شروع بشه، آخرش گفتم خودم برای خودم خریدم!"

اول فکر کردم دارم اشتباه می خونم، برای همین چند بار متن رو خوندم تا بالاخره متوجه شدم که چه اتفاقی افتاده. نمی دونستم باید جواب تهمینه رو چی بدم. نمی دونستم باید بگم کار خوبی کرده که حرفی از من نزده، یا دعواش کنم که چرا انقدر روی حقیقتی به اسم من، سرپوش می گذاره. تا کی میخواد من رو به عنوان یه دوست معمولی به خانوادش نشون بده. خانواه ای که حالا دیگه کم کم دارن روی آذر حساس میشن. دارن اون رو جدی می گیرن و میخوان پی بیرن که بین آذر و دخترشون چی می گذره.

چقدر احساس درماندگی می کنم، چقدر ضعیفم برای دفاع از عشقی که حق مسلم هر انسانیه. مگه قرار نیست من و تهمینه با هم زندگی کنیم، پس کی می خوایم انقدر قوی بشیم که خانواده و اطرافیانمون نتونن روی حرف ما حرفی بزنن. پس کی میخوایم روی پای خودمون بایستیم. تا کی قراره عشقهامون رو برای اطرافیانمون در لفافه بگذاریم. چقدر ناتوانم، چقدر حقیرم در مقابل افکار احمقانه ی مردم که توی ذهنشون مثل یه غول فرمانروایی می کنه! خدایا مگه من چه فرقی با بقیه ی آدمها دارم. بابا منم دل دارم، عاشق میشم. چرا انقدر باید به خاطر عشقم ضربه بخورم. چرا باید برای عشقم بجنگم، چرا از صبح تا شب باید به عشقم توهین بشه، چرا داری از من همجنسگرا یه امتحان علاوه بر امتحان همه ی آدمها می گیری؟ اگر میخوای عاشق بودنم رو به خودم ثابت کنی، اگر میخوای مطمئن بشی که عشقم حقیقیه و روی اهدافم و اعتقاداتم و ایمانم استوارم، آره هستم، هستم. هستم اگر بنده های کوتاه فکرت بفهمند و بگذارن.

حالم بده، دلم می خواد گریه کنم. آذر تو همین الان گفتی که باید قوی باشی. گریه کار آدمهای ضعیفه. اگر گریه کنی تسلیم شدی، اگر گریه کنی فلک می شنوه که داره بهت فشار میاد، اون وقت وضعت بدتر میشه. قوی باش آذر، قوی باش. من قوی موندم، اما آسمون.....

تقریباً نزدیک خونه هستم که تمام زمین خیس میشه و بوی خاک فضا رو پر می کنه. مثل موش آب کشیده میرسم خونه و خودم رو می ندازم توی حموم. از این وضع خودم به خنده افتادم. خودم رو توی آینه نگاه می کنم. به آذر، آذری که قوی تر از این حرفهاست که دست از مبارزه بکشه. انگار خیلی وقته که نگاه خودم نکردم. فرق کردم، چشمام حالا حرفی برای گفتن دارن. می خندم و میگم: "داری بزرگ میشی آذر!"



نامه های خوانندگان

❖ **نمی دانم لزیبم هستم یا هموسکشول ولی دست خودم نیست یکهو دلم میلرزه**

نازیلا

بسم الله الرحمن الرحيم.

سلام. قبل از هز چیز ایوالله. مرسی از مجله توپتون. حالا می خوام به طور خلاصه شرح حالمو بگم. من نازیلا ۱۸ ساله و دانشجو، ساکن تهران. هشت ماهه که به یقین رسیدم که با بقیه فرق دارم. نمی خوام به خانواده ام بگم. از نظر جسمی کاملاً نرمال هستم اما روحیات و حرکاتم کاملاً پسرانه است. توی این چند سال هم خیلی علاقمند شدم به افراد دیگه که فکر می کردم طبیعیه اما با این که اصلن جنوبی هستم و خانوادگی میل جنسی ما قویه اما هیچ وقت با دید سکس به هیچ دختری نگاه نکردم چون می دونستم این کار از نظر اونها مسخره است. من فقط دوست داشتم طرفم به دید مرد بهم نگاه کنه، به دید یک تکیه گاه و همیشه هدفم این بوده که نیازهای عاطفی و مادی اونها رو تامین کنم و تو علاقه کم نیارم. اما خیلی از کسانی که مخاطب من بودن حس واقعی منو درک نکردن. من می خواستم به اونا بفهمونم که که من مثل مردهای دیگه نیستم که زندگی ام همش سکس باشه. دوست داشتم وقتی ناراحت هست بیان تو بغلم و وجودم رو ثابت کنم اما اونا نفهمیدن من چی میگم البته علاقه بعضی ها متقابل بوده. من نمی دونم لزیبم هستم یا هموسکشوال. علاقه ای هم ندارم. من تا همین جاش هم یک خورده قاطی کردم. البته من در ظاهر آدم بسیار شادی هستم اما شبها با گریه بخواب میرم. بگذریم.

من دو سال پیش عاشق خانم معلم مجرد ۳۲ ساله خودم شدم. بعد از مدتی علاقه ما دو طرفه شد. البته اون ظاهراً مثل زنهای دیگه بود یعنی لزیبم نبود. ولی ما یه مدتی با هم سکس داشتیم ولی سکس ما مثل فیلمهای سکسی لزیبها نبود. من سینه هاشو میخوردم و لب می گزفتم و بعد می خوابیدم روش تا هر دو مون ارضا بشیم، البته از رو شرت. البته من حشری اش می کردم چون اون حشری نمی شد و اصلاً هم خودارضایی نمی کنه. بعد از یه مدت سکس ما با هم قطع شد. چون جفتمون احساس گناه می کردیم و من الان خودارضایی می کنم (همون کار با بالشت). و اگه با هم تنها بشیم فقط رو هم میخوابیم و لب و.... حالا مشکل من اینه که با وجود این که یه دوست ثابت دارم (هر چند زیاد تفاهم نداریم اما عشقمون زیاده) ولی من باز هم از دخترهای دیگه خوشم می آد. مثلاً الان از یک همکلاسی خوشم اومده که کرد هستش و خوی پسرانه داره اما مثل من نیست و دوست پسر داره. علاقه من این طوریه که فقط دوست دارم بهش نزدیک بشم، نگاهش کنم و بدون این که حال اون و بقیه از من بهم بخوره. دوست دارم هر کاری می خواد، براش بکنم تا برام کردی برقصه، دوست دارم باورم کنه که دوست دارم که دوستم داشته باشه، دوست دارم دلش برام تنگ شه، فکر کنه که من دوست پسرشم و اگه دلش گرفت بیاد سرشو بذاره رو سینه ام گریه کنه. نمی دونم چه جوری بهش حالی کنم چون می ترسم مثل معلم سابق (فریده) طردم کنه. فریده بهم میگه که من هوس بازم، میگه تو فقط به فکر خودت هستی در صورتی که هیچ وقت هیچ کسی برای من مثل فریده نمیشه. البته من کلاً زود از کسی خوشم میآد، دست خودم نیست. به نظر شما من واقعاً پایبند به عشق فریده نیستم؟ یا احساس من به دخترهای دیگه طبیعی است. اینو هم بگم که تو این دو سالی که با فریده هستم به افراد دیگه هم علاقه داشتم (به خانمهای سن بالا



بیشتر علاقه دارم). به خدا نظر به هیچ کسی ندارم فقط دوست دارم واسه اونا کم نیارم. دست خودم نیست یکهو دلم میلرزه دیگه. اما فریده برام ابدیه. خواهش می کنم بگید تو این شرایط که الان از زهرا خوشم اومده جکار کنم که فریده دوباره نگه من هوسبازم و چیکار کنم که زهرا منو درک کنه و احساس منو بفهمه.

ماها

نازیلا جان، اول این را بگوئیم که هموسکشوال یعنی همجنسگرا و هم به لزبین ها و هم به گی ها هموسکشوال (همجنسگرا) می گویند حالا اگر یک همجنسگرا مؤنث باشد می گویند لزبین و اگر مذکر باشد می گویند گی. و وقتی کلمه همجنسگرایان به کار برده می شود اشاره به همه آنها دارد (هم لزبین ها و هم گی ها). پس تو یک همجنسگرا (لزبین) هستی.

در مورد احساسات خودت، خوب دل است دیگر، به قول خودت دست آدم نیست و یکهو می لرزد. حتماً می دانی که در سنین جوانی که تو در آن هستی، این امر کاملاً طبیعی است که انسان (حالا با هر گرایش جنسی که داشته باشد فرق نمی کند) کلاً یک مرحله آزمایش و خطا را از سر می گذراند. یک روز به این دل می بندد و روز بعدی به یکی دیگه، یک روز شاد و سرحال است و روز بعد ممکن است بدون هیچ دلیلی احساس غمیگینی و تنهایی کند. این تلاطم دریای احساس درون در این سن و سالی که تو داری عادی است و خیلی های دیگه هم مثل تو هستند و با بالا رفتن سن همه چیز آرام می گیرد.

در مورد دوستت فریده، خوب آیا تو مطمئنی که ایشان لزبین هستند؟ اگر هست آیا شناخت درستی از احساس خود دارد؟ آیا دنبال یک دوست دختر می گردد؟ یا این که نه همجنسگرا نیست و صرفاً به دلیل مشکلات ناشی از جدایی زن و مرد در جامعه، برای ارضاء نیاز جنسی خودش به سکس با همجنس خودش رو آورده؟ خیلی از پسران و دختران غیر همجنسگرا هم به سکس با همجنس رو می آورند ولی صرفاً به خاطر دسترسی نداشتن به جنس مخالف این کار را می کنند. یک همجنسگرا کسی است که هیچ گونه کشش و تمایلی به جنس مخالف خودش احساس نکند یا حداقل بخش عمده ای از کشش و گرایش او به سمت جنس موافق باشد.

در مورد زینب، دختر کردی هم تو باید واقعیت را قبول کنی. درسته که تو بهش علاقه داری ولی طرف دوست پسر دارد، ظاهراً لزبین نیست و تو باید به گرایش او و حق انتخاب او احترام بگذاری. فرض کن پسری از تو خوشش بیاد خوب مگه تو با این احساس قوی به همجنس، میری با همچون پسری دوست بشی و حتی سکس داشته باشی؟ مسلماً نه. گیریم که طرف احساس شدیدی هم به تو داشته باشد. پس قبول واقعیتها در یک سری شرایط به ما کمک می کند که کمتر درد و رنج ببریم.

احساسات و گرایش لزبینی تو احساسی پاک، انسانی و طبیعی است، پس از این که با یک لزبین دیگر سکس می کنی هیچ وقت احساس گناه نکن. آنچه که به نظر ما تو بدان نیاز داری پیدا کردن دختران و زنهایی است که مثل خودت هستند و همجنسگرایی (لزبین بودن) خود را قبول کرده اند. در حلقه چنین دوستانی مسلماً هم دوست دختر خوبی برای خودت پیدا می کنی و هم استعدادها و توانائی هایت بهتر شکوفا می شوند و هم اعتماد به نفس و شناخت از خودت بهتر می شود. موفق باشی.



❖ به خاطر انسانیت مطلبم را بخوانید و مرا راهنمایی کنید.

امیر

به نام خدا. لطفا دوستان گرامی با دقت و تا آخر مطالبم را بخوانید می دانم وقتتان اجازه نمی دهد ولی به خاطر انسانیت این کار را انجام دهید و مرا راهنمایی فرمایید متشکرم.

با سلام به شما دوستان و دست اندرکاران مجله ماها، عزیزان چندی پیش با مجله شما از طریق سایت www.pglo.org آشنا شدم وطی ایمیلی که به شما داشتم درخواست مجله های خوب شما و همچنین یک سری درد دلهایی خدمتتان عرض کردم که خواستم با راهنمایی های مفصل شما تسکین یابم با خودم گفتم اگر افراد عادی ظرفیت فهمیدن احساس خود ناخواسته مارا ندارند حداقل شما هم دردان دل رنجور ما که دست طبیعت این چنین ما را به انزوا کشانده درد آشنای خوبی برای تسکین حرفهای مانده در گلو هستید اما شما آقایان محترم چنان جواب بنده را خلاصه وار دادید که با عرض معذرت این جانب دل آزرده گشته اندکی از شما گلایه دارم.

۳۳ سال دارم بیش از ۲۰ سال است که این احساس همجنس گرایی مرا رنج می دهد این احساس تمام قسمتهای زندگی را تحت الشعاع قرار داده حتی دوره های تحصیلم نیز با این احساس بسیار افت داشتم ولی با حداکثر توان و قدرت توانستم از دانشگاه دولتی..... لیسانسم را بگیرم با وجود چنین احساسی و اینکه واقعا از جنس موافق خودم مردان بسیار لذت می برم (هم روحی و هم جنسی) اما تا به حال به جز یک نفر دوستم و چند دکتر که جهت معالجه به آنها مراجعه می کردم کسی از درون من آگاه نیست حتی ظاهرهم نیز نگذاشته ام کسی بو به درونم ببرد همه به من به چشم یک انسان با شخصیت نگاه می کنند اما اگر از خواسته جنسی من آگاه شوند آنگاه سیل تهمت‌ها و تمسخرها زندگی را به یک جهنمی تبدیل می کند که خودتان بهتر می دانید جامعه سنتی ما پذیرش چنین حرفهایی را ندارد تحصیل کرده های ما هم هنوز فرق بین همجنسگرایی و همجنس بازی را نمی دانند تا چه برسد به افراد عادی گویا سیستم جامعه ما در بن بست یک خیال واهی با یک سری افکار تند مذهبی چنان گیر افتاده که رهایی از چنین باورهایی خیلی بعید و حداقل خارج از عمر کوتاه ماست همیشه یک سوال در ذهنم هست که واقعا اگر افراد جامعه به ویژه مذهبیون این احساس را یک احساس شیطانی و بیمار گونه می دانند چرا برای آن دارویی یا حداقل روشی ارائه نمی دهند که موجب گردد مثلا ما شفا یابیم و بتوانیم مثل خودشان زندگی کنیم پس براساس این ناتوانی آنها می دانم که حرفهایشان ثباتی ندارد اما متاسفانه حداکثر افراد را تشکیل می دهند و به ما همجنسگرایان که در حداقل هستیم اجازه نمی دهند تا صحبت کنیم آقا حرف حرف زور حتی خدا هم سرنوشت ما به زور رقم زده چرا ما باید به چنین سرنوشتی دچار بشیم باور کنید بارها با فیلم های سکسی سعی کرده ام خودم را با جنس زن تحریک کنم تا شاید انگیزه جنسی من فقط یک ذره تغییری کند اما هر بار بدتر می شود که بهتر نمی شود بارها به دکتر مراجعه کرده ام اما نشد که نشد به خدا خسته شده ام هیچ راهی به هیچ جایی ندارم نه درد خوبی است که به دیگران بگویی حداقل دیگران با آدم احساس دلسوزی کنند و نه مورد ما کوچک است که آدم لاقل بی خیال بشود مانده بر سر دو راهی شما آقایان محترم به جای آن که برای کمک به ما اسیران وطن چاره کلی اندیشه کنید یک سری فرمولهایی ارائه می دهید که حداقل در حال حاضر برای ما در این کشور بسیار سنتی چاره ساز نیست می گویم چرا شما که دستی بر آستین دارید با هماهنگی با جامعه بین المللی دفاع از حقوق بشر برای پناهندگی ما ها کاری نمی کنید چرا در جهت آشنایی افراد همجنسگرا داخل کشور کاری نمی کنید مثلا من دوست دارم که برایم یک شریک زندگی خوبی که همسن خودم باشد با ۱ یا ۲ سال تفاوت اشکال ندارد پیدا کنید آیا می توانید البته دوست ندارم قیافه اش دخترانه باشد کاملا دوست دارم مردانه باشد



می دانید آقایان محترم تغییر جنسیتی که داخل کشور از شما اسم می برند به نظر من درست نیست چرا باید آدم خودش را زیر تیغ جراحی قرار دهد اگر چاره ما همجنسگرایان تغییر جنسیت است پس افرادی که در زمان قدیم می زیستند و امکانات مدرن جراحی و تغییر جنسیت را نداشتند تکلیفشان چه بود هر چند حالا دیگر نیستند و یا به خاطر بالا بودن سنشان و یا پایگاه اجتماعی دیگر حاضر به این کار نیستند مثلاً خود من در یک شهرستان زندگی می کنم با یک سر افکار بسیار تند سنتی نمی دانید برای ازدواج چقدر مردم فشار می آورند حالا از اینها گذشته چگونه می توان در این جامعه تغییر جنسیت داد و زندگی کرد مرگ بهتر است از این زندگی. افراد جامعه ما هنوز مجرد بودن را عیب بزرگ و غیر قابل بخشش از جانب خدا می دانند آنها چه می دانند که درون من چیست چرا من ازدواج نمی کنم چگونه می توانم به آنها بگویم که من نسبت به یک دختر اصلاً تحریک نمی شوم از جنس لطیف یک زن بدم می آید خواهش می کنم به صورت کتبی به خود من به همه موارد بالا تک به تک با حوصله جواب دهید نمی دانید چقدر دلم پر است بارها به خلقت خودم نفرین می کنم آخر چرا ما باید به این سرنوشت دچار شویم مرگ به این زندگی

در اندرون من خسته دل ندانم کیست
که او در فغان و من در غوغاست

لحظه ها با خودم می نشینم و با خودم می گویم آخرش چه چقدر با تنهایی سر کنم حداقل ازدواج اگر ارضای جنس برای من نیست لااقل از تنهایی نجات پیدا می کنم اما تازه به فکر می افتم وقتی من خودم دچار بحران روحی هستم چگونه می توانم کسی را با خودم حمل کنم و با احساساتش بازی کنم حرفها و حدیثهای مردم بهتر است از تحمل فردی که نمی توانی نه او را ارضا کنی نه خودت را مثلاً به یک مرد عادی بگویند با یک مرد دیگر ازدواج کند می تواند مسلماً حتی اگر دور از تعصبات مذهبی هم باشد می گوید نه چون نمی تواند از وجودش لذت ببرد نمی گویم صددرصد اما ۵۰ درصد ازدواج به خاطر مسائل جنسی است پس نمی توان نسبت به آن بی تفاوت شد. حالا از شما می پرسم آیا اگر من ازدواج کنم پشیمان نمی شوم با وجود اینکه از جنس زن از لحاظ جنسی لذت می برم که هیچ بدم هم می آید پس برای من ملتسانه خواهش می کنم اقدامی فرمایید حداقل مرا بکشید و مرا از این زندگی نجات دهید ببخشید که این حرف را زدم. در آخر آن که ما را با کلامتان تسکین دهید خدا یارتان.

ماها

امیر عزیز، غم و غصه و درد دلهای تو درد دل اکثر مطلق همجنسگرایان تو این کشور است. و تو چقدر ماهرانه همه چیز را به خوبی تصویر کرده ای. سعی می کنیم به عمده ترین مسائل مطروحه جواب بدیم. اول: نوشته بودی که ظاهر تو طوری است که کسی از درونت بو نبره و در نتیجه همه به چشم یک انسان با شخصیت بتو نگاه کنند. این تصور غلط عمومی است که فکر می کنند همه پسران و مردان همجنسگرا حالات و حرکات زنانه دارند (داشتن حرکات زنانه هیچ عیب و ایرادی ندارد) اما انسانهایی که کلاً از جنسیت و مسائل جنسی اطلاعی ندارند فکر می کنند که همه همجنسگرایان مذکر "اوا خواهر" هستند. کسی که امروز به تو به عنوان یک انسان با شخصیت نگاه می کند ولی در صورت پی بردن به دورنت، برخوردش عوض میشود، چنین انسانی قبل از هر چیز فرهنگ سنتی، کلیشه ای و غیر مدرن خودش و ناآگاهی و ناآشنایی خود در مورد علم جنسیت را عیان می کند. سؤال این است که چرا ما همجنسگرایان بایستی به قضاوت و معیارهای چنین افرادی آنقدر بها دهیم که زندگی بر خود تنگ و تاریک سازیم؟ بله، موافقیم که این گونه افراد اکثریت مردم ما هستند اما مطمئناً کسانی هم در دور و بر ما پیدا می شوند که سرشان به تن شان می ارزد و توان شنیدن حرف حساب و منطق را دارند و از استعداد یادگیری و تغییر افکار خود برخوردارند. اما متأسفانه فرصت



و امکانش را یافته اند. به جرات می توان گفت که خود تو و کلاً هر همجنسگرایی از سطح دانش و سواد علمی در باره مسائل جنسی و جنسیت آگاهی بیشتری از افراد دور و بر خود داری. پس این ما هستیم که در ابتدا با شناسایی افراد مستعد، با آنها در مورد این گونه مسائل صحبت و روشنگری کنیم و به مرور حیطه بحث ها را گسترش بدیم، آنها را با مجلات و سایتهایی که در مورد مسائل جنسی می نویسند آشنا کنیم و حتی به مرور مجلات همجنسگرایان را هم به آنها معرفی کنیم. تجربه نشان داده که با چنین کاری ما می توانیم در محیط اطراف خود تاثیر بگذاریم و به مرور ذهنیت افراد هر چه بیشتری را عوض کنیم. تازه وقتی دیگران دانش و آگاهی ما در باره این گونه مسائل را می بینند با احترام بیشتری هم برخورد می کنند. از آن گذشته ما لزومی نداریم که با همه افراد دور و بر دوست خوب و صمیمی باشیم و افکار و قضاوت همه را ملاکی برای رقم زدن زندگی خود قرار بدیم. داشتن دو سه نفر دوست خوب و فهمیده که ما را درک می کنند بهتر از داشتن تعداد زیادی افراد دور و بر که به قیمت سرکوب ما و احساسمان می شود. نکته دیگر، آیا خود تو (یا هر خواننده ای که مشکلات تو را دارد) مطمئن هستی که همه اطافیان با همجنسگرایی مخالف هستند؟ آیا صحبتی با آنها کرده ای یا این برداشت و تصور ذهنی تو را می رساند؟ هر کدام از ما همجنسگرایان با علنی کردن خود حداقل به یکی دو نفر در محیط اطراف نشان می دهیم که همجنسگرایان آنی نیستند که آنها قبلاً تصور می کردند. بلکه انسانهایی هستند که در بطن همین جامعه زندگی می کنند و دارای شخصیت، آگاهی و شایسته احترام اند.

در باره تهمت‌ها و تمسخرها نوشته بودی. ببین، مگه نشنیدی که میگن "در دروازه شهر رو میشه بست دهن آدم‌ها رو نمی شه بست؟" بذار هر کسی هر چی میخواد بگه، برو زندگی خودتو بکن. اگه ما بخواهیم بر اساس این که فلانی چی میگه و چه فکری در باره ما میکنه، زندگی خود را تنظیم کنیم به جایی نمی رسیم.

نوشته بودی که ما با هماهنگی جامعه بین المللی حقوق بشر برای پناهندگی همجنسگرایان کاری بکنیم. مگه تو مطلب سردبیر شماره ۱۲ را نخواندی؟ ما ۵ نفر هستیم که این مجله را می گردانیم. خود ما در چندین نقطه این کشور پراکنده هستیم، مثل خودت و دیگران گرفتار درس و مشق و کار و امرار معاش هستیم. با هزار زور و بدبختی و گذشتن از بسیاری از مسائل شخصی و صرف هزینه از جیب خود، داریم کج دار و مریز این مجله را می گردانیم ولی این طور نیست که ما بتوانیم حلال مشکلات همه همجنسگرایان کشور باشیم. تازه خود ما بیش از هر کسی در امر انتشار مجله به کمک و حمایت نیاز داریم. و از نظر وقت آن چنان در مضیقه هستیم که نگو و نپرس حالا چه برسد که بخواهیم با سازمانهای جهانی هم همکاری کنیم. اما مهمتر از آن این است که ما کلاً اعتقادی به پناهندگی نداریم (با همه احترامی که به هموطنان پناهنده داریم) ولی مگر همجنسگرایان ایران، صد نفر، هزار نفر و یا دو هزار نفر هستند که همه بخواهند از کشور خارج شوند؟ بین ۵ تا ۷ درصد مردم این کشور همجنسگرا هستند یعنی اگر جمعیت کشور را ۶۵ میلیون نفر در نظر بگیریم چیزی حدود ۳ تا ۴ میلیون همجنسگرا در کشور داریم. حالا اگر باز کمتر بگیریم و افراد زیر ۱۶ سال را حساب نکنیم باز تعداد ما میلیونی خواهد بود. با این حساب مگه میشه همه این افراد را به خارج منتقل کرد؟ مگر کشورهای دیگر مشکل بیکاری و افزایش جمعیت ندارند که بخواهند به این همه آدم پناهندگی بدهند؟ مگر سازمانهای حقوق بشر چقدر در آن کشورها قدرت دارند که دولتهای خود را به پذیرش این همه آدم ترغیب کنند؟ مگر نمی دانی که خیلی از کشورها بسیاری از پناهندگان را اخراج می کنند؟ تازه، گیریم که به همجنسگرایان میلیونی ایران پناهندگی بدهند با همجنسگرایان کشورهای عربی منطقه که آنها هم در شرایط سختی مثل ما هستند یا بسیاری کشورهای دیگر چکار کنند؟ پس می بینی که این کار عملی نیست. دوست عزیز، ایران خانه ماست. زندگی برای خیلی ها سخت است چه از نظر جنسی، چه از نظر شغلی چه از نظر تعلق داشتن به یک قوم خاص یا مذهب خاص و... راه



چاره ترک کشور نیست. باید مثل مردمان کشورهای دیگر مسئولیت ساختن و آباد کردن کشور مادری و رسیدن به آزادی خود را تقبل کنیم و به همراه همه کسانی که در پی زندگی بهتری هستند، دست به تلاش بزنیم. ما به سهم خود با انتشار این مجله وارد گود شده ایم. و امیدواریم دیگران هم هر کاری که میتوانند انجام دهند. نوشته ای چرا در جهت آشنایی افراد همجنسگرا در داخل کشور کاری نمی کنیم؟ خوب وقتی که تو مجله را نمی خوانی ما چکار کنیم؟ ما از شماره ۳ ماها ضمیمه دوست یابی را منتشر می کنیم که در آن افراد برای آشنا شدن با افراد دیگر آگهی می زنند و افرادی هم با آنها تماس می گیرند. آگهی انتشار ضمیمه دوست یابی را ما در خود مجله هم چاپ می کنیم. اگر مجله را خوانده باشی خوب باید خبردار می شدی و تقاضا می کردی تا ضمیمه دوست یابی را برایت بفرستیم. در مورد تغییر جنسیت دادن کاملاً باهات موافقیم که تغییر جنسیت راه حل مشکلات نیست. پیشنهاد می کنیم تمام شماره های چاپ شده ماها و همچنین ویژه نامه های منتشره را با دقت بخوانی. قول می دهیم نه تنها بسیاری از مسائل ذهنی ات حل می شوند بلکه توان و روحیه استقامت در برابر مشکلات را هم در خود تقویت می کنی. هدف ما از انتشار این همه مطلب از جمله کمک به جامعه همجنسگرایان در مواجهه با مشکلات پیش رو بوده است، حیف است از این امکان استفاده نکنی. در مورد ازدواج بهت پیشنهاد می کنیم به مطلب مفصلی که در شماره ۹ ماها تحت عنوان "معضل ازدواج همجنسگرایان" به چاپ رساندیم مراجعه کرده و آن را بخوانی. در پایان پیشنهاد می کنیم سعی کن دوستان همجنسگرا برای خود پیدا کنی، حتی اگر نه به عنوان دوست پسر بلکه به عنوان دوستان و حامیانی که همدیگر را درک می کنید، گروههای و انجمن های دوستی با هم تشکیل دهید، بر اساس علاقه ای که داری در تشکلات و فعالیتهای اجتماعی و ان جی او های موجود شرکت کن. ویژه نامه افسردگی که به همراه شماره شش چاپ کردیم را هم اگر فرصت کردی بخوان. روزنامه ها و مجلات علمی و فرهنگی زیادی در کشور منتشر می شوند. با مطالعه آنها سعی کن در جریان تحولات فرهنگی جامعه قرار بگیری. موفق باشی.

❖ بیایید با خودمان روراست و صادق باشیم

علی از اصفهان

مطلبی بود که دوست داشتم برای مجله شما بازگو کنم که میدانم مشکل اکثر گی ها در ایران است. به نظر من مشکل بزرگ ما صادق نبودنمان است. یعنی حتی با خودمان و در خلوت خودمان هم با خود روراست نیستیم. از خودمان فرار می کنیم. منظورم ما گی ها هستیم. درست است که شرایط ما در ایران به صورتی است که نمی توانیم خود واقعیمان را بروز دهیم ولی آیا لازم است که برای دیگران و به خاطر خوش آمدن دیگران نقش بازی کنیم؟ دلیلی نداره به همه بگوییم که یک گی هستیم دلیلی هم ندارد که خود را به صورت یک انسان دگر جنس گرا جا بیاندازیم. دوستی دارم که گی هست ولی همیشه از این مساله فرار می کند و فکر می کرد اگر ازدواج کند درست میشود.

۴ سال پیش ازدواج کرد اما از آن روز بیشتر و بیشتر افسرده شده است. حتی وقتی همسرش در شهری دیگر دانشگاه قبول شد از خوشحالی در پوستش نمی گنجید برای این که از زنش دور میشد.

یکی دیگر از دوستان به اصرار خانواده ازدواج کرد و حالا مرتب در حال ماموریت در شهرهای دیگر به سر می برد تا از زنش دور باشد. آیا اگر خانوادگی ما اصرار به ازدواج ما داشته باشند و ما قبول نکنیم ما را طرد خواهند کرد؟ اصلاً نمی توانم باور کنم که خانواده ای به خاطر ازدواج نکردن فرزندشان طردش کنند خود شما تا به حال



همچین چیزی شنیده یا دیده اید؟ ای کاش یاد می گرفتیم برای خودمون زندگی کنیم. چرا تا وقتی که به خودمان دروغ می گوئیم و نقش بازی می کنیم می خواهیم بقیه ما را قبول داشته باشند؟

مطمئن باشید خانواده تا مدتی اصرار می کند پس چرا زود جا می زنیم. حتما می ترسیم بقیه در مورد مرد بودنمان شک کنند. بگذارید شک کنند. بهتر از آن است که یک عمر زجر بکشیم.

من گی های زیادی دیده ام که ازدواج کرده بعد پشیمان شده و یا دچار افسرده گی شده اند. یکی دیگر از دوستانم ۲ سال پیش ازدواج کرد و ۲ ماه پیش از همسرش جدا شد. حتی مجبور شد با فروش ماشین اش مهریه ی همسرش را پرداخت کند. جالب اینجاست که این دوستم همیشه می گفت خودش قصد ازدواج دارد و خانواده اش اصراری ندارند.

اگر سری به دادگاه خانواده بزنین می بینیم خیلی از طلاقها به خاطر مساله ی جنسی و ارضانشدن یک طرف از طرف مقابل است. چرا با زندگی خود و دیگران بازی می کنیم؟ ای کاش کمی تحقیق می کردیم و کتاب می خواندیم تا بفهمیم گی ها با ازدواج با جنس مخالف نه تنها زندگی شان بهتر نمی شود بلکه دچار سرخوردگی می شوند. جالب است که خیلی از ما گی ها سعی می کنیم از گی های دیگر دوری کنیم و دوستان دگرجنسگرا داشته باشیم. شاید خود ما هم دگرجنسگرا شویم. درشوخی ها دختر بازی ها و خیلی از کارهای دگرجنسگرایان شریک می شویم تا یک وقت فکر نکنند مرد نیستیم.

باور کنید گی هایی را دیده ام که دوست دختر می گیرند. چرا فکر نمی کنید همان هایی که اصرار به ازدواج ما دارند وقتی ازدواج کردیم دیگر کاری به مشکلات ما ندارند و خودمان می مانیم و مشکلات؟

نمی خواهیم بگوئیم نباید با افراد دگرجنسگرا دوستی داشته باشیم ولی چرا باید آنقدر خود را ضعیف و آنها را قوی قلمداد کنیم که مجبور باشیم جلویشان نقش بازی کنیم تا به قول معروف کم نیاورده باشیم.

اگر با خودمان کنار بیاییم زندگیمان بهتر و شیرینتر می شود. باز هم می گوئیم باور کنید خانواده شما را به خاطر ازدواج نکردن طرد نمی کنند. ممکن است مدتی اصرار کنند ولی خودشان بی خیال خواهند شد. چرا یک تحصیل کرده به خاطر خانواده به دنبال یک لزیبن می گردد؟

این را دیگر همه ی ما در شماره ی قبل خوانده ایم. اگر نمی توانیم خودمان را بروز دهیم حداقل نقش بازی نکنیم. خیلی از ماها جلوی یکدیگر که از یک جنس هستیم هم نقش بازی می کنیم. گی هایی را دیده ام که خود را بایسکشوال معرفی می کنند.

نمونه اش همان دوستی که گفتم تازه گی از همسرش جدا شده است. حالا که از همسرش جدا شده و ماشین را هم به خاطر پرداخت مهریه همسرش فروخته و کلی متضرر شده است می گوید حالا فهمیده که گی هست چون تا پیش از ازدواجش اصرار داشته که بایسکشوال است. بیایید با خودمان روراست و صادق باشیم و به خاطر اصرار خانواده و اطرافیان آینده مان را خراب نکنیم فردا برای ما روشن است اگر خودمان بخواهیم. به امید روزی که همه ی ماها با خودمان صادق باشیم.

ماها

حرف حساب یعنی این، علی. کاملاً باهات موافقیم.



❖ شما عزیزان، دیگران و همه خوانندگان را احمق حساب نکنید

سلام این شوخی با طعم جدی شماره ۱۲ کمی به من مربوط می شود اولاً که من همه ی مجله شما رو خواندم و می دونستم که یک لزیب و یک گی این نشریه را اداره می کنند، ولی چون یک کمی البته قبلاً مطالعه داشتم با خواندن مطالب می فهمم که این نوشته ها کار بچه محصلها نیست. مطالب شما ویراستاری شده است آشنایی کامل با منابع خارجی که از دست یک استاد زبان یا کسی که مدتی در خارج بوده است بر میاد. شما عزیزان، دیگران و همه خوانندگان را احمق حساب نکنید من راننده ماشین سنگین که نیستم. من یک سوال پرسیدم و آن این که این نشریه را چه کسانی اداره می کنند و شما هم سریعاً گفتید که در شماره نخست ما نوشته ایم.

در مورد داستان نویسی و شرکت کردن و نکردن هم واقعاً بعضیها نمی رسند یا امکانش نیست بعضی ها واقعاً مشکل دارند. شما درک نمی کنید. من شاید به جرات بتوانم بگویم که حداقل ۱۵۰ نفر از خواننده های شما از طریق من با این مجله آشنا شدند که البته منتی نیست وظیفه بود. و در آخر همیشه خیلی حرفها باز هم میمونه و نگفته باقی میمونه.

ماها

دوست خوب، ما هرگز به خود اجازه نمی دهیم که نه خوانندگان و نه هیچ انسان دیگری را احمق حساب کنیم. ما خود به عنوان همجنسگرا می نالیم که جامعه ما را درک نمی کند و نسبت به همجنسگرایان پیش داوری می کند پس اولین کسی که نباید پیش داوری کند و همه را با چشم احترام نگاه کند خود ما هستیم. موضوع مطلب شوخی جدی که گفته بودی به تو مربوط می شود را یک کمی عجولانه برداشت کرده ای چرا که آن مطلب در پاسخ یکی از خود همکاران ماها نوشته شده بود که ایشان در صحبتهای خصوصی عنوان کرده بود که ماها در انتقاد از خوانندگان در مورد کم کاری در رابطه با داستانها کمی تند رفته بود و اون مطلب شوخی جدی جواب همان دوست و همکار بود. ما خود مثل همه خوانندگان درگیر درس و کار و مشکلات معاش و زندگی هستیم و این را هم درک می کنیم که همه نمی رسند ولی خوب گاهی ممکن است این احساس شود که رابطه مجله و خوانندگان یک طرفه می شود و خوانندگان آن برخورد لازم با مطالب یا درخواستها را نمی کنند خوب در چنین مواقعی امکان غلبه شدن روحیه دلسردی و کنار کشیدن از کار به آدم دست می دهد و به قول معروف یکی تو این وسط جوش می آورد. به هرحال اگر توهینی به کسی شده مطمئن باش عمدی نبوده و ما همینجا از همه خواندگانی که از ما دلگیر شده اند، رسماً پوزش می خواهیم. این پوزش خواهی بدان معنا نیست که ما اعتقادی به انتقاد نداشته باشیم بلکه ما معتقدیم که خود ما همجنسگرایان باید با گوشه گیری، بی تفاوتی و "به من چه ها" که هر از گاهی در درون جامعه همجنسگرایان بروز می کند برخورد و انتقاد سازنده بکنیم حتی اگر این انتقاد باب طبع دوستانی واقع نشود. چه ما بدون انتقاد نخواهیم توانست ضعفها و اشکالات خود را بشناسیم و در نتیجه موانع پیشرفت هم همچنان بازدارنده حرکت همه ما به جلو خواهد شد.



صفحه فیلم نگار

م. پرنده

اشاره: از این شماره به بعد در ماها صفحه فیلم نگار خواهیم داشت که به دوستان م. پرنده تعلق دارد، و ایشان در هر شماره فیلمی را معرفی خواهند کرد.



پنجره های رو به رو

کارگردان: فرزنان اوزپتک

نویسندگان: جیانی رومولی، فرزنان اوزپتک

بازیگران: جوانا متزوجیورنورائول، بووا ماسیمو جیورتی،

فیلیپو نگرو

مدت فیلم: ۱۰۲ دقیقه

محصول ایتالیا سال ۲۰۰۳

سایت فیلم: <http://www.facingwindows.com>

خلاصه داستان

رم سال ۱۹۴۳. مرد جوانی شبانه در یک نانوائی مرد دیگر را که مانع خروج او از نانوائی می شود به قتل می رساند و پا به فرار می گذارد.

رم سال ۲۰۰۳. جوانا (جوانا متزوجیورنو) زنی است ۲۹ ساله که با همسرش فیلیپو (فیلیپو نگرو) و دو فرزندش زندگی می کند. آن طور که جوانا در فیلم معرفی می شود همسری است عصبی که به خاطر کار و مشغله زیاد مادر چندان مهربانی هم نیست. در مقابل فیلیپو مردی است که به دلیل فشار مالی تا پاسی از شب کار می کند و همسر و فرزندانش را بسیار دوست می دارد. جوانا در یک کشتارگاه دام و طیور کار می کند و او نیز به دلیل فشار مالی تمامی اوقات فراغتش را صرف درست کردن کیک و دسر برای یک کلاب (بار) شبانه می نماید. و این کاری است که جوانا به آن عشق می ورزد.

جوانا بیشتر وقت خود را در آشپزخانه می گذراند. شبها هر از گاهی به کنار پنجره می رود، سیگاری روشن کرده و به پنجره رو به روی پنجره آشپزخانه نگاه می کند (بخوانید دید می زند) در آپارتمان مقابل مردی جوان و جذاب زندگی می کند که لورنزو نام دارد (رائول بووا). جوانا زندگی لورنزو را نظاره گر است.

داستان از جایی شروع می شود که جوانا و همسرش در خیابان با پیرمردی (ماسیمو جیورتی) رو به رو می شوند که حافظه اش را از دست داده و از آنها کمک می طلبد. با وجود مخالفت جوانا فیلیپو پیرمرد را به خانه خود می آورد تا روز بعد او را به پایگاه پلیس ببرد. اما طی روزهای آتی این امر محق نمی شود و پیرمرد که تنها یک اسم به خاطر می



آورد «سیمونه» در کنار آنان می ماند و به جوانا رموز و فنون شیرینی پزی را می آموزد. فنونی که خود نمی داند از کجا به دست آورده.

طی یک اتفاق، پیرمرد که هم اکنون او را سیمونه خطاب می کنند باعث به وجود آمدن اولین برخورد بین جوانا و لورنزو میشود. لورنزو به داستان پیرمرد علاقه مند میشود و این مسئله باعث نزدیکی بیش از پیش لورنزو و جوانا به یکدیگر می گردد.

از این پس فیلم دو داستان را پیش می گیرد، یکی داستان علاقه ای که بین لورنزو و جوانا در حال شکل گرفتن است و دیگری داستان زندگی و گذشته پیرمرد که آرام آرام نمایان می شود. جوانا و لورنزو در جستجوهایشان به یک مغازه پارچه فروشی در یک منطقه یهودی نشین می روند مغازه ی که شب قبل پیرمرد یا سیمونه پشت کرکره بسته آن گریه می کرد. جوانی که آنها از پیرزن صاحب مغازه می گیرند این است: سیمونه ۶۰ سال پیش در یکی از اردوگاه های نازی کشته شده. جوانا در جیب پیرمرد یک نامه قدیمی و عاشقانه پیدا می کند که خطاب به سیمونه نوشته شده. این مسئله باعث سردرگمی آنها میشود.

عاقبت پیرمرد حافظه اش را به دست می آورد و پرده از این راز بر می دارد. آری پیرمرد سیمونه نیست و دیوید نام دارد و سیمونه کسی نیست به جز معشوق دوران جوانی وی؛ مردی جوان که آخرین نامه دیوید هیچگاه به دستش نرسید. نامه ای که از دست مردمانی که عشق را محکوم می کردند در شکاف سنگی پنهان شده بود، پس از ۶۰ سال دوباره به نویسنده اش بازگشت و سبب فراموشی موقتی او (دیوید) شد. دیوید برای جوانا فاش می کند که در سال ۱۹۴۳ که او شاگرد نانوائی بود از تباری استادکارش با نیروهای نازی برای کشتار عده ای از انسانهای بی گناه با خبر می شود، وی را کشته می گریزد و در میان یک دو راهی قرار می گیرد؛ پیوستن به سیمونه و گریختن با او، و یا هشیار ساختن انسانهای بیگناه و فراری دادن آنها.

دو راهی عشق و وظیفه، دوراهی عشق ممنوع و وظیفه... او وظیفه را بر میگزیند و باعث نجات یافتن ده ها زن و کودک شده و به یک قهرمان بدل می شود. قهرمانی که برای نجات انسانها از عشق خود می گذرد. هم اکنون





جووانا نیز در میان همین دوراهی ایستاده، عشق ممنوع وی در مقام زنی متأهل به لورنزو و وظیفه‌ی که در قبال همسر و فرزندان دارد.

این خلاصه نسبتاً مفصل فیلم "پنجره‌های روبرو" است که من به عنوان اولین فیلم برای معرفی و نقد در این صفحه برگزیده‌ام. اما دلیل انتخاب چنین فیلمی که نشانه‌های همجنسگرایانه در آن، از دیگر موضوعات آن کم‌رنگ‌تر است، چیست؟

باید بگویم که دلیل من برای این انتخاب این نیست که این فیلم بسیار زیبا جایزه بهترین فیلم سال ایتالیا را به خود اختصاص داده و در جشنواره‌های ونیز و تورنتو نیز نمایش داده شده. این هم نیست که این فیلم هم از دیدگاه جلوه‌های بصری و همچنین موسیقی بسیار اثرگذار و اندازه و بازی‌های بسیار عالی و شخصیت‌پردازی‌های استادانه در رتبه ممتاز قرار می‌گیرد. حتی بازی رائل بووا در نقش لورنزو که به نظر من یکی از سمبل‌های زیبایی مردانه است هم در این فیلم نمی‌تواند دلیل خوبی باشد. اما دلیل را این‌گونه توضیح می‌دهم.

به نظر شخصی من سینما بهترین راه برای فرهنگ‌سازی است و من فکر می‌کنم که آنچه هم اکنون جامعه همجنسگرایان ایران نیازمند آن است همانا فرهنگ‌سازی برای عموم مردم است، نه زور زدن برای تغییر دادن قوانینی که از اساس می‌لنگند، آن هم در مملکتی که مملکت قانون‌گریزی است.

برای مثال نوشیدن مشروبات الکلی در شرع گناه محسوب می‌شود و قانون برای آن مجازات‌های سنگینی در نظر گرفته، ولی آنچه ما هم اکنون مشاهده می‌کنیم این است که بسیاری به این قانون بی‌توجه هستند و از آنجا که این مسئله در فرهنگ عموم جامعه به خوبی جا افتاده همگان نه چندان در خفا مشروب می‌خورند و مشکلی هم آنها را تهدید نمی‌کند چرا که آنچه بیش از شرب خمر در این مملکت جا افتاده قانون‌گریزی است.

آنچه در فیلم پنجره‌های رو به رو نظر مرا بسیار به خود جلب کرد همین استفاده بسیار هشیارانه و زیرکانه نویسنده و کارگردان فیلم از سینماست.

این فیلم محصول کشور ایتالیاست. کشوری که یکی از بزرگترین قطب‌های مذهبی دنیا (واتیکان) را در خود جای داده. و عموم مردم ایتالیا کاتولیک‌های بسیار مذهبی (بخوانید خشک‌مذهب) هستند. و دقیقاً به همین دلیل است که همجنسگرایان ایتالیایی با وجود آزادی‌های بسیاری که قانون به آنها داده کماکان مجبور به دست و پنجه نرم کردن با فرهنگ مذهبی حاکم بر مردم این کشور هستند.

همان‌طور که می‌دانید فیلم‌های بسیاری در دنیا در مورد مسائل همجنسگرایان ساخته شده و می‌شوند. درصد بالایی از این فیلم‌ها برای مبارزه با هوموفوبیا ساخته شده‌اند. به این منظور معمولاً این فیلم‌ها که گی‌محور یا لژیون‌محور هستند به برخورد صریح همجنسگرایان با هوموفوبیا می‌پردازند. و همیشه این همجنسگرایانند که باید یک تنه به جنگ دگرجنسگرایانی بروند که در اغلب اوقات در این گونه فیلم‌ها تصویری بسیار زشت و خشن از آنها ارائه می‌شود. معمولاً این دگرجنسگرایان درنده‌خو هستند یا توجیه می‌شوند و یا عذاب وجدان می‌گیرند یا...

البته گاهی این فیلم‌ها تصاویری بسیار اثرگذار ارائه می‌کنند. اما آنچه تأسف بر انگیز است اینکه فیلم‌هایی که با ادعای فرهنگ‌سازی تولید می‌شوند، مخاطبی جز خود همجنسگرایان ندارند. چرا که طبیعی است که دگرجنسگرایان به چیزی که اعتقاد ندرند و آن را زشت می‌پندارند، علاقه‌ای نشان ندهند.

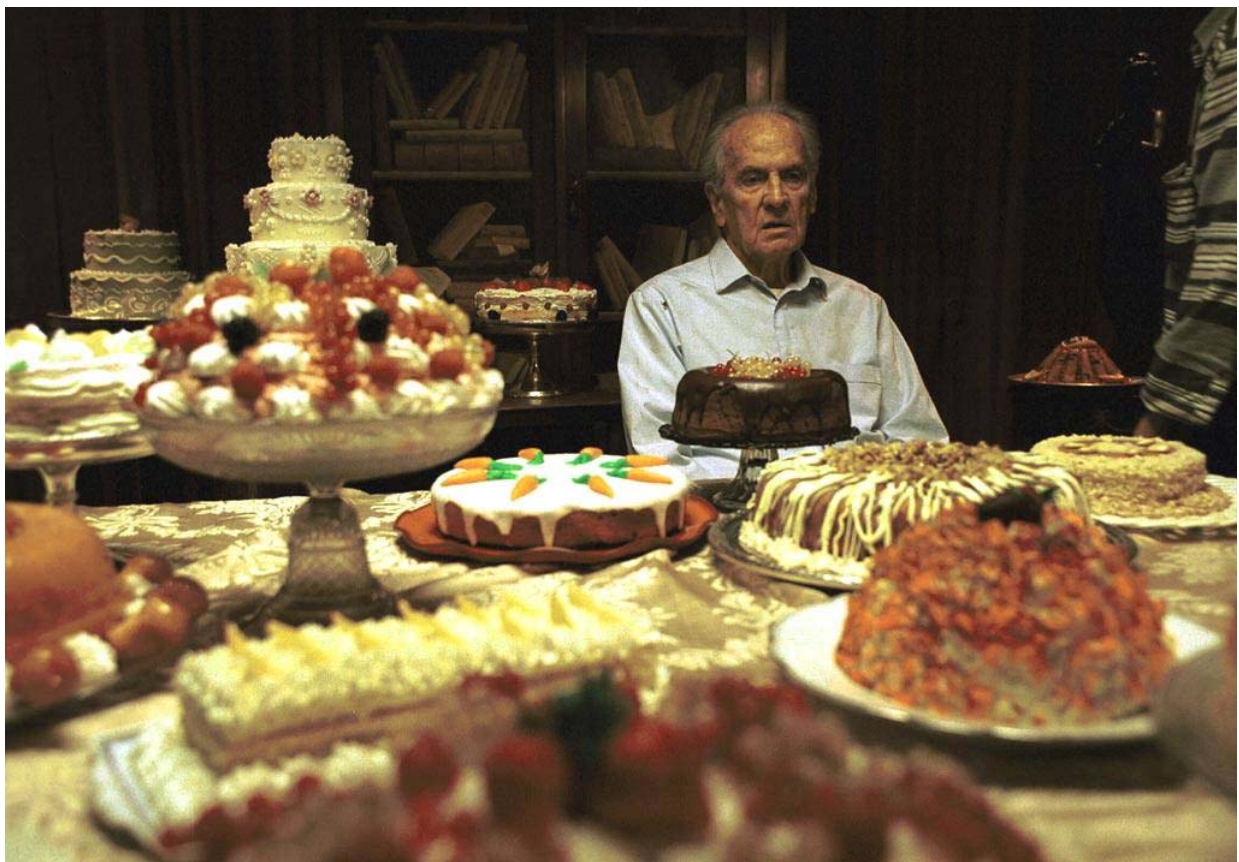


اما فیلم پنجره های رو به رو با توجه به همین مسئله در یک خلاقیت استادانه بیننده دگرجنگرا را ابتدا با خود درگیر می کند به شکلی که از نگاه شخصیت های ملموس دگرجنگرا داستان را دنبال می کند و آنها را در محور قرار می دهد.

پس سرگذشتی جذاب را با آنان همراه و کاراکتر های دگرجنگرا و به همراه آنها بینندگان را به یک جستجو وا می دارد. در قدم دوم مخاطبش را با یک عشق بسیار بسیار پاک و زیبا رو به رو می کند، عشقی که بسیاری در دنیا آرزویش را دارند (اشاره به نامه عاشقانه). و پس از آن روشن می کند که این عشق روحانی عشقی است بین دو همجنس. و به این ترتیب مخاطب را به فکر وا می دارد. و در یک دیالوگ بسیار زیرکانه با مهارت زیبایی ذهن مخاطب دگرجنگرایش را تلنگر می زند. در این دیالوگ جوانا به لورنزو می گوید: باورم نمی شد که این نامه را یک مرد برای مردی دیگر نوشته باشد و عشقی چنین میان دو مرد شکل بگیرد.

و درست در زمانی که فکر بیننده فیلم همچون حبابی بین زمین و آسمان معلق است ضربه آخر را میزند. یک فداکاری بسیار بزرگ. تصویری پرغرور از مردی که از عشق خود می گذرد تا به گفته خودش کسانی که عشق را از او می گرفتند، او و معشوقش را به سخره گرفته و منحرف می خواندند را نجات دهد. مردی عاشق که اکنون عشق خود را صرف پختن بهترین شیرینی ها و کیک های اروپا می کند. مردی که با تنهایی خویش و از دست دادن معشوق هزینه فداکاری اش را می پردازد.

یک همجنسگرای قهرمان. پیرمردی تنها با مدال افتخاری بر سینه.





جشن عشق

همای قشنگم

من اسیر شعله های زمینم، مرا از جهنم چه می ترسانند؟! جهنم آن جایی است که تو ناز
مژگان را هدیه ام میکنی و من نباید در آغوش بگیرم لوند. من زندگی را با تو فهمیدم
شیرین، و طعم بهترین های دنیا را. خطایم را بپوشان هستیا. مثل همیشه مرا ببخش. آسمان
را به من می دهند وقتی لبخند رضایت شکوفا میشود طناز؛ دیوانه ات میشوم زیبا...

این جا زلال تر بود
اگر گلبرگ لبانت
نگاه مات مرا می شست
که تکه تکه ابرهای غم
که پاره پاره جاده های بغض
که ناله ناله هق هق شهاب
سوار باله های نور
ز من عبور می کنند
دل شکسته مرا
شبیبه قلب قاصدک
راهی سکوت می کنند...

کوبی



چشمهای تو

می خواستم شعری بنویسم
که ابتدایش نام تو باشد و
انتهایش نگاه من.... که خیره به چشمهای توست.....
آه.... اما مردمک چشمهای تو
بر مفرّسهای رواق چشمهای دیگری
خیره مانده بود
خیره مانده بود....

واراند آذر ماه ۱۳۸۴



ریشه در فلق

تقدیم به آرا به زلالیت شعر روانش

از ته چاه سیاهی که دلش می خوانند
بی سبب داد زدم
بی سبب اسم تو را بر همه فریاد زدم
دست خورشید گرفتم، تکیه بر باد زدم
تا از این جا بروم
تا از این دایره ی پوچ سخن ها برهم
همچو یک قاصدکِ قاصدِ نامی، به جهان دگری ره سپرم
تا بگویم دلم اینجا تنگست
خانه ام شیشه ای نیست از سنگست
سخن از عشق ندارم همه اش از مرگست
تا بگویم نفسم بوی تو را کم دارد
دلم انگار گرفته، کمکی غم دارد
تا بگویم جای من این جا نیست
بی هوا زنده بماندم! معنی زندگی چیست؟
تا بگویم که مرا همدمی هست!
تا بگویم که مرا همدمی کیست؟
تا که بی دغدغه در دست تو دست بگذارم
در دلم لرزه ای از ترس نباشد، به تو دل بسپارم
تا که بی وحشت و درد از نگه بی دردان
با قدم های تو ره بر دارم
تا بگویم که مرا هجر تو می گیرد نفس
تا بگویم که مرا عشق تو می ریزد هوس
تا بگویم که مرا ای تن تو همچو قفس
پیچکم بر تنه ی عشق تو می روید و بس
تا بگویم که دل من، این گل بر که ی غم
این به اندازه ی درد غم تو بی مرهم



ریشه در خاک ندارد هرگز
ریشه در چشم فلق دارد و در شبنم نم
ریشه در تشنگی برکه ی دل دارد و غم
تا بگویم که دلم ابری چنان می خواهد،
پُرِ سنگینی شبنم، ولی چون باد، رها می خواهد
تا بگویم چشمه ی خشک دلم بی چکه ست
تا بگویم آبی چشم تو را می خواهد

سپنتا

۸۴/۹/۱



انکار نمی کنم،

هیچکدام صادق نبودیم،
حتی زمانی را که در آینه با خود....

روبرو بودیم

و حقیقت ...

کلامی فراموش شده بود

حتی...اگر،

با خویشتن در گفتگو...بودیم.

آرا



عشق مرا قضاوت کن:
من اعتراف می کنم!
دیوانه وار عاشقم...
آیا گناه می کنم؟

عشق مرا قضاوت کن:
من اشتباه میکنم?...
عمریست با بیرحمی...
جان را تباه می کنم

عشق مرا قضاوت کن:
از خود دفاع می کنم
بر باد می رود هستی
تنها... نگاه می کنم!

عشق مرا قضاوت کن:
آری، دوباره می گویم:
دیوانه وار عاشقم
آیا گناه می کنم?...

آرا



شعری با نام قناعت از خانم مهستی برایتان می فرستم و امیدوارم آن را چاپ کنید.

فاراتا

قناعت

شریک سقف من نیستی بزار همسایه باشیم ما فقط یه دونه دیوار رو شریکم باش
شریک عمر من نیستی بیا هم لحظه با شیم ما همین یک لحظه دیدار رو شریکم باش
فقط درهفته یک لبخند لب رو قسمت من کن اگر خورشید من نیستی بیا و شمع رو روشن کن
تمنای شرابم نیست یه جرعه آب شریکم باش
کنار چشمه رویا یه لحظه خواب شریکم باش شریک زندگیم نیستی شریک آرزویم باش
اگر نیستی کنار من بیا و روبرویم باش
غزل خونم نباش اما به حرفی ساده شادم کن اگر دیدی مرا بشناس نمی گم که یادم کن
یه عشق بی سامان را چه سامانی از این بهتر
شکایت نامه دل را چه پایانی از این خوشتر.

عاشق بی گناه

.....چرا من مثل یک عاشق تنها
باید از عشق خود گریزون باشم؟
یا چرا مثل یک گل شقایق
باید از دشت و صحرا هراسون باشم؟
چرا پس شبنم عاشقانه صبح
لبهای خشکیده ام رو بوسه نکرد؟
یا چرا شادی دنیای شما عاشقا
تو دل غم زده ام خونه نکرد؟
چرا من مثل یک سیاه پوش تنها
باید از دنیای عاشقی دور باشم؟
یا چرا مثل یک شب تاریک
باید بی ستاره وبی ماه باشم؟
..... تو بگو ای عشق من
ای هم جنس من
چرا به جرم عاشقی



باید لباس خونین به تن کنم؟
کی گفته که عشق من گناهه!!!!
نه. گفتن این حرف گناهه!.....

محمد



همجنسگرایان و جبهه مشارکت

آقای مصطفی معین به عنوان یک اصلاح طلب، در برنامه خود برای ریاست جمهوری بندی آورده بود مبنی بر "احترام به سبک های مختلف زندگی". این جمله در واقع ترجمه عبارت انگلیسی *Different lifestyle* بود و در جهان همه می دانند که کاربرد چنین کلمه ای به فرهنگ و سبک زندگی "دیگران" از جمله همجنسگرایان اشاره می کند.

به غیر از آقای معین، اکبر گنجی، زندانی معروف هم در نامه ها و بیانیه های خود به این مسئله اشاره کرده و این امری است نیکو.

همچنین جبهه مشارکت به عنوان یکی از نیروهای اصلاح طلب دور و بر قدرت، هم، در موضعگیری ها و ادبیات خود این "احترام به سبک های مختلف زندگی" را وارد کرده و اخیراً در کنگره هشتم خود بر همین مسئله و موضوع عدالت جنسیتی تاکید بیشتری کرده است. این جبهه در سندی که منتشر کرده به درستی می گوید: "در تبیین و استقرار عدالت در جامعه باید از رویکردهای کلی گویانه به این اصل اجتناب نمود و در عوض با انضمامی کردن عدالت در حوزه های مختلف برای استقرار عدالت سیاسی، عدالت اجتماعی، عدالت اقتصادی، عدالت فرهنگی، عدالت قومی، عدالت جنسیتی و... اندیشه کرد."

سؤال بجایی خواهد بود اگر پرسیده شود که چرا جبهه مشارکت و سخنگویان آن، خود در باره "سبک های مختلف زندگی" و همچنین "عدالت جنسیتی" رویکرد کلی گویانه دارند و نمی گویند که منظور آنها چه کسانی و کدام گروه های اجتماعی هستند. آیا همجنسگرایان هم شامل گفتار جبهه مشارکت می شوند یا نه؟ و چرا این جبهه کلاً در مورد حقوق همجنسگرایان کشور تا کنون حرفی نزده است؟ ما همجنسگرایان حق داریم این سئوال را بپرسیم و جبهه مشارکت بر اساس گفته خودش یعنی پرهیز از کلی گویی، نباید برای جواب دادن به این سؤال مشکلی داشته باشد.

در جریان انتخابات ۲۰۰۴ ریاست جمهوری آمریکا، خبرنگاری این سؤال را از کاندید حزب جمهوریخواه جرج بوش و کاندید حزب دمکرات جان کری پرسید که آیا همجنسگرایی را یک مسئله بیولوژیکی می دانند یا انتخابی. جرج بوش جواب داد: "نمی دانم" و پاسخ جان کری این بود که "ما همه فرزندان خداوند هستیم چه فرقی می کند."

واقعیت این که همجنسگرایی انتخابی نیست همان طور که دگرجنسگرایی هم انتخابی نمی باشد. بر همین اساس انتخاب سبک زندگی همجنسگرایانه هم انتخابی نمی باشد. اکثر مطلق کسانی که معتقدند همجنسگرایی نه انتخابی بلکه بیولوژیکی است، از برخوردار شدن همجنسگرایان از حقوق برابر جنسی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی با غیر همجنسگرایان دفاع می کنند اما تنها بخش محدودی از کسانی که همجنسگرایی را انتخابی فرض می کنند معتقد به برابری حقوقی همجنسگرایان با دیگر افراد جامعه می باشند.

هدف از این توضیح این است که کسانی که خود را مدافع "سبک های مختلف زندگی" می دانند باید این مسائل را برای خود و مردم روشن کنند و گرنه ممکن است کسی بپرسد خوب چرا دیگران سبک دیگری را برای زندگی انتخاب می کنند وقتی که انتخابشان ممکن است با باورهای عمومی همخوانی نداشته باشد. در پاسخ به چنین سئوالی تاکید بر حق انتخاب فرد و آزادی او در چارچوب و محدوده زندگی خصوصی کفایت نمی کند و باید فراتر از اینها رفت و



اینجاست که موضوع جنسیت، گرایش های مختلف جنسی انسانها و اعتبار علمی اشان مطرح می شود و "انضمامی شدن" گفتار عدالت جنسیتی با "احترام به سبک های مختلف زندگی" عملی می گردد.

قابل توجه همه مشترکین مجله

سؤال و جواب در باره لیست های ایمیل ماها:

سؤال: مجله ماها چند لیست دارد؟

جواب: ماها دو تا ایمیل دارد که هر ایمیل را یک لیست می نامیم. این دو ایمیل (لیست) عبارتند از :

لیست اول: majaleh_maha@yahoo.com

و لیست دوم: dustyabi_maha@yahoo.com

سؤال: آیا باید در هر دو لیست عضو و مشترک شوم؟

جواب: نه. هر فردی باید فقط عضو یک لیست بشود. چون بهر حال برای مشترکین هر دو لیست مجله و ویژه نامه را ارسال خواهیم کرد و تنها اختلاف این است که برای مشترکین لیست دوم علاوه بر مجله و ویژه نامه، ضمیمه دوست یابی را هم می فرستیم.

سؤال: پس من باید در کدام ایمیل (لیست) عضو شوم؟

جواب: ایمیل (لیست اول) فقط برای مشترکینی است که فقط و فقط خود مجله ماها و ویژه نامه ها را می خواهند. لیست دوم برای کسانی است که علاوه بر اشتراک خود مجله ماها و ویژه نامه ها، دوست دارند که ضمیمه دوست یابی را هم دریافت کنند. پس انتخاب با خودت است، یعنی اگر علاوه بر مجله و ویژه نامه، خواهان دریافت ضمیمه دوست یابی هم هستی، بهتر است که در لیست دوم باشی و گرنه در لیست اول.

سؤال: اگر بخواهم دوستانم را مشترک بکنم یا خود مشترکین جدید باید با کدام ایمیل (لیست) مجله تماس بگیرند؟

جواب: بستگی دارد که با توجه به توضیحات بالا، مشترک جدید چه می خواهد و بر همان اساس هم تصمیم می گیرد که با کدام ایمیل (لیست) ماها تماس بگیرد.

سؤال: اگر بخواهیم آگهی آشنایی چاپ کنیم یا بخواهیم مطلبی برای چاپ در مجله ماها ارسال کنیم باید با کدام ایمیل (لیست) تماس بگیریم؟

جواب: هر دو ایمیل مال مجله ماها هستند. بنابراین بهتر است که شما برای هر گونه تماس و در هر مورد (تاکید می کنیم هر موردی) باید با آن ایمیل (لیستی) تماس بگیرید که جزء آن هستید.

سؤال: آیا کسی می تواند مشترک هر دو لیست بشود؟

جواب: آنچه که شما می خواهید را ما برایتان ارسال می کنیم پس چه لزومی دارد که در هر دو لیست مشترک شوید؟ مشترک هر دو لیست شدن فقط از نظر وقت و هزینه برای ما گران تمام می شود و باعث میشود که شما ماها و ویژه نامه را دوباره دریافت کنید. پس لطفاً فقط یک لیست را انتخاب کنید.

سؤال: اگر کسی حالا عضو هر دو ایمیل (لیست) باشد، چکار باید بکند؟

جواب: کافی است به اون ایمیل (لیستی) که نمیخواهد جزء آن باشد یک ایمیل بفرستد و بگوید تا ایمیلش را حذف کنیم. حذف کردن مشترکی از یک لیست بمعنای حذف شدنش از اون لیست دیگر نیست.

از همکاری تک تک دوستان کمال تشکر را داریم

با احترام - ماها



از خوش وقتی تا خوش بختی

ام. تا. سپس

"کی خوشبخت می تونه کسی باشه که دوران کودکی خوبی رو گذرانده باشه و یا خاطرات خوبی برایش بیاد مونده باشه. وقتی که به بلوغ جنسی رسیده با هم جنس گرایی آشنا بوده و هویت جنسی خودشو به راحتی پیدا کرده. خانواده ثروتمند و روشن فکر داشته باشه که در مورد هم جنس گرا اطلاعات کافی رو کسب کرده باشند و به فرزندشون کمک کنند که بتونه راحت تر هویت جنسی خودش کنار بیاد. بتونه در رشته مورد علاقه اش تحصیل کنه. کار خوب متناسب با تخصص و علاقه اش با درآمد خوب داشته باشه در جمعی زندگی کنه که در مورد هم جنس گراها اطلاعاتی داشته باشند و افراد اون جمع با دگر اندیشان و هم جنس گرایان رفتار قابل قبول داشته باشند و به حقوق اقلیت ها احترام بگذارند. گروه ها و اجتماعات گی محله زندگیش ممنوعیتی نداشته باشه. هم چنین محل هایی برای گی ها وجود داشته باشه که بتونه با هم آشنا بشند. قلبش سرشار از محبت و دوستی و زیبایی باشه. ظاهر و اندام خوبی داشته باشه. عاشق یه گی خوشبخت دیگه باشه و بتوند با هم زندگی کنند و زندگی شیرین را داشته باشند و همیشه شاد و سلامت باشند."

با توجه به موضوع بحث بسیاری متغیرهای دیگر را هم می توان افزود و پرسش های زیادی را در این باره می توان مطرح نمود، منتهی آیات تجربه بشری تایید می نماید که آدمی با داشتن همه موارد بالا خوشبختی را متعلق به خود نماید. اگر خوشبختی یک امر نسبی (relative) است، در این صورت امور نسبی تا چه حدی در قالبهای فرمی و شکلی قابل تعریف هستند. و آیا نفس تلاش برای کسب موقعیت های ذکر شده فی ذات خود خوشبختی محسوب نمی گردد.

این مطلب در یکی از سایت های ایرانی تحت عنوان گی خوشبخت آورده شده بود و به دلایل خاصی برایم جالب توجه و خواندنی بود. به نظرم آمد این متن (context) از جنبه های مختلف روانشناسی (psychology)، جامعه شناسی (sociology)، تاریخی (historical) و حتی اقتصادی (economic) قابل تحلیل باشد و ظاهر متن (appearance) نشان می دهد که نوشته فوق از کسی است که تجربیاتی هر چند اندک نسبت به مسائل مطروحه داشته است.

عوامل قابل تعریف در ذهن نویسنده به شرح زیر می باشند:

خانواده فرهنگی (cultural family)، جامعه فرهنگی (cultural social)، شناخت هویت فردی و یا شناخت تفاوت های فردی (personality or individuality)، تحصیلات عالی (education)، آزاد اندیشی و آزاد زیستی زیبایی اندام (fitnes)، بهره مندی از محبت سرشار و یا همان عشق (making love)، تعامل رسمی با یک فرد دیگر (relation formal)، جسم سالم و روحیه شاد (Healthy body and happy mentality)، طی کردن همه فرایندهای رشد به ویژه رشد صحیح در کودکی و بلوغ سنی (healthy growth or maturity)، اشتغال مناسب (suitable employment)، دانش کافی در مورد مهارت های زندگی (knowledge in skills)، و اطلاعات کافی در مورد هویت جنسی (sexual identity)، داشتن تخصص و مهارت های کاری



(expert and skill working)، رعایت حقوق فردی و اجتماعی (individual rights and social and)، تشکیل گروه ها و تشکل های مختلف به صورت آزاد (being organized free groups)، داشتن یک حافظه صحیح و سالم در زندگی (proper memory in life)، داشتن درآمد مکفی برای یک زندگی خوب (proper income for good life)، توسعه اقتصادی، وجود خاطره فردی و جمعی. نویسنده ظاهر و فرم (form) زندگی یک گی را تعریف نموده است و به عنوان یک ناظر بیرونی (external watching) به آن نگاه می کند.

با توجه به موضوع بحث بسیاری متغیرهای دیگر را هم می توان افزود و پرسش های زیادی را در این باره می توان مطرح نمود، منتهی آیات تجربه بشری تایید می نماید که آدمی با داشتن همه موارد بالا خوشبختی را متعلق به خود نماید. اگر خوشبختی یک امر نسبی (relative) است، در این صورت امور نسبی تا چه حدی در قالبهای فرمی و شکلی قابل تعریف هستند. و آیا نفس تلاش برای کسب موقعیت های ذکر شده فی ذات خود خوشبختی محسوب نمی گردد.

واضح است که همه این متغیر های ذکر شده در متن باز

هم برای کسی جزیره کوچکی از سرزمین خوشبختی فراهم نمی آورد چرا که اولاً کسانی هستند که با وجود نداشتن همه چیز باز در درون خود احساس رضایت و به نوعی احساس خوشبختی می کنند. و افرادی که هر چند به طور نسبی از تمامی مواهب مورد نظر برخوردارند اما باز احساس خوشبختی چندانی نمی کنند. اینان شاید همان افرادی هستند که معنای دوست داشتن

زندگی یعنی جایی که همیشه یک موقعیت برتر (higher situation) نسبت به وضعیت کنونی در آن مهیاست. این که از نظر بسیاری از آدمها زندگی یعنی مبارزه اشاره به همین مسئله دارد. زندگی یعنی کسب یک موقعیت بهتر با سعی و تلاش و کوشش.

را صرفاً یک امر لذت جویانه فردی تعبیر می کنند و معنی واژه دوست داشتن را اینطور می فهمند که: من از مصاحبت با تو و یا در کنار تو بودن احساس لذت می نمایم.

در قطعه ذکر شده هیچ گونه پویایی (dynamic) در عمل دیده نمی شود و فقط یک سری ایده ال مطرح میشود، در صورتی که شما به تمامی آنها نیز رسیده باشید باز هم خاک ریز و سنگر های دیگری در زندگی هست که اگر هوشیار باشید می توانید آن را کسب نمایید. زندگی یعنی جایی که همیشه یک موقعیت برتر (higher situation) نسبت به وضعیت کنونی در آن مهیاست. این که از نظر بسیاری از آدمها زندگی یعنی مبارزه اشاره به همین مسئله دارد. زندگی یعنی کسب یک موقعیت بهتر با سعی و تلاش و کوشش.

در جامعه ما البته بعضی واژگان حساسیت های خاصی را بر می انگیزند مثلاً هنگامی که کلمه مبارزه را به کار می برید اولین چیزی که به ذهن متبادر می گردد خون ریزی، کشتن، انهدام، نابودی، دیگر کشی و غیره می باشد در صورتی که در جامعه ای برخوردار از امنیت و صلح چنین نیست و واژه رقابت و رقابتی عمل کردن جز از طریق یک مبارزه مثبت ایجاد نمی گردد. پس فرد مبارز کسی است که هدفی دارد و بدون دست زدن به خشونت، برای کسب هدف خود از ابزار های قابل استفاده و با روشهای معین و قابل دسترس، به مبارزه بر می خیزد.

کسب سه عنصر در زندگی آدمیان به عنوان مطلوب های اجتماعی همیشه مورد رقابت قرار می گرفته است منزلت (esteem) قدرت (power) و ثروت (wealth). داشتن ترکیبی از این سه عنصر همواره به عنوان عوامل کامیابی (social scarcity) اجتماعی مطرح می باشند.



ببیند در هیچ کجای این متن اشاره به مواهب اجتماعی مثل امنیت و صلح به معنای جمعی نشده است. و در هیچ جای آن به امور اخلاقی که واجد شرایط جمعی باشد ذکری به میان نیامده است.

نکته قابل توجه این است که اگر در واژگان روشنفکری کلمه صلح جهانی، دهکده جهانی، امور اخلاقی جهانی ذکر می شود، آیا غیر از این است که ماخذ این گونه واژگان که به ما رسیده اند، همانا کشورهای غربی اند که خود از صلح و امنیت بسیار بیشتری نسبت به کشورهای خاورمیانه برخوردارند. این سؤال را باید از خود بکنیم که چرا این گونه واژگان در آن سرزمین ها و فرهنگ ها نضج گرفته اند. به نظر می رسد که جامعه بشری به این قانون نانوشته دست یافته است که حتی داشتن صلح و امنیت و امور اخلاقی انسانی در دور دست ترین نقاط دنیا بر مطلوبیت و ارزشهای یکایک افراد سرزمین های دیگر نیز تاثیر گذار است و این ادعا از طرق مختلف قابل اثبات می باشد.

همه مکاتب بشری، حتی مکتب فکری سرمایه داری (capitalist) که رشد فرد گرایی (individualist) در اولویت امور فکری و عملی آن قرار می گیرد، از این مسئله در تئوری های علمی شان غفلت نموده اند. بسط و گسترش تئوری فرد گرایی در جامعه انسانی امروز این مسئله را طرح می نماید که رشد فرد موجد رشد جامعه می گردد به عبارت

دیگر پایه و بسط تئوریک و عملی هر مفهوم انسانی را از درون فرد می جوید. هر چند که در تئوری های رقیب این مسئله به طور عکس اتخاذ می شود یعنی تعالی و رشد جامعه انسانی را پایه گسترش فردی قلمداد می کند.

نکته قابل توجه این است که اگر در واژگان روشنفکری کلمه صلح جهانی، دهکده جهانی، امور اخلاقی جهانی ذکر می شود، آیا غیر از این است که ماخذ این گونه واژگان که به ما رسیده اند، همانا کشورهای غربی اند که خود از صلح و امنیت بسیار بیشتری نسبت به کشورهای خاورمیانه برخوردارند. این سؤال را باید از خود بکنیم که چرا این گونه واژگان در آن سرزمین ها و فرهنگ ها نضج گرفته اند. به نظر می رسد که جامعه بشری به این قانون نانوشته دست یافته است که حتی داشتن صلح و امنیت و امور اخلاقی انسانی در دور دست ترین نقاط دنیا بر مطلوبیت و ارزشهای یکایک افراد سرزمین های دیگر نیز تاثیر گذار است و این ادعا از طرق مختلف قابل اثبات می باشد.

با توجه به تمامی موارد مطرح شده فوق، در یک جامعه انسانی رشد و تعالی فردی انسان، موجد رشد و توسعه فردی انسانی دیگر می گردد، این مورد همان اصل اولیه و عقلایی خواهد بود که باعث تامین امنیت و صلح و اخلاق خواهد بود. به عبارت دیگر هر گونه ممناعت از رشد فردی به همان اندازه به رشد جامعه آسیب می رساند.

تسامح، تساهل و مدارا (moderateness) و مدیریت در جامعه انسانی ریشه های خود را از همین اصل عقلایی می گیرد و پایه و شروع این مباحث را از چنین آبخوری می توان دریافت.

آدمیان محیط خوشبختی را تنگ و لاغر می پندارند و متغیر های دیگر را که از جامعه گرایی انسانها به دست می آید در این دایره خوشبختی قرار نمی دهند. آیا می دانید مفهوم خود کشی در جامعه این گونه افراد به چه معنایی است، خودکشی یعنی دیگر چیزی قابل اهمیت در زندگی فردی وجود ندارد که آدمی بخواهد برایش زنده بماند. آیا تئوری انسان شناسانه هابز که در مورد اخلاق همه امور را به طور حسابگرانه و شمارشی در یک دایره منطقی و علت و معلولی (cause-effect) می دید هنوز معتبر است؟

چگونه می توان از یک مشی جاودانه زیستی در زندگی فردی و اجتماعی استفاده برد؛ عوامل خوشبختی ارتباط



معنادار و دو سویه با سایر متغیرها و پارامترهای جامعه، تاریخ، اقتصاد و دین دارد چرا که خوشبختی به عنوان یک هدف در زندگی با همه مسائل انسانی سر و کار دارد.

بنابراین هر چقدر آدمی بتواند با سایر متغیرهای وابسته و مرتبط با خوشبختی، میزان اثر پذیری و نفوذ پذیری آنها را نسبت به یکدیگر درک نماید، امکان درک و فهم خوشبختی نیز بیشتر خواهد بود. خوشبختی یک مفهوم است که نیاز به درک شدن از طرف فرد مواجه شونده با آن دارد. به طوری که اگر درک فرد مواجه شونده با آن کاهش یابد، میزان اثر پذیری از خوشبختی نیز کمتر خواهد شد. خوشبختی یک امر کمی نیست و جزو امور کیفی محسوب می گردد. یک موضوع تک بعدی

نیست بلکه با ابعاد و جوانب مختلف در ارتباط است. با چنین توصیفی، هر کسی خوشبختی را در دایره لغات تعریف نماید زنجیری برحلقه واقعی خوشبختی زده است که امکان پرواز را از آن فرد می گیرد. خوشبختی هم در عرض امور دیگر قرار دارد و هم در طول آنها.

تجربه اندوزی در مواجهه با امور مختلف از زمینه های لازم برای خوشبختی است. این موضوع بخصوص زمانی برجسته می شود که بسیاری از افراد از بسیاری مواهب اجتماعی برخوردارند اما به دلیل کم تجربگی نمی توانند لذت بیشتری از آن موقعیت ببرند. گهگاهی در زندگی به افرادی بر می خوریم که خرق هر گونه عادت و زیر پا گذاشتن هر چیز کهنه و سنتی را خوش بختی می دانند. دلیل این گونه رفتار عمدتاً این موضوع است که خود عمل تجربه اندوزی را عین خوشبختی می دانند. ذکر این مسئله نه مهر تاییدی است بر رفتار این گونه افراد، بلکه میزان اهمیت تجربه اندوزی در مواجهه با مسائل مختلف را نشان می دهد.

به نظر می رسد از جمله متغیرها و نسبتهای درگیر با خوشبختی که مستلزم شناخت بهتر آن می گردد موارد ذیل می باشند:

نسبت آزادی و اختیار با خوشبختی (هرچه آزادی و اختیار در درون فرد انسان بیشتر باشد خوشبختی بیشتر است)

نسبت اخلاق با خوشبختی (هرچه رفتار آدمی اخلاقی تر باشد خوشبخت تر است)

نسبت دین با خوشبختی

نسبت فرد یا جامعه با خوشبختی (بحث در این باره که فرد خوشبخت در یک جامعه ناخوشبخت قابل تعریف

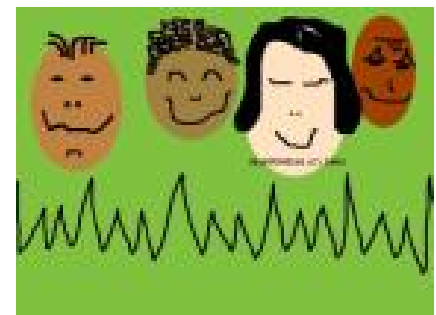
است)

نسبت تسامح و تساهل و مدارا با خوشبختی

نسبت هوشیاری با خوشبختی

نسبت دموکراسی با خوشبختی

نسبت امور عرفی و سنتی با خوشبختی (معمولاً انسانها یک سری امور را به صورت عرفی و پیاپی انجام می



خوشبختی یک امر کمی نیست و جزو امور کیفی محسوب می گردد. یک موضوع تک بعدی نیست بلکه با ابعاد و جوانب مختلف در ارتباط است.



دهند چرا که رسیدن به هدف مربوط به آن به عنوان خوشبختی در نظر گرفته می شود به طور مثال، در عرف جامعه، افراد در ابتدا تحصیل و سپس شغلی به دست می آورند که بتوانند از آن درآمدی متناسب کسب نمایند.)
متغیرهای دیگری نیز می توان مطرح نمود که به صورت سؤال مطرح می گردد.
آیا ستارگان بر خوشبختی آدمیان تاثیر گذار هستند آیا زمان، خالق خوشبختی است و یا این که خوشبختی در قطعه ای از زمان برای انسانها تعریف می گردد. آیا خوشبختی به معنای لذت جستن از نیروهای جنسی در حد کمال است. آیا خوشبختی با دگر دوستی و همکاری و تعاون منطبق است.
آیا طی کردن عرف جامعه و ایدآلهای اجتماعی خوشبختی به همراه می آورد؟
نسبت شور و شوق و هیجانان در درون آدمی با خوشبختی چگونه است؟

به طور کلی جامعه ایرانی از یک سری دوگانگی ها برخوردار است مثلا دوگانگی میان سنت و مدرنیسم، دوگانگی میان عرف و دین، دوگانگی میان دموکراسی و توتالیتراریسم و... نسبت این دوگانگی ها با خوشبختی چگونه است آیا صحه گذاشتن بر این دوگانگی ها مسائل را حل میکند و یا شرکت در حل و فصل این دوگانگی ها همان گام برداشتن در مسیر خوشبختی است.

در پایان تنها به این نکته بسنده می کنم که هدف از آوردن نقل قولی در مقدمه مطلب برای واکاوی بیشتر مسائل مرتبط با خوشبختی بوده است. به نظر من قطعه مربوطه نه خوش بختی بلکه خوش وقتی آدمیان رابه منصفه ظهور می رساند. خوشبختی کمالی است که امکان رسیدن به آن در دسترس همه آدمیان است و تنها بایستی در ذهن و عمل به معنای واقعی آن پی برد چراکه واژگان هیچگاه توصیفی هرچند ناچیز از آن به دست نمی دهد. اگر فرصتی پیش آید، سعی می کنم در آینده در مورد هر کدام از موارد متعدد گفته شده در مقاله، بیشتر بنویسم.



آزادی آیا وجود دارد؟

واراند

"چون حقیقت، آزادی ندارد، پس آزادی، حقیقت ندارد."
شهیار قنبری

واژه ی آزادی جزو واژه های مورد علاقه ی همه ی مردمی است که در اجتماع متشکل از ایده ها و تفکرات متنوع اطرافمان می بینیم. از یک دانشجو تا یک انسان عادی با سطح سواد و معلومات پایین که با حد اقل درآمد، زندگی خود را می گذراند تا مرفه ترین مردم و کسانی که دغدغه های اجتماع محل زندگی شان افکار آنان را به خود مشغول می کند، همه به نوعی غم آزادی را دارند. آزادی، واژه ای دلنشین که تکرار آن نیز دهان آدمی را شیرین می کند - علی رغم مثل معروف با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی شود - در جایی که معمولی ترین استانداردهای زندگی نیز وجود ندارد، زیباترین تصویرست که، بدون پرداخت مالیات! و متهم شدن به تخطئه ی امنیت ملی و نشر اکاذیب، ممکن است.



پر واضح است که آزادی واقعی و طعم

شیرین آن را هیچ گاه مردم ایران برای مدتی طولانی نچشیده اند. با انقلابی که ۲۷ سال قبل به وقوع پیوست، تمام تلاشها برای رهایی از حکومت دیکتاتوری و سلطنت مطلقه، دست آوردی نداشت جز از دست دادن حداقل آزادی های فردی.

در آن روزهای پر آشوب اولین چیزهایی که از یاد دولتمردان وقت رفت، حقوق اقلیت در

برابر اکثریت بود. گرچه تا زمانی که خبری از جنگ و حملات هوایی و کشتار غیر نظامیان نبود، مردم از آزادی محدودی در انتخاب نوع پوشش و بیان برخوردار بودند و فضایی هر چند مه آلود اما مستعد برای ابراز عقاید سیاسی و اجتماعی بوجود آمده بود. اما شروع جنگ بهانه ای شد تا همان آزادی های اندک نیز از میان برده شود و جامعه ی تغییر شکل یافته ی ایرانی دچار عقبگرد فرهنگی و اجتماعی شد.

تعریف آزادی در دیدگاهها و ایدئولوژی های مختلف از زمین تا آسمان تفاوت دارد. بحث بر سر تعریف آزادی در این نوشتار نمی گنجد و قصد تعریف آزادی را نیز نداریم، بلکه باید دید جامعه ی ایرانی با خرده فرهنگها و نفوذ عقاید و ایسم های مختلف چگونه تعبیری از آزادی دارد. اگر کمی به مردمی که اطرافمان زندگی، کار و گذران عمر می کنند



توجه کنید، کمتر می توان کسی را دید که دغدغه ی آزادی داشته باشد و پی جوی معنای درست و صحیح آن باشد. اغلب مردم فکر می کنند در جوی آزاد از نظر مذهبی و عقیدتی زندگی می کنند. اما آیا در جامعه ی مذهبی مآب ایران بین حقوق اقلیت در برابر اکثریت توازن وجود دارد؟ آزادی مد نظر ما چیست؟ آیا این که چطور لباس بپوشیم، چطور صحبت کنیم، چه بگوییم و چگونه انتخاب کنیم را، می توان معیار آزادی قرار داد؟

در جامعه ای که ما زندگی می کنیم طیفها و حزبها، چه زیر زمینی و چه آشکار، همواره در حال تلاش برای پیشبرد اهداف حق و چه بسا نا حق خود بوده و هستند. تنها گروه و اقلیتی که هیچ گاه به فکر تشکیل یک لابی و بیان اعتقادات و شناسایی خود به عنوان یک گروه حقوقی نبوده اند، اقلیتهای جنسی می باشند.

از دید بعضی از صاحب نظران و کارشناسان علوم اجتماعی، از آنجا که اقلیتهای جنسی شامل طیفها و گروه های گسترده با تنوع سلیق و فرهنگ هستند تشکیل حزب و تشکلهای اجتماعی به مانند آنچه برای معتقدان به ایسمهای اجتماعی و سیاسی وجود دارد، امکان ندارد، پس اقلیتهای جنسی برای اجتناب از برخورد نامناسب افراد و فرار از قضاوتهای یک جانبه، در لایه ی زیرین پنهان شده و خود را از تمام تشکلهای اجتماعی بیرون می کشند.

جامعه ی همجنسگرایان ایران امروز نیاز به یک روشنگری و فعالیت خود جوش دارد. می بایست اهمیت وجود گرایشهای مختلف را در یک سیستم دموکرات به فعالان سیاسی نشان دهد. این امر از آنجا حایز اهمیت می شود که می بینیم در گوشه و کنار کشور به حقوق افراد و البته همجنسگرایان تعدی می شود و کسی هم نیست تا دم برآورد. البته با وجود خفقان موجود در کشور و این که سیاسیون متعلق به گروه های اپوزسیون Opposition در صورتی که دستگیر شوند به جایی می روند که عرب نی انداخت، دیگر هیچ انتظاری از هیچ کس نمی توان داشت. پس نتیجه می گیریم که دست روی دست بگذاریم تا کسی از راه برسد و بساط ظلم و بی داد را برچیند. چه بسا سالها بنشینیم و هیچ معجزه ای هم روی ندهد و ما، همجنسگرایان ایرانی، دایم از این شاخه به آن شاخه بپریم و روزگار سپری کنیم تا بالاخره کسی دلش بسوزد و برایمان کاری بکند!!!

باید این واقعیت را قبول کنیم که اکثر ما، نه از حقوق خود با خبریم و نه تمایلی داریم که بدانیم. (منظور حقوق فردی و آزادی هایی است که در حوضه ی فردی یک شهروند، قانون تعیین کرده) وضعیت افراد همجنسگرا هم بدتر است، ما یا آن قدر خود را انکار کرده ایم که دیگر نمی دانیم بایست به کدام سو برویم و یا اگر خیلی هنر کرده باشیم گروه کوچکی را، آن هم به طور اتفاقی از دوستان همفکر پیدا کرده (اگر تا حدودی اجتماعی باشیم)، هر از گاهی دور هم جمع می شویم. در این دوره ها دوستانی که از هیچ چیز خبر ندارند، جز خبرهای مربوط به گی ها و یا لژیونهای شهر سکونتشان و هیچ دغدغه ای ندارند جز پیدا کردن شریکهای جنسی جدید و خاموش کردن عطش جنسی شان دور هم جمع می شوند، بدون این که از فرصتهای به دست آمده حداکثر استفاده را ببرند.

همه ما به فکر خود هستیم تا ضرری نکنیم و از دیگران کم نیآوریم، غافل از این که بزرگترین ضرر را نسل ما می کند که هیچ قدمی برای نقش داشتن در جنبشهای آزادی خواهانه آینده نخواهد داشت. پس تعریف این بخش اجتماع (ما همجنسگرایان) از آزادی و نقش ما در رسیدن به آزادی چه می شود. و اگر روزی برسد و یک نظر سنجی آزاد انجام شود و نظر مردم را در مورد آزادی بخواهند، ما چه داریم که بگوییم؟ چه می خواهیم و آزادی را برای چه دوست داریم؟ این مسئله ایست که اگر جوابش را دانستیم نیمی از راه پر فراز و نشیب نیل به دموکراسی واقعی و تشکیل جامعه ای سکولار را طی کرده ایم. باید بدانیم که لزوم یک حکومت دموکرات مبتنی بر آزادی های فردی و اجتماعی، جامعه ی سکولار و معتقد بر اصول پایه ی حقوق بشر است. مطمئناً هیچ کسی آن قدر دلسوز نیست که به فکر ما باشد و از



روی خیر خواهی و انسان دوستی بیاید و دو دستی اصول دموکراسی و آزاد اندیشی را در یک سینی نقره ای تقدیم حضورمان کند و هیچ توقعی هم نداشته باشد، مطمئن باشید تمام جوامعی که راه مدرنیزه شدن و دستیابی به حق و حقوقشان را طی کرده اند هزینه های سنگینی اعم از مالی و انسانی را متحمل شده اند. از انقلاب کبیر فرانسه در دویست و اندی سال پیش تا انقلاب روسیه و همین دیروز، براندازی حکومت سلطنتی در ایران، همه و همه سرمایه های مالی و انسانی فراوانی را فدای پیشبرد اهداف رهبران شان کردند. ما نمی خواهیم با یک حرکت خشونت بار و پر هزینه دست به یک تغییر اساسی بزنیم، (بخواهیم هم نمی توانیم چون اصولاً همجنسگرایان از خشونت متنفرند.) بخواهیم هم آن قدر زمینه سازی لازم دارد که سالها طول خواهد کشید، پس از نظر زمانی توفیری ندارد که با اسلحه و خون و خونریزی خود را ثابت کنیم یا این که با آگاهی دادن به مردمی که هر چیزی را که مربوط به جنسیت است تابو می دانند، خود را اثبات کرده و از پیله ی خود بیرون بیاییم. ممکن است خوانندگان این مطالب فکر کنند این کلمات و تراوشات ذهنی نویسنده خزعبلاتی بیش نیست که از روی بی دردی نویسنده نوشته شده است. اما باید بدانید همه ی ما در همین سرزمین زندگی می کنیم و با همین جامعه سر و کار داریم. تمام نوشتارها تجربه ی عملی و دغدغه ی نویسندگان می باشد و مسلماً از جامعه ی همجنسگرایان ایرانی منفک نیستند، اما چرا به جای سرسری خواندن مطالب و فکر نکردن به مسایل مهم کمی سعی در امتحان راهکارهایی که اینجا و آنجا می خوانیم و می شنویم، نمی کنیم؟ ما می خواهیم آزاد باشیم تا چه کنیم؟ اگر آزادی را می خواهیم که مثلاً به راحتی شریک جنسی مان را در پاتوقها بیاییم، که همین حالا هم این آزادی وجود دارد، گرچه کمی با ترس همراه است ولی همه می دانیم که وجود دارد. اگر می خواهیم آزاد باشیم تا در چت رومها بلولیم و دایم مشخصات فرد مورد نظرمان رو تایپ کنیم تا، کسی رو پیدا کنیم و چند ساعتی با سکس او خوش باشیم، در حال حاضر هم این کارها رو همه انجام می دهیم، پس دیگر آزادی را می خواهیم چه کنیم؟ این سوالی است که اکثر همجنسگرایان ایرانی وقتی به در بسته می خورند از خود می پرسند، بعد هم خود را توجیه کرده که به من چه مربوط و دست از افکار آزادی خواهانه می کشند. چرا؟

بیایید آزادی را برای خود آزادی بخواهیم. چرا ما حق نداشته باشیم با کسی که دوستش داریم زیر یک سقف زندگی کنیم؟ آزادی برای ما معنی یک بُعدی دارد، همه فکر می کنیم همین که بتوانیم بدون دردسر زندگیمان را طی کنیم شاهکار کرده ایم، نه!! این طور نیست، کمی به فضای بازی که در کشور های توسعه یافته و دموکرات برای کسانی مثل ما وجود دارد فکر کنید. این آزادی ها یک روزه به دست نیامده و همه ی افرادی که در طول چندین سال برای به دست آوردن آزادی های اجتماعی تلاش کرده اند در این کار شریک بوده اند، بیایید در راه بدست آوردن آزادی های اجتماعی و رشد فرهنگ آزادی خواهانه و قبول گرایش های مختلف در جامعه شریک باشیم و از همین امروز جدی تر به این موضوع نگاه کنیم، به آزادی.....



اخبار و رویدادهای جهانی

اشاره: انعکاس اخبار و تحولات جهانی در زمینه حقوق بشر و حقوق همجنسگرایان، یکی از راه های مؤثر اطلاع رسانی است و شیوه مؤثری در شکستن سکوت رسانه های رسمی در مورد همجنسگرایی و حقوق آنها. متأسفانه ما همجنسگرایان ایران تاکنون کمتر به این مسئله توجه کرده ایم در حالی که همجنسگرایان جهان فعالانه در این عرصه کار می کنند و مجلات و سایتهای حرفه ای خبری برای خود دارند. ما تصمیم داریم از این شماره چکیده خبرها را برای خوانندگان خود منعکس کنیم اما اگر دوستانی یا پیش نهادی و نشریه ای خبری تحلیلی برای جامعه همجنسگرایان کشور منشور کنند، بهتر و وسیعتر خواهند توانست این کمبود را جبران کنند.

اخبار ماه گذشته:

آلمان برنده میزبانی بازیهای المپیک همجنسگرایان در سال ۲۰۱۰

فدراسیون بازیهای همجنسگرایان اعلام کرد که بازیهای المپیک همجنسگرایان در سال ۲۰۱۰ در شهر کلن آلمان برگزار خواهد شد. این فدراسیون از بین رقابتی فشرده بین شهرهای کلن آلمان، ژوهانسبورگ آفریقای جنوبی و یاریس فرانسه، به شهر کلن رای داد. اولین بازیهای جهانی همجنسگرایان در سال ۱۹۸۲ در شهر سان فرانسیسکو آمریکا برگزار گردید و ۱۳۵۰ نفر در آن شرکت کردند. چهار سال بعد (۱۹۹۶) باز این بازیها در سان فرانسیسکو و با شرکت ۳۵۰۰ نفر برگزار شد. در سال ۱۹۹۰ در ونکوور کانادا با شرکت ۷۳۰۰ نفر، در سال ۱۹۹۴ در نیویورک با شرکت ۱۲۵۰۰ نفر، در سال ۱۹۹۸ در شهر آمستردام هلند با شرکت ۱۳۰۰ نفر و در سال ۲۰۰۲ در شهر سیدنی استرالیا با شرکت ۱۱۰۰۰ نفر برگزار گردید.

قرار است بازیهای المپیک همجنسگرایان در سال آینده (۲۰۰۶) در شهر شیکاگو در آمریکا برگزار شود. از جمله مزیت میزبانی چنین بازیهای جهانی، مسافرت توریستهای فراوان و بازده اقتصادی برای شهر میزبان است.

یک همجنسگرایی علنی خود را برای ریاست انجمن روانشناسان آمریکا کاندید می کند.

جک درشر که ریاست بخش همجنسگرایان انجمن روانشناسان آمریکا را به عهده دارد، اخیراً برای انتخابات پست ریاست انجمن مذکور خود را کاندید کرده است. هر چند که آگاهان انتخاب شدن او را بعید می دانند اما نفس کاندید شدن وی را الگوی خوبی برای همجنسگرایان می دانند که در گرفتن مسئولیت و ایفای نقش مؤثر، تاثیر زیادی دارد.



خواننده لزبین ایرلندی خود را علنی می کند



اگر سال گذشته از تلویزیونهای کانالهای ماهواره، مسابقات آهنگ های موسیقی و ترانه اروپا را مشاهده کردید، حتماً دونا و جو (Donna & Joe)، عکس روبرو، را هم دیدید. اخیراً دونا همجنسگرایی خود را علناً اعلام کرده و اقدام خود را در ادامه حرکت یکی از سیاستمداران ایرلندی که او هم همجنسگرایی خود را علنی کرده بود، توصیف کرده و گفته است که علنی شدن افراد مشهوری که همجنسگرا هستند به همجنسگرایان جوانی که با گرایش جنسی خود مشکل دارند کمک می کند تا الگوهای خوبی برای خود پیدا کنند.

یورش پلیس سعودی به محل جشن همجنسگرایان و ترانس سکشوالها:

در ماه گذشته پلیس سعودی به هتلی در شهر القطیف که همجنسگرایان و ترانس سکشوالها جشنی خصوصی در آن برگزار کرده بودند، یورش برده و پنج نفر را دستگیر کردند. همجنسگرایان در عربستان همچون در ایران با اعدام مجازات می شوند.



همجنسگرایان لهستانی به خیابان می آیند

دولت جدید (حزب محافظه کار) لهستان که در انتخابات اخیر آن کشور به قدرت رسید، با تصویب قوانینی، حقوق نیم بندی که همجنسگرایان لهستانی بعد از سرنگونی رژیم کمونیستی آن کشور به آن دست یافته اند، را از آنان باز پس گرفته، اما همجنسگرایان لهستانی در برابر این اقدام دولت ساکت ننشسته اند. طی دو روز متوالی حدود ۱۰ هزار نفر از همجنسگرایان آن کشور به خیابانها آمده و نسبت به تضييع حقوق خود تظاهرات وسیعی در ورشو پایتخت لهستان و چند شهر دیگر ترتیب دادند که انعکاس وسیعی در رسانه های جهان داشت.

فرزندخواندگی برای همجنسگرایان بلژیکی

در ماه گذشته، یکی از دو پارلمان بلژیک لایحه حق فرزند خواندگی برای همجنسگرایان آن کشور را به تصویب رساند. بر طبق این لایحه، زوجهای همجنسگرا حق دارند همچون زوجهای دگر جنسگرا کودکی را به فرزندگی پذیرفته و آن را بزرگ کنند. برای قابل اجرا بودن این لایحه، تصویب آن توسط مجلس دوم بلژیک ضروری است که قرار است تا چهار ماه دیگر در مجلس دوم، در باره آن رای گیری شود.



آمریکا به سرکوب همجنسگرایان در امارات عربی متحده اعتراض کرد

در ماه گذشته، همجنسگرایان اماراتی در شهر ابوظبی پایتخت این کشور جشنی برگزار کردند که همجنسگرایان چندین کشور آسیایی هم در آن حضور داشتند. پلیس ابوظبی با حمله به محل جشن همه شرکت کنندگان را دستگیر می کند. طبق گفته یکی از افسران نظامی امارات به خبرگزاری رویتر، قرار است همجنسگرایان خارجی دستگیر شده از امارات اخراج و افراد محلی را به زور تحت "درمان" قرار دهند. دولت آمریکا طی ارسال نامه ای به دولت امارات، دستگیری همجنسگرایان و "درمان" آنها را محکوم کرده و خواستار این شده است که دولت امارات به حقوق بین المللی که بر طبق آن همجنسگرایی آزاد است، احترام بگذارند.

در اعتراض به حکم واتیکان، کشیش همجنسگرا خود را علنی می کند



با توجه به رسوایی های اخیر که از ناحیه بچه بازی کشیش های کاتولیک متوجه واتیکان شده، دولت واتیکان ضمن اعلام مخالفت خود با هر گونه آزار و اذیت همجنسگرایان، پذیرفتن کشیش های همجنسگرا را ممنوع اعلام کرده است. در اعتراض به این دستور، یک کشیش کاتولیک آمریکایی از همجنسگرا بودن خود پرده برداشت. او طی نامه سرگشاده ای خطاب به واتیکان نوشت که بچه بازی ربطی به همجنسگرایی ندارد و از طرف دیگر درصد کشیش های دگرجنسگرا که به کودکان تجاوز می کنند خیلی بیشتر از کشیش های همجنسگرا است.

همجنسگرایان آفریقای جنوبی از حق ازدواج برخوردار می شوند

تا یک سال دیگر جفت های همجنسگرا در آفریقای جنوبی از حق ازدواج رسمی و قانونی برخوردار می شوند. دادگاه عالی آفریقای جنوبی با رای ۹ بر ۱ بر غیر عادلانه بودن قانون ازدواج فعلی رای داد و اعلام کرد که بر طبق قانون فعلی همجنسگرایان مورد تبعیض واقع می شوند و باید حق ازدواج رسمی و قانونی آنها در قانون گنجانده شود. بعد از کنار زدن رژیم دیکتاتوری آپارتاید در آفریقای جنوبی، قوه قضائیه این کشور در تصویب قوانین پیشرفته و انسانی، قوانین آفریقای جنوبی را در ردیف پیشرفته ترین قوانین جهان قرار داده است.

لزبین رئیس پلیس ایالت دالاس آمریکا در بین صد چهره معروف

و با نفوذ

مجله اوت سالانه صد چهره معروف افراد همجنسگرا در آمریکا که دارای پست و مقام مهمی بوده و از نفوذ زیادی برخوردارند را معرفی می کند. در بین صد چهره معروف این مجله در سال جاری، خانم لوپه والدز به عنوان یک لزبین علنی و رئیس پلیس ایالت دالاس در آمریکا دیده می شود. آدرس مجله اوت:

WWW.OUT.COM





همجنسگرایان بریتانیا از حق ثبت قانونی رابطه خود برخوردار شدند

طبق تصویب مجلس بریتانیا، از تاریخ ۵ دسامبر امسال جفت های لزبین و گی در آن کشور از حق ثبت رسمی و قانونی برخوردارند. تنها تفاوتی که ثبت رابطه همجنسگرایان با ثبت رابطه غیر همجنسگرایان خواهد داشت این است که غیر همجنسگرایان می توانند مراسم عقد را هم در کلیساها و هم در دفاتر رسمی شهرداری ها انجام دهند در حالی که همجنسگرایان فقط حق دارند که رابطه خود را تنها در دفاتر رسمی شهرداری ها انجام دهند و به این دلیل هم از به کار بردن کلمه ازدواج همجنسگرایان در قانون جدید خودداری شده. بجز این، یک جفت همجنسگرا که رابطه خود را رسماً به ثبت می رسانند در تمام مسائل دیگر از جمله حق ارث، مسائل مالیاتی و... از تمام مزایایی برخوردار می شوند که زوج های غیرهمجنسگرا از آن برخوردارند.

هند به سمت برسمیت شناختن همجنسگرایی حرکت می کند

چنین به نظر می رسد که دولتهای هر چه بیشتری در آسیا به سمت برسمیت شناختن حقوق همجنسگرایان حرکت می کنند. بعد از قانونی شدن همجنسگرایان در چین، همه شهود و قضایا حاکی از آن است که دولت هند هم در حال بحث و بررسی برسمیت شناختن حقوق همجنسگرایان و قانونی کردن همجنسگرایی در آن کشور است. در چند سال اخیر فعالیتهای همجنسگرایان هندوستان افزایش چشمگیری داشته و تشکلهای و انجمن های زیادی در شهرهای مختلف تشکیل داده و در عرصه های مختلفی از جمله فیلم، مجلات، سایتهای اینترنتی، تشکیل انجمن ها و گروههای حمایتی، فعالیت در آگاهی رسانی در باره ایدز و... خود را هر چه بیشتر علنی کرده اند. رویکرد روزنامه های رسمی آن کشور به چاپ مقالات و مطالب همجنسگرایان در باره حقوق خود و اهمیت اصلاح قانون هم تاثیر زیادی داشته است.

دولت بریتانیا رسماً به همجنسگرا بودن ۶ درصد جمعیت خود اعتراف می کند.

همزمان با قانونی شدن ثبت رابطه مشترک همجنسگرایان در بریتانیا، دولت این کشور آماری را منتشر کرده که بر اساس آن می پذیرد که ۶ درصد جمعیت بریتانیا گی و لزبین هستند. این آمار نتیجه تحقیقات و مطالعات بی طرفانه ای است که دولت این کشور طی ۱۵ سال از جمعیت خود انجام داده و برای اولین بار است که بریتانیا رسماً به وجود ۶ درصد همجنسگرایان در آن کشور اعتراف می کند. با این حساب از مجموع کل جمعیت بریتانیا، سه میلیون و ششصد هزار نفر همجنسگرا در آن کشور زندگی می کنند. روزنامه دیلی تلگراف که این خبر را منتشر کرده می افزاید که با این حساب از بین ۳۰ میلیون نیروی شاغل، یک و نیم میلیون نفر همجنسگرا در اقتصاد آن کشور فعال هستند.

منبع خبر:

<http://advocate.com>



دختران دو جنسگرا، فراموش شدگان یا فراموش کنندگان؟

دلارام

امروزه در دنیا تشکل های زیادی در دفاع از حقوق همجنسگرایان فعالیت می کنند، اما اکثر این تشکل ها موضوع کار خود را فقط روی مسائل همجنسگرایان متمرکز نکرده و به مسائل ترانس سکشوال ها و دو جنسگراها هم می پردازند. موسسه های دفاع از حقوق بشر هم در فعالیتهای خود از تمام افرادی که هویت جنسی آنان جزو هویت های جنسی سرکوب شده توسط دولت و اجتماع است، حمایت می کنند.

اما در ایران هیچ کدام از این حمایت ها وجود ندارد و ما اقلیت های جنسی همواره مورد سرزنش خانواده، آشنایان و به طور کلی اجتماع قرار می گیریم. این وضعیتی نیست که هیچ یک از ما از آن خرسند باشیم پس خود ما برای رسیدن به وضعیتی مطلوب مبارزه می کنیم. متأسفانه در ایران به دلیل همین محدودیت های ایجاد شده برای افراد اجتماع و نه فقط برای همجنسگرایان، درک عمومی جامعه از هویت های جنسی بسیار پایین است و شاید بیش از نصف جامعه ی ما اصلاً چیزی در مورد کلمه ی "هویت جنسی" نشنیده و یا مطلبی در هیچ جا نخوانده باشند. این فقر آگاهی مردم ایران در مورد مسائل جنسی باعث شده است که افراد اندکی در زمان بلوغ فکری و جنسی از خود این سوال را بپرسند که: "هویت جنسی من چیست؟". بهتر است بگوییم مردم ایران افرادی هستند که همواره پیروی از عرف را به تامل در وجود خودشان ترجیح می دهند.

در این میان مثل تمام جوانب جامعه ی ما دختران و زنان ضربه ی بیشتری را متحمل می شوند و بیشتر از عدم آگاهی در مورد مسائل جنسی رنج می برند. در اکثر مناطق ایران به محض این که دختر به بلوغ فکری می رسد و فرصت این را می یابد که در مورد مسائل جنسی آگاه شود به خانه ی بخت!! فرستاده می شود و سرنوشت مادر و مادران پیشین خود را تکرار می کند. اما اوضاع در شهرهای بزرگتر و متمدن تر هم فرق چندانی ندارند چون حتی دختری که از تحصیلات بالاتری برخوردار و با مجلات و کتاب های بیشتر آشنایی دارد هم نمی تواند اطلاعات زیادی در مورد مسائل جنسی کسب کند، چون اصلاً مطلبی وجود ندارد که او مطالعه کند و یا کسی نیست که چیزی در مورد هویت جنسی بداند و اگر خیلی خوش شانس باشد شاید اسم همجنسگرا، دو جنسگرا و دگر جنسگرا به گوشش خورده باشد. پس هیچ وقت هویت جنسی خود را نمی شناسد و اطلاع چندانی هم از موضوع نخواهد داشت.

پس تکلیف همجنسگرایان چیست؟ همجنسگرایان به این خاطر که هویت جنسی شان حد اقل برای خودشان مشخص است و هیچ وقت به احساساتشان نسبت به همجنس خود شک نکرده اند، هدفها و نیروی خود را ناخود آگاه روی رسیدن به یک شریک همجنس متمرکز می کنند. لازم به ذکر است که شاید تعداد زیادی افراد همجنسگرا هم باشند که به خاطر فشار های محیطی قادر به انجام این کار نباشند و ناچار به پیروی از عرف شوند.

اما تکلیف دخترانی که هم به همجنس علاقه دارد هم به جنس مخالف چه می شود؟ دخترانی که هم عاشق دختر ها می شوند و هم عاشق پسرها. آنها که با بوی پسر شیفته ی او می شوند و با عشوه ی دختر هوش ار سرشان می رود. آنها که هویت جنسیشان قبل از هر کس برای خودشان نا شناخته است و در تمام زندگی در کشمکش این هستند که کدام جنس را به عنوان شریک زندگی انتخاب کنند و در آخر هم شاید ناچار به انتخاب کسی شوند که قادر به برآورده کردن نیازهای آنها به طور کامل نیست.



لازم می دانم در اینجا توضیحاتی راجع به کلمه ی دوجنسگرا به طور کلی بدهم. دوجنسگرا به اشخاصی اطلاق می شود که در وهله ی اول از نظر عاطفی وابسته ی جنس مخالف و موافق باشند و در وحله ی دوم گرایش جنسی به دو جنس موافق و مخالف داشته باشند. بسیاری از روانشناسان اعتقاد دارند، انسان در بدو تولد از لحاظ عاطفی گرایش های مساوی به دو جنس دارد پس می توان گفت انسانها دو جنسگرا (بای سکشوال Bisexual) متولد می شوند و بر اثر شرایط دیگر به جنس مخالف یا موافق گرایش جنسی پیدا می کنند. عده ای هم گرایش نوزادی خود را حفظ کرده و دوجنسگرا نامیده می شوند. حتی برخی از روانشناسان کاملترین افراد را، دو جنسگرایان می دانند چون از نظر عاطفی قابلیت وابستگی به زنان و مردان را با هم دارا هستند. در یک جمله برای آنان انسان بودن مهم است، نه جنسیت.

لازم به یاد آوری است که هیچ چیز مطلق نیست و هیچ انتها و ابتدا و حد وسطی برای هویت جنسی وجود ندارد. انسانها هیچ یک شبیه هم نیستند و گرایش جنسی آنها هم می تواند متفاوت باشد. هویت جنسی انسانها مانند یک طیف می ماند و هر یک از ما در یک جا از این طیف قرار داریم که گویای نسبت گرایش جنسی و عاطفی ما به جنس موافق و مخالف است. پس عملاً نمی توان گرایش جنسی هیچ یک از انسانها را در اسمی (دگر جنس گرا، دو جنسگرا، همجنسگرا) خلاصه کرد و فقط می توان گفت که مثلاً نام گرایش بیشتر به جنس موافق و کمتر به جنس مخالف، همجنسگرا است. اینها نام هایی هستند که مثل تمام واژه های دست بشر برای راحت تر رسیدن به مقصود گوینده ساخته شده اند.

اما تکلیف دخترانی که هم به همجنس علاقه دارد هم به جنس مخالف چه می شود؟ دخترانی که هم عاشق دخترها می شوند و هم عاشق پسرها. آنها که با بوی پسر شیفته ی او می شوند و با عشوه ی دختر هوش ار سرشان می رود. آنها که هویت جنسیشان قبل از هر کس برای خودشان نا شناخته است و در تمام زندگی در کشمکش این هستند که کدام جنس را به عنوان شریک زندگی انتخاب کنند و در آخر هم شاید ناچار به انتخاب کسی شوند که قادر به برآورده کردن نیازهای آنها به طور کامل نیست.

شاید بگویید کسانی که دو جنسگرا هستند انسانهای زیاده خواه و سیری ناپذیری هستند و هیچ وقت به کسی که با آنها دوست است راضی نیستند و می خواهند در میان جنسهای متفاوت بگردند تا بهترین را پیدا کنند. حتی اگر تمام این حرفها هم درست باشند باز هم نمی توان نتیجه گرفت که دوجنسگراها کار بدی را مرتکب می شوند.

به طور کلی وظیفه ی انسانی هر کدام از ماست که در زندگی صداقت داشته باشیم. اعتقاد بسیاری بر این است که در مورد شریک زندگی خود صداقت باید به حد

اعلای خود برسد تا نتیجه ی آن یک زندگی مشترک سالم باشد. پس هر کدام از ما اعم از همجنسگرا، دوجنسگرا یا دگر جنسگرا موظف هستیم با شریک زندگی خود صادق باشیم و اگر او را به عنوان همسر و یا حتی دوست دختر یا دوست پسر قبول داریم و اگر از شریک خود می خواهیم که فقط با ما باشد ما هم فقط با او باشیم. دوجنسگرایان هم از این قاعده مستثنی نیستند و آنها هم مسلماً وقتی یک شریک دارند چه دختر و چه پسر، فقط با همان یک شریک می مانند. این که کسی به دنبال شریک خود بگردد را هیچ کس منع نمی کند و تنها فرق دوجنسگرایان با همجنسگرایان و دگرجنسگرایان در این است که آنها در دوجنس متفاوت به دنبال شریک همیشگی می گردند.

بہتر است ما همجنسگرایان قضاوت های بیجا را در مورد دوجنسگرایان تمام کنیم. مگر این طور نیست که ما همواره و هر روز در اجتماع مورد قضاوت های بیجا توسط تمام اطرافیانمان قرار می گیریم؟ پس چرا خود ما در مورد دیگران قضاوت های نا عادلانه می کنیم؟ اگر نمی خواهید کسی در مورد ما قضاوت بد بکند و در مورد مسئله ی



همجنسگرایی تامل بیشتری بکند، خود ما اولین کسی هستیم که باید در مورد مسائل تامل کنیم تا از سرشت انسانها آگاهی های درست داشته باشیم.

اما در اینجا مشکل بسیار بزرگی وجود دارد و آن این است که اصولا افراد بسیار کمی خود را جزو دسته ی دو جنسگراها می دانند و شاید حتی از این که به این اسم خطاب شده اند، دلخور نیز بشوند. چون دوجنسگرایی را امری بد تلقی می کنند و آن را مخصوص افراد فاسد و خصوصا مختص زنان و مردان فیلم های پورنو می دانند. اما مثل تمام انسانها پورنو گرافها هم هویت های جنسی دارند و مثل هر اجتماعی هر جور هویت جنسی در آنها وجود دارد. به طور کلی همه ی ما می دانیم که پورنو گرافی یک شغل و یک روش در آمد زایی است و پورنو گرافها هم برای رسیدن به مقصود خود که همانا رسیدن به درآمد هست ممکن است هر کاری بکنند و این اصلا به منزله ی این نیست که هویت جنسی آنها هم همان چیزی است که ما می بینیم.

برای مثال در همین مجله ی ماها شاید واقعا هیچ مطلبی در مورد دو جنسگراها نباشد یا حد اقل خود آنها هیچ نقشی در این نوشته ها نداشته باشند و شاید مطالب در حد اشاره به آنها باشد. حتی اگر مطلبی هم توسط آنها نوشته شده باشد متاسفانه از سوی دختران دو جنسگرا نبوده. برداشت من این است که شاید افرادی که در درون خود هنوز دو جنسگرا بودن خود را قبول ندارند، از خواندن مجله ای که مختص اقلیت های جنسی است خودداری می کنند و آنها را در شان خود نمی دانند. شاید با خود بگویند: "من که همجنسگرا نیستم، پس چرا باید مطالب مربوط به آنها را بخوانم یا از مسائل آنها آگاه شوم". شاید این حرف به نوعی درست باشد اما به هر حال کسب اطلاع در مورد هویت های مختلف جنسی به شناختن هویت جنسی خود فرد کمک می کند.

اما برای این که بیشتر وارد موضوع اصلی بحث که در مورد دختران دوجنسگرا هست شویم باید بگویم که اصلا فکر نوشتن این مطلب از آنجایی به ذهن من خطور کرد که از خودم سوال کردم که من با وجود داشتن تعداد زیادی دوست همجنسگرا و دگر جنسگرا، چرا حتی یک دوست دو جنسگرا هم ندارم؟ با این که شاید در میان دوستان دگرجنسگرا ی من افرادی باشند که به دختران هم علاقه داشته باشند و در طرف دیگر شاید در میان دوستان همجنسگرایم گرایش هایی به جنس مخالف هم وجود داشته باشد. پس چرا این افراد خود را دو جنسگرا نمی دانند؟ چرا از این که اسم دو جنسگرا روی آنها گذاشته شود می ترسند؟ مگر دو جنسگرا ها چه چیزی کمتر از دیگر افراد دارند؟ آیا عدم آگاهی مردم ما در مورد هویت های جنسی و برداشت های غلط آنها مسبب عدم اقرار افراد به هویت جنسی واقعی خود نیست؟

بسیاری از روانشناسان اعتقاد دارند، انسان در بدو تولد از لحاظ عاطفی گرایش های مساوی به دو جنس دارد پس می توان گفت انسانها دو جنسگرا متولد می شوند و بر اثر شرایط دیگر به جنس مخالف یا موافق گرایش جنسی پیدا می کنند. عده ای هم گرایش نوزادی خود را حفظ کرده و دوجنسگرا نامیده می شوند.

قبول دارم که بسیاری از افراد هم هستند که مثلا در چت روم ها خود را دو جنسگرا معرفی می کنند، وارد لزمین روم می شوند، و به دنبال شریک دختر می گردند، اقرار می کنند که شوهر دارند و اگر از آنها پرسی که تو با این کار که دنبال یک دوست دختر می گردی به شوهر خود خیانت کرده ای، خیلی ساده می گویند: "چه ربطی داره؟! خب بحث خیانت همیشه در همه جا بوده و مختص هیچ گروه خاصی نیست، پس نمی توان همه ی دوجنسگرا ها را خیانت کار دانست. برای همه ی ما انسانها، مهم انتخاب مناسب ترین فرد است، فرای جنسیت!



نکته ی دیگری که ارزش مطرح شدن دارد این است که معمولا ما لزبین ها فکر می کنیم هر کسی که مفعول است حتما باید دوجنسگرا باشد و هر کسی که خود را دوجنسگرا معرفی می کند حتما مفعول است. در حالی که هیچ قانونی در این مورد وجود ندارد. اگر قانونی می بایست وجود داشته باشد اولین کسانی که مغایر با قانون جنسی بودند خود ما همجنسگرایان بودیم. بحث "هویت جنسی" و "پوزیشن جنسی" دو بحث کاملا متفاوت هستند و به هیچ عنوان نمی توان پوزیشن خاصی را در مورد گروه خاصی تعمیم داد.

اگر با صحبت های من در مورد شناخت غلط اطرافیان مان در مورد هویت جنسی افراد و مهم تر از همه خودشان موافق هستید پس بیایید به اطرافیان خود در شناخت هویت جنسی درستشان کمک کنیم. در میان دوستان خود واژه ی دوجنسگرا را جا بیندازید. ما انسانها حق داریم که بدون ترس از دیگران در مورد زندگی خود تصمیم بگیریم و بهترین شریک را برای خود انتخاب کنیم.

در آخر باید بگویم که ما اقلیت های جنسی باید یاد بگیریم که خود را از قید و بند واژه ها رها کنیم. همان طور که دوست نداریم کارهای ما را مردانه یا زنانه بدانند، دوست نداریم به طرز لباس پوشیدن، رفتار، حرف زدن و فکر کردن مان ایراد بگیرند، همان طور که دوست نداریم ما را در اسم های زشت و رکیک خلاصه کنند ما هم باید یاد بگیریم که به قول معروف تر و خشک را با هم نسوزانیم.

اگر ما، دوجنسگرایان را به رسمیت بشناسیم باعث خواهیم شد آنها نیز خود را به ما نزدیک احساس کنند و خود را جدا از ما ندانند.



معرفی نمایش نامه "بازی آخر" نوشته نیلوفر بیضایی

واراند - آذرماه ۱۳۸۴ خورشیدی

برگرفته از وب سایت:

<http://www.nbeyzaie.com/frameSet.htm>



از طریق دوستی با سایت نیلوفر بیضایی آشنا شدم و در خلال نگاهی تحسین آمیز به مقالات، گفتگوها و نمایشنامه های او که در سایت خود گذاشته، بودم که نمایشنامه "بازی آخر" را دیدم. و برای من که خود همجنسگرا هستم جالب بود که بینم نویسندگان ما همجنسگرایان را هم وارد نقش قهرمانان کارهای ادبی خود می کنند و این برایم تازگی داشت. من منتقد ادبی نیستم با این همه، تنها از زاویه ای که مورد علاقه ی مجموع خوانندگان می باشد و به روشن نمودن بعضی دیدگاه های همجنسگرایان کمک می کند، به نمایشنامه گفته شده می پردازم.

امروزه رسانه های جمعی اعم از نوشتاری، تصویری و صوتی به عنوان بهترین وسیله و امکان خوبی برای به چالش کشیدن مسایل مطرح شده و نشده ی جوامع، مورد استفاده قرار می گیرند. در جامعه ی ما و ساختار بسته ی اجتماعی و سانسور شدید ی که بر روی مطبوعات و رسانه های نوشتاری صورت می گیرد، اینترنت راهی است برای ابراز عقاید و سلیق مخالف و موافق، البته باز فیلتر، راه را بر روی آزادی بیان و نوشتار می

بندد اما از آنجا که افکار آزادی خواه را نمی توان محدود کرد راهکارهای فراوانی برای عبور از محدودیتها وجود دارند و نقد هنجارهای اجتماعی خواه ناخواه به همان جوامع راه خواهد یافت. نوشتاری که پیش رو دارید نگاهی به نمایشنامه ای می باشد که زشتی های نهفته در یکی از هنجارهای اجتماعی جامعه ما را عیان می کند.

بازی آخر نمایشنامه ایست که، همجنسگرایی را، نه به شکلی که خیلی ها از آن تصور دارند؛ صرفاً یک گرایش جنسی، که به طور خاص به صورت یک بحث حقوقی و رفتار اجتماعی مورد بحث قرار می دهد. مگر می شود فمینیست بود و طرفدار حقوق اقلیتهای جنسی و به رسمیت شناختن آنها به عنوان یک گروه اجتماعی به حاشیه رانده شده، نبود. بازیگران این نمایشنامه هر کدام نماینده ی قشری از جامعه ی درون گرای ما هستند. جامعه ای با پشتوانه



ی غنی فرهنگی و تاریخی که هنوز در بدیهی ترین حقوق شهروندانش و به رسمیت شناختن آنها مشکل دارد. عناصر بصری که در این نمایش بکار رفته بیانگر نوع تفکر و اعتقادی است که در جامعه ی دین زده ی ایرانی وجود دارد. وجود نور و عناصر دیگری همچون بافته ها و برخورد میان تاریکی و روشنایی همه و همه نمایانگر این است که نیلوفر بیضایی کاملاً با نوع تفکر هموطنان خود آشناست.

شهردار، مانا، سارا، سپهر و خورشید هر کدام نماینده گروهی از جامعه ای هستند که خانم بیضایی نیز جزیی از آن است و توانسته به بهترین فرم آن را برجسته کند. از آنجا که نویسنده ی این نمایش، خود زن است، ناخودآگاه، نقش زنان در این نمایشنامه پررنگ تر به نظر می رسد. ورود شهردار به عنوان نقش اول به صحنه و بیان نظرات و سخنرانی از پیش تعیین شده ای که برای به دست آوردن قدرت تنظیم کرده اینطور به نظر می آید که نویسنده، قدرت طلبی مردان و جامعه ی مرد سالار را عیان و در مقابل بیننده برجسته می کند، با این حال بیان نظرات نویسنده از دهان مانا به عنوان یک فمینیست و البته همجنسخواهی بیان نشده ی او، نقش زنان را در این نمایشنامه برجسته تر نشان داده است.

نقش شهردار، نماینده قشر روشنفکر مآبی نصفه نیمه، آنچنان آگاهانه و زنده به تصویر کشیده شده است که خواننده و البته تماشاگران این نمایشنامه به راحتی احساسی که برای فریب جامعه در هنگام انتخابات روی می دهد را لمس می کنند.

همه ی ما می دانیم بیان کلماتی همچون آزادی، دموکراسی و از نو ساختن سرزمین مادری تنها بازی با کلمات است برای فریب عوامی که با یک مویز گرم شان می شود و با یک غوره سرد. شخصیت پردازی خانم بیضایی برای نقش شهردار، دولتمردی را نشان می دهد که تا نوک بینی اش را بیشتر نمی بیند و در فکر نقش و نگار ظاهری ساختار جامعه ی بحران زده ایست که از پای بست ویران است.

خواجه در فکر نقش ایوان است،

لیک، خانه از پای بست ویران است.

در جایی می خوانیم، شهردار از سر دلسوزی می خواهد برای مشکل؟؟؟! سپهر، فکری کند. مشکلی که همه ی ما می دانیم مشکل نیست و به ذات یکایک ما برمی گردد. از همین جاست که لمس دروغ پردازیهای یک کاندید برای به دست آوردن قدرت واقعی می شود. او (شهردار) به اصول دموکراسی که در آن حقوق شهروندی و آزادی انتخاب

نیلوفر بیضایی متولد ۱۳۴۶ خورشیدی (۱۹۶۷ میلادی) در تهران است. وی دوران دبستان و دبیرستان را در تهران گذراند و در همین دوره به مدت هفت سال به یادگیری باله و پیانو نیز پرداخت. در سال ۱۳۶۴ خورشیدی (۱۹۸۵ میلادی) ناچار به ترک ایران به قصد آلمان شد و در دانشگاه گوته ی فرانکفورت به تحصیل در رشته های ادبیات آلمانی، تئاتر- سینما و تلویزیون و تعلیم و تربیت پرداخت. وی در طی دوران تحصیل خود به کار نمایشنامه نویسی و کارگردانی تئاتر و همچنین تحقیق، ترجمه و تحریر مطالبی در زمینه ی تیاتر، سینما و موضوعات اجتماعی، سیاسی و مسئله "زن" از نگاه منفرد روی آورد. او در سال ۱۹۹۴ فوق لیسانس گرفت و در همان سال "گروه تئاتر دریچه" را به عنوان نویسنده، کارگردان، طراح صحنه و لباس و طراح نور نمایشهای اجرا شده ی این گروه پایه گذاری کرد. همچنین ۶ نمایشنامه و بیش از ۸۰ مقاله در مورد تئاتر، سینما، مسئله ی زنان و مسایل سیاسی و اجتماعی دیگر به نوشته وی چاپ شده.



گرایش جنسی وجود داشته باشد هیچ اعتقادی ندارد و هنوز درگیر و دار این است که آیا همجنسگرایی یک معضل و بیماری است و یا یک حقیقت انکارناپذیر؟! و البته خیلی خیرخواهانه هدفش هدایت سپهر به سوی "راه راست" است که در آخر هم از این مساله قطع امید می کند.

شخصیت مورد بحث دیگری که نقش اش نقطه ی عطف این نمایشنامه به حساب می آید و کاملاً نظرات فمینیستی نویسنده را می رساند، ماناست. مانای سیاستمدار و پرخاشگرِ مقابلِ شهردار، مانای دگر اندیشِ جامعه ی سنتی، مانای فمینیستِ جامعه ی مدرن خارج از کشور و مانای (شاید هم همجنسخواه؟) حامی سپهر.

جالب است که در این نمایش هم با وجود این که در فضای باز فرهنگی به نمایش در آمده با زهم از بیان همجنسخواهی مانا پرهیز می شود (۱).

او (مانا) از بچه دار شدن متنفر است، او مردانه رفتار می کند و کت و شلوار می پوشد و فوتبال را از عروسک بیشتر دوست دارد، بدون ذکر این که حقیقتی در تمایلات درونی مانا نهفته است.

سپهر با فریاد، به همجنسگرایی خود اعتراف می کند و مانا تنها با مرور خاطرات کودکی اش بوسیله خواهرش، سارا، به عنوان یک دگراندیش معترض به سیستم سنتی جامعه ی خویش معرفی می شود. از آنجا که مانا یاد گرفته به عقاید مختلف احترام بگذارد، با دیگران مخالفت نمی کند، با این همه تا حدودی به عنوان یک پرخاشگر (که زابیده برخورد با افکار عقب مانده ی جامعه ی سنتی است) معرفی می شود. زنی که در بیان احساسات خود هیچ ابایی ندارد و از سپهر به خاطر همجنسخواهی اش دفاع می کند و بزرگترین دلیل علمی در رد اتهامی همچون تجاوز کار بودن همجنسخواهان و طبیعی بودن گرایش آنها را در یک جمله می گوید:

"مانا: اجازه نداری در موردشون این جور حرف بزنی. فکر نمی کنی تو بیماری که فکر می کنی یک بچه ی هشت ساله می تونه یک مرد بزرگ رو تحریک جنسی کنه؟"

مخاطب جمله ی بالا سارا است، زنی سنتی که ازدواج کرده، بچه دار شده و همیشه مورد ضرب و شتم و ناسزاهای شوهرش قرار می گرفته و دم بر نمی آورده مبدا زندگی اش از هم پاشد! زنی که در جامعه اش جایگاه ندارد و تصور غلط سارا بیانگر تصور غالب مردمی است که با آنها زندگی می کنیم. او از نوعی "بیماری" صحبت می کند که نیاز به مداوا دارد و از مردی صحبت می کند که منحرف است و خاطره ی زجرآور تجاوز به خورشید را معلول عملی خلاف عرف می داند که خورشید، خود علت آن بوده است:

"سارا: این آقا بیمارند. این آقا باید برند پیش روانشناس. از این دخترک هم پرس خودش چکار کرده که باعث شده کسی بهش دست درازی کنه."

سارای مادر، با سارای خواهر فرق دارد. در نقش مادر او دلسوز و مهربان و نگران آینده ی فرزندش است فرزندى که یک دگر باش است و بنای مخالفت با سنتها را گذاشته است و در نقش خواهر، زبانی برنده دارد که در جهت تبرئه ی خود بعد از سالها بی توجهی به مسایل اجتماعی از آن استفاده می کند:



"سارا: دخترم، نازی. نازی دختر من نیست. شاید بهتر بود تو او رو به دنیا می آوردی. نازی مثل من نیست. نازی مثل توست و من فقط بزرگش کرده ام. نازی گستاخه، نازی سرکشه، نازی نمی خواد بچه دار بشه، نازی می خواد تنها زندگی کنه. نازی، دخترم. اون از من متنفره"

بیان احساسی که شاید اغلب ما با آن درگیر هستیم، بیان چگونگی اثبات طبیعی بودن گرایش که در نهادمان وجود دارد، تم اصلی این نمایشنامه را تشکیل می دهد.

اما، باز هم به بطن جامعه ای باز می گردیم که همجنس باز!!! (بخوانید همجنسگرا) بودن را مختص مردان می داند و زنان همجنسخواهی که با خصوصیات مردانه توصیف می شوند، تنها زنانی هستند که با دیگر زنان فرق دارند ولی همجنسخواه نیستند، نظریه ای عوامانه در مورد همجنسخواهان. همه ی ما می دانیم لزوم همجنسخواهی در یک زن، داشتن کرداری مردانه نیست، همان طور که در یک مرد همجنسگرا این چنین نیست. این مطلب به روشنی و با صداقت در نطقی کوتاه از سپهر به جای مقدمه ای که بر نمایش خود نوشته است، بیان می شود:

دیگر فعالیتهای نیلوفر بیضایی:

از ایشان تعداد زیادی مصاحبه در نشریات گوناگون چاپ و یا از رادیوها پخش شده است. موضوعات دیگر نمایشنامه های وی علاوه بر زنان، "تبعید"، "سرگستگی انسان تحت فشار اجبار" ... بوده است. وی در کار تئاتر "تجربه در فرم"، "شکستن اقتدار متن بر تصویر" را در دستور کار خود قرار داده است. جدیدترین متن نمایشی وی که "دختران خورشید" نام دارد در چارچوب یک پروژه ی نمایشی از گروه تئاتر سویسی "مارالام" به عنوان یکی از پنج نمایشنامه ی اجرا شده توسط این گروه تحت عنوان "ته بهشت نه جهنم" در شهر زوریخ تا پایان سپتامبر ۲۰۰۵ به روی صحنه است. همچنین اجرا های جدیدترین نمایش وی "بوف کور" (از صادق هدایت) تا پایان سال ۲۰۰۵ در چندین شهر اروپایی ادامه خواهد داشت.

"از خودم پرسیدم، من کی ام
مردی که از زور مرد پرستی دوستدار مردان دیگر
است؟
ولی نه، من مردانی را دوست داشتم با حس زنانه
و پرسیدم از زنی دوستدار زنان
آیا تو آنقدر زن پرستی یا بیزار از مرد، که دوستدار زنان
دیگری؟
او عاشق خشونت زنانه بود، شاید
و من تشنه ی محبتی مردانه
نه، ما چیزی کم نداریم، برعکس چیزی در ما انبار
شده: محبت.
بجای مشت نوازش پیشنهاد می کنیم و بجای چاقو
احترام
به جای تجاوز، تفاهم
و به جای دعوا، عشق
من بیزارم از خشونت های آشکار و نهان و بدتر آن
خشونت های پس رانده شده که منتظرند زمانی و جایی فوران
کنند"

صحنه های سپهر تنوع طیف های همجنسخواهی را به روان ترین شکل بیان می کند. مردانی، طالب مردانی فرای جنسیت نرینه و زنانی طالب زنانی بدون احساسات مادینه!



نمایشنامه‌ی مذکور همچون یک اثر موسیقایی فراز و فرودی آهنگین دارد. ضربآهنگ نمایش با سخنان شهردار شروع می‌شود با سخنان مانا در باره‌ی زنان برجسته‌ی ایرانی پیش می‌رود، با مخالفت‌های او با سارا و بیان احساسات درونگرا و فریاد اعتراض سپهر بر ساختار اجتماعی که هر طیف ناهمگونی را پس می‌زند، به اوج می‌رسد، با شرح درد او (سپهر) ادامه یافته و با بیان خاطره‌ی تجاوز به خورشید فرود آمده و با زبان باز کردن خورشید پایان می‌یابد. فراز و فرودی خردمندان در نگاهی فراتر از جنسیت نویسنده.

نیلوفر بیضایی، نویسنده‌ای که از نوشتارهای او بوی فمینیستی به مشام می‌رسد، یکی از صدها آزادی‌خواهی است که بر اساس نوع و سبک نوشتارهایش مورد توجه اقلیت‌های جنسی و طرفداران خاص ایسم‌های اجتماعی قرار گرفته است و اینترنت راهی بود که این نویسنده برای رساندن صدای آزادی‌خواهی خود به گوش جامعه‌ای که پذیرش گونه‌گونی در ساختارش را به سختی قبول می‌کند، انتخاب کرده. خانم نیلوفر بیضایی به حق یکی از مدافعان برجسته‌ی احیای حقوق زنان و اقلیت‌های جنسی ایرانی است. مطالب و نوشته‌های او را می‌توانید در وب‌سایت اختصاصی ایشان مطالعه‌نمایید. نقدی که گذشت همان‌طور که در ابتدا نیز اشاره شد با هدف برجسته کردن یکی از نوشتارهای او و نشان دادن نگاه موشکافانه‌ی او به فرهنگ جامعه‌ی خویش است. خوشبختانه جامعه‌ی ایرانیان خارج از کشور، چه آنان که دست به کوچی اجباری زده‌اند و چه آنان که بنا بر شرایطی خاص مهاجرت نموده‌اند، در تلاشند تا به حرکت‌های اجتماعی مدرن در داخل کشور کمک کنند، اما خود ما در داخل کشور چه کاری برای احیای حقوق خود و شناساندن حداقل خواسته‌هایمان انجام می‌دهیم؟

ما بازیگران کدام اپیزود هستیم؟ اول آن یا آخرش؟

پانویس

۱- گرچه همه ما می‌دانیم که هر رفتاری فرای جنسیت ظاهری لزوم بر همجنسگرایی افراد نیست، با این حال از نوع بیان و حالات مانا این چنین برمی‌آید که خانم بیضایی قضاوت در مورد این که مانا همجنسخواه است یا نه را، برعهده‌ی خواننده و تماشاگر نهاده است. نوعی دوپهلویی در بیان نمایشنامه.



نامه نگاریهای فرید و مهران – قسمت دوم

فرید و مهران دو دوست و هر دو همجنسگرا هستند. فرید در ایران زندگی می کند و مهران مدتی است که در خارج از کشور اقامت دارد. فرید تنهاست و دوست پسر ندارد. مهران یک دوست پسر خارجی دارد و سالها است به صورت مشترک با دوست خود زندگی می کند. فرید و مهران با هم مکاتبه و در باره موضوعاتی همچون عشق، دوست یابی، رابطه مشترک دارز مدت دو همجنس با هم و... با هم درد دل و تبادل تجربه می کنند. فرید و مهران خواسته اند که این تبادل تجارب را با خوانندگان ماها قسمت کنند. با توجه به مطالب مطرح شده در مکاتبات این دو، تصمیم گرفتیم که نامه های آنها را (با کمی ادیت و اصلاح) از شماره ۱۲ به بعد، در چند شماره پشت سر هم چاپ کنیم. این شما و این نامه های فرید و مهران.

نامه ی دوم فرید به مهران

سلام مهران عزیز.

از توجهت و نامه ی فوق العاده ت بسیار ممنونم.

من هم باهات کاملاً موافقم که هیچ کس نمی تونه بر اساس تجربیات و نظرات خودش برای دیگران نسخه بیپچه، چیزی که من همیشه به اطرافیانم می گم اینه که هر کس باید توی دوستی و رابطه و عشق (و حتی عشقبازی و همخوابگی) روش شخصی خودش رو داشته باشه و با پاهای خودش حرکت کنه، اما چیزی که مسلمه اینه که فهمیدن نظرهای دیگران و آشنا شدن با تجربه های اون ها می تونه ذهن آدم رو باز تر کنه و ایده های جدیدی بهش بده. حرف هایی که گفتم کاملاً برای من مفیده، مخصوصاً بعضی قسمت ها که شاید تا به حال توجه کمتری بهش داشتم: این که با خودم تصفیه حساب کنم، مساله ی احترام و رعایت طرف مقابل، و این که عشق می تونه بعداً به وجود بیاد. حرف یکی از دبیرهای دوران مدرسه یادم هست که می گفت: عشق میوه ی یک رابطه ست نه ریشه ی اون. و خود من هم همیشه سعی کردم و می کنم که توی رابطه ای که شروع می کنم دنبال ارضای سریع عشق و احساسات توفانی نباشم و بذارم همه چی طوری جلو بره که عمق و استحکام رابطه بیشتر بشه. چیزی که در مورد نزاع لفظی در اوایل رابطه تون گفتم تصویر خیلی قشنگیه که همیشه توی ذهن من می مونه...

اما خوندن نامه ت سوال های تازه ای رو برام مطرح کرد که مایلیم در موردش صحبت کنیم. برای خود من خیلی وقت ها پیش اومده که احساس کنم طرف مقابلم خیلی با ایده آل های من متفاوت، یعنی هم من و هم اون می تونیم با کس دیگه ای، رابطه ی بهتر و راحت تری داشته باشیم؛ یا این که احساس کردم بعضی از روحيات و علایق و سلايق ما اصلاً با هم جور در نیامد.

منظورم اینه که گاهی میشده که حس کنم دوست پسری که دارم با چیزی که قبلاً تو ذهنم بوده و با معیارهایی که داشتم کاملاً جور نیست، یعنی خیال می کردم شاید بتونم کس دیگری رو پیدا کنم که باهاش رابطه بهتر و کاملتر و رضایت بخش تری داشته باشم.



البته این احساس خیلی از اوقات موقتی بوده ولی باید اعتراف کنم گاهی فکر کردن به اون باعث شده یک نارضایتی تو پس زمینه ی ذهنم به وجود بیاد. خب مسلمه که توی یک رابطه ی طولانی مدت این احساس می تونه مشکلاتی به وجود بیاره. می خوام ببینم تو با این احساسات - اگر داری و هست - چطور کنار میای و چطور اونها رو حل می کنی. آیا دو نفری در موردش گفتگو می کنین؟ آیا چشمت رو به این موارد می بندی؟ آیا سعی می کنی بهشون فکر نکنی؟ یا.... باید بگم که قبول دارم این قبیل چیزها تا حد زیادی به خود دو طرف رابطه بستگی داره، ولی دلم می خواد ببینم چه راه حل هایی موثرتر و منطقی تره.

مساله ی دیگه ای که ذهنم رو به خودش مشغول کرده، تعهد در رابطه های طولانی بین همجنسگراها و در گی لایفه؛ چیزی که خیلی از وقتا به شکل های مختلف باعث سست شدن یا شکستن یک رابطه میشه... اما فکر می کنم بهتره در این مورد مفصل تر توی یک نامه ی دیگه بنویسم و توضیح بدم. از این که وقت می ذاری و به نامه ی من جواب میدی واقعا سپاسگزارم. امیدوارم زندگیت سرشار از شادی باشه. با آرزوی خوشبختی: فرید

جواب مهران به فرید

سلام فرید،

از نامه ات خوشحال شدم. باز هم سعی می کنم افکار و نظراتم در باره سئوالی که کرده ای را جواب دهم. سئوال یا مسئله مورد نظر تو اینه که ما گاهی کسی را ملاقات می کنیم و ظاهراً به عنوان دوست پسر با هم رابطه می گیریم ولی ته دل حس می کنیم که طرف اونی نیست که ما می خواهیم و دنبالش بودیم. بله این مسئله پیش می آید اما اشکالی که خیلی از ما ایرانیان داریم این است که مرحله پیش رابطه را با خود رابطه قاطی می کنیم. منظورم این که که خیلی از همجنسگراها تو ایران، تا یکی را توی چت روم یا جایی دیدن و دو طرف از ظاهر هم خوششان آمد و صحبتی با هم داشتن و یا حتی یکی چند بار با هم سکس داشتن، هر دو این برداشت را می کنند که دوست پسر هم هستن در حالی که واقعیت چیز دیگری است. وجود چنین مسئله ای در بین همجنسگرایان ایران شاید چند علت داشته باشد یکی مشکل دوست پیدا کردن است آن هم به خاطر شرایط ناجور و سختی هایی که همه می دانیم. دلیل دیگه شاید به دلیل محرومیتها و کمبود و خلاء های روحی و نیازهای عاطفی شدیدی که ما داریم باشد که باز به دلیل شرایط و جو سیاسی فرهنگی حاکم و نبود امکانات مثل کلوبها، مجلات و.... برای همجنسگرایان است و یک سری علت های دیگه.

در حالی که یک رابطه رسمی و جدی ممکن است با یک دیدار و آشنایی و حتی سکس شروع بشه ولی اینها علل پایداری رابطه و ادامه آن و رضایت دو طرفه نیست. به همین دلیل هم هر رابطه ای دو مرحله دارد، یکی مرحله پیش رابطه است و دیگری مرحله تمرین رابطه و تحکیم آن. در مرحله پیش رابطه دو طرف با هم آشنا می شوند، خصوصی با هم ملاقات می کنند، به رستوران می روند، ممکن است با هم به مسافرت بروند، سکس داشته باشند، با هم مدتی رفت و آمد کنند، دوستان همدیگر را ببینند، همدیگر را در شرایط و حالات متفاوت ببینند و.... این باعث می شود که هر دو طرف همدیگر را در حالتها و موقعیتهای خیلی متفاوت و گوناگونی دیده و یک شناخت اولیه نسبت به هم بدست آورند. در این مرحله پیش رابطه هر دو طرف هیچ صحبتی در مورد شروع رابطه و این که دوست پسر هم هستند



صورت نمی گیرد و مهمتر از همه این که هیچ تعهدی هم نسبت به هم ندارند بلکه صرفاً به صورت دو آشنا (شاید کمی بیشتر) با هم رفت و آمد و گاهی سکس دارند. اگر هم کسی از آنها بپرسد که شما دوست پسر هستید جواب می دهند که نه بلکه در حال شناخت هم هستیم.

در این مرحله (که ممکن است از یک ماه گرفته تا حتی یکسال)، طول می کشد، دو طرف یک شناخت نسبی از هم به دست می آورند، از احساس تشنگی جنسی و اون نیاز اولیه به کشف بدن همدیگر خارج می شوند و آن وقت است که حس می کنند علاوه بر سکس در خیلی از مسائل مهم دیگر زندگی هم نقاط اشتراک زیادی دارند. شاید شنیده ای که بعضی از پدرها وقتی پسرشان می گوید که بروید فلانی را برایم خواستگاری کنید جواب می دهند که "اول برو دستشویی و یک جلق بزنی بعد تصمیم بگیر." البته شاید خیلی از پدرها این حرف را نزنن ولی بعضی ها می گن. خوب این یعنی تصمیم خود را نه بر اساس نیاز لحظه و با دخالت هورمونها و یا ظاهر طرف بلکه با عقل و منطق و بر اساس نیازهای عمقی دیگه انتخاب کن.

وقتی مدتی از دوره پیش رابطه گذشت آن وقت است که هر دو طرف یا یکی از دو طرف حس می کند که دیگری همان شخصی است که او می خواسته و پیشنهاد رابطه را می دهد. ولی از شناختی که من از بعضی از بچه های گی تو ایران دارم، این برداشت را می کنم که مثلاً یارو حتی طرف را ندیده و تنها از طریق چت روم حداکثر عکس طرف را دیده و نه یک دل بلکه صد دل عاشق دل داده می شود. یا یکی از دو طرف اصلاً هنوز در باره گی بودن خودش آن شناخت لازم را ندارد و صرفاً به دلیل نیاز جنسی با یک همجنس رابطه گرفته ولی طرفش عاشق او می شود و..... خوب مسلم است که امکان شکست در اینگونه رابطه ها خیلی زیاد است و طبیعی است که چنین روابطی دوام نیاورند. بعدش هم دادشان بالا می رود که تو ایران گی لایف وجود ندارد و همه دنبال سکس هستند. به نظر من طی یک پیش مرحله برای دوام رابطه مهم است و مهمتر از آن این که هر دو طرف شناخت کافی از همجنسگرا بودن خود داشته باشند، همجنسگرایی خود را قبول کرده باشند و گرایش خود را به عنوان یک گرایش طبیعی و انسانی و اعتبار دار پذیرفته باشند و بدانند که حق و حقوقی دارند گیرم که دولتمردان و جامعه با این گرایش مشکل دارند. نه این که طرف از یک سو ادعا کند که دوست پسر دارد ولی در خانه پدر و مادرش دختری را برایش خواستاری کنند و او نتواند در خانه به آنها حالی کند که دور ازدواج او را خط بکشند. در آخر نامه ام هم یک تذکر بدهم که من هیچ مخالفتی با این مسئله ندارم که گاهی ممکن است دو نفر گی همدیگر را دیده و از هم خوششان بیاید و با هم توافق کنند که یک سکس موقتی با هم داشته باشند. اگر این مسئله با رضایت دو طرف صورت بگیرد من هیچ عیبی در آن نمی بینم اما نکته مهم این است که هر دو طرف در هر نوع رابطه ای بدانند که چگونه دوستی ای را شروع کرده اند تا بعداً به نارضایتی و یاس و سرخوردگی دچار نشوند.

امیدوارم جواب سئوال را داده باشم. در انتظار نامه بعدی ات خواهم بود.

خوش و خرم باش

مهران



شوخی با طعم جدی - جدی با طعم شوخی

خودتون می دونین که سکس تو مملکت ما چقدر نفرین شده است. تا کسی از سکس حرف بزنه، همه طوری به آدم نگاه می کنن که انگار طرف یه فرد بی خود و الکی خوشی است که فقط به فکر شکم و زیر شکم هستش و چیزی حالیش نمیشه. میخوام براتون بگم که نه بابا، این حرفها را جدی نگیرین و کسی که این برخورد را می کند، احتمالاً ظاهر سازی می کند یا تعصب بی جا دارد که هر دوتاشون درست نیستن.

حالا اینو بخونین: تحقیقات علمی نشان داده اند که زنان و دخترانی که سکس انجام می دهند، به دلیل ترشحات استروژن زیاد (هورمون زنانه)، هم موهای روشن و براقی پیدا می کنند و هم پوست نرم و لطیف.

اگر آرام و بدون عجله با شریک خود معاشقه و سکس داشته باشید، کمتر در معرض ابتلا به بیماریهایی مثل خارش پوست قرار می گیرید و عرق کردن در سکس برای پوست بدن مفید است.

فعالیت جنسی، باعث می شود بدن کالریهای اضافی را مصرف کند؛ کاری که از چاقی شما جلوگیری می کند.

در سکس دو نفری آن قدر به هم می پیچید، زور می زنید، بالا و پائین می روید و...و این خود یک نوع ورزش است. بی خود نیست که گفته اند سکس یکی از مطمئن ترین ورزش هاست. تازه در سکس، از شنا کردن، وزنه برداری، توپ زدن و..... هم بیشتر خوش می گذره و نه کفش مخصوص لازم دارید و نه لباس شنا.

سکس یک راه مؤثر غلبه بر افسردگی های خفیف است چرا که در هنگام سکس، ماده ای به اسم اندورفین در خون ترشح می شود که بعد از انجام عمل سکس، حالت و احساس خوشایندی در فرد تولید می کند.

هر چه فرد بیشتر سکس داشته باشد به همان نسبت بدن او ماده ای شیمیایی بنام "فرومونر" تولید می کند که می توان آن را "عطر سکسی" نامید و باعث کشش بیشتر دیگران به سمت طرف می شود.

سکس یکی از مؤثرترین داروهای آرامش بخش است. بعد از سکس، ذهن فرد آرام می گیرد و به همراه خستگی مطبوع بدن که بعد از سکس احساس می شود، به آرامش خاطر فرد منجر می شود.

بوسه های زیاد و عمیق دو نفر برای دندانها مفید است چرا که بوسیدن به ترشح بزاق منجر می شود و بزاق دهان به تعادل اسید ها و مواد دیگر در دهان که در سلامتی دندان و لثه ها مؤثرند، منجر می شود.

سکس برای سردرد خوب است (بذارین بهانه کسانی که سردرد را برای طفره رفتن از سکس عنوان می کنند را هم بگیرم). لحظات عاشقانه دو نفر با هم به منبسط شدن ماهیچه ها و رگها شده و در نتیجه به بهتر شدن جریان خون رسانی به بدن و بخصوص مغز (در سر) کمک کرده و شما را از سردرد نجات می دهد.

سکس بینی گرفتگی شما را درمان می کند چرا که سکس یک داروی طبیعی آنتی هیستامین است و آنتی هیستامین برای درمان آلرژی و گرفتگی بینی مؤثر است.

سکس بی خوابی را درمان می کند. چرا که بعد از سکس معمولاً افراد با آرامش بیشتری به خواب می روند و آن هم خواب عمیق و اهمیت خواب در سلامتی تن و روان انکار ناپذیر است.

در طول عمل سکس، نگرانی و اضطراب و دیگر مشکلات خود را فراموش می کنید، می خندید، احساس رضایت می کنید و همه اینها در سلامتی و طول عمر انسان تاثیر دارند.

سکس خوب است، چرا که احساس خوبی و خوشی در فرد ایجاد می کند.

حالا دیگه نگیین سکس بده و بعد از سکس هم احساس گناه نکنید.



ماها، مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران

برای بیان نظرات و پیشنهادهای خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد، و همین طور برای اشتراک «ماها»، از آدرس پستی زیر استفاده کنید:

Majale_maha@yahoo.com